

# محبوسین متفقین در ایران

(۱۳۲۲-۱۳۲۴)

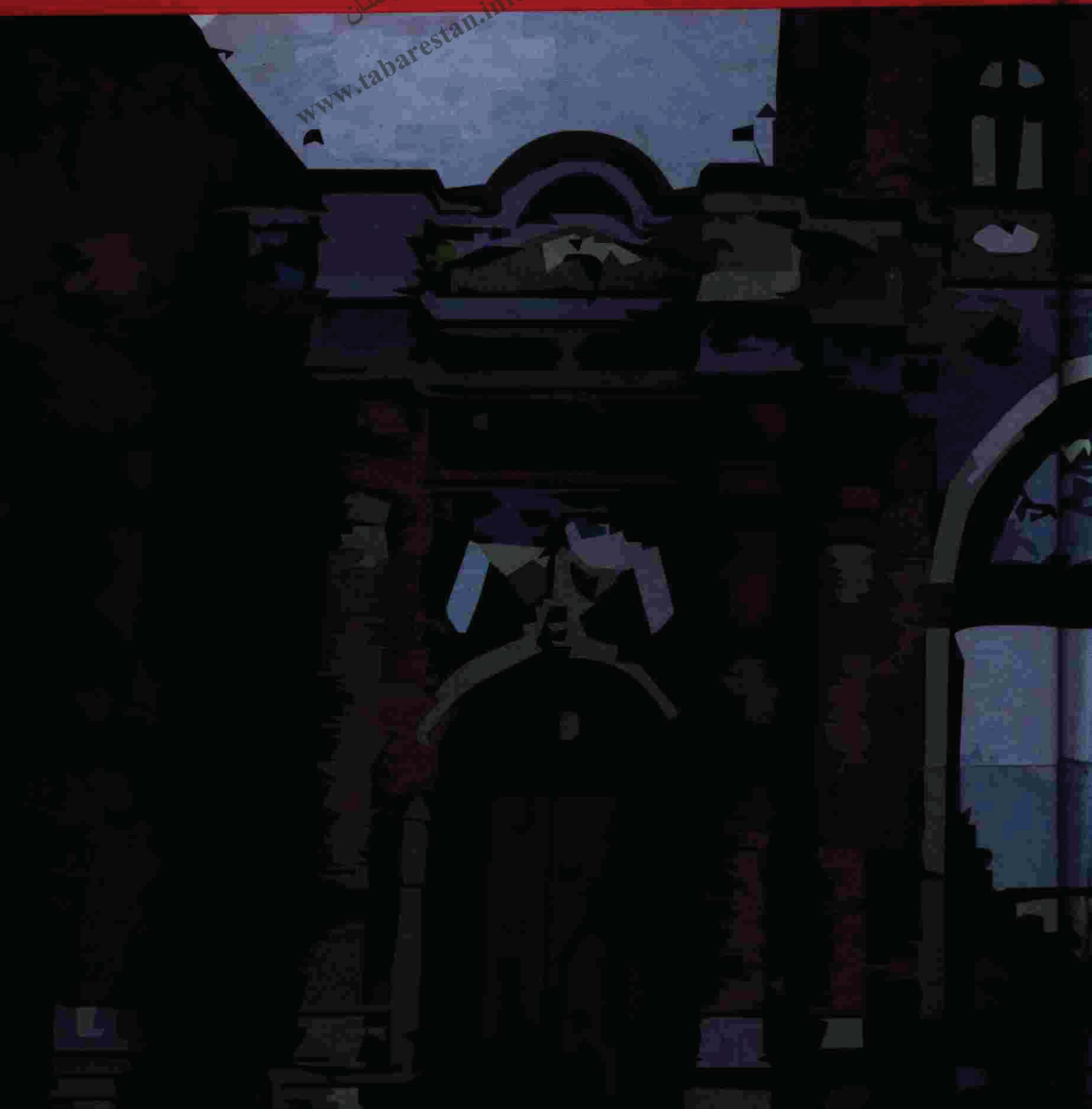
به اهتمام و گوشش

دکتر مهندس انوشیروان خلعت‌بری

با همکاری مهندس مصطفی شمسا

تیرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

# محبوسین متفقین در ایران

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

# محبوسین متفقین در ایران

(۱۳۲۲-۱۳۲۴)

تبرستان  
www.tabarestan.info

دکتر مهندس انوشیروان خلعت‌بری

با همکاری مهندس مصطفی شمس‌ا



۱۳۸۵

خلعت‌بری، انوشیروان، ۱۳۱۴-

محبوسین متفقین در ایران (۱۳۲۲-۱۳۲۴) / انوشیروان خلعت‌بری؛ با همکاری مصطفی شمس. -- تهران: اهورا، ۱۳۸۴.

چهارده، [۲۷۴] ص.: مصور، نقشه، نمونه، عکس.

ISBN 964-7316-19-4

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه: ص. [۲۷۳-۲۷۴].

نمایه.

۱. ایران -- تاریخ -- پهلوی، ۱۳۲۰-۱۳۵۷ -- اشغال متفقین، ۱۳۲۰-۱۳۲۴ -- اسناد و مدارک. ۲. سپهدار تنکابنی، محمودلی، ۱۳۲۶-۱۳۰۵ -- خاطرات. ۳. ایران -- تاریخ -- پهلوی، ۱۳۲۰-۱۳۵۷ -- اشغال متفقین، ۱۳۲۰-۱۳۲۴ -- خاطرات. ۴. جنگ جهانی دوم، ۱۹۳۹-۱۹۴۵ م. -- اسیران. ۵. جنگ جهانی دوم، ۱۹۳۹-۱۹۴۵ م. -- ایران. الف. شمس، مصطفی. ب. عنوان.

۹۵۵/۰۸۲۴

DSR ۱۵۰۲/۵/۸م

۸۴-۳۴۰۷۰

کتابخانه ملی ایران

۱۳۸۴

تهران: خیابان اردیبهشت - خیابان روانمهر - پلاک ۲۲۶

صندوق پستی ۱۱۹۱-۱۳۱۴۵ تلفن: ۶۶۴۱۳۹۱۰



محبوسین متفقین در ایران

نویسنده: دکتر مهندس انوشیروان خلعت‌بری

ناشر: اهورا

تایپ و صفحه‌آرایی: عباس پورقاسمی

لیتوگرافی: اردلان

چاپ: مهارت، اول ۱۳۸۵

تیراژ: ۲۰۰۰

شابک: ۹۶۴-۷۳۱۶-۱۹-۴

مرکز پخش: کتاب تهران تلفن: ۶۶۴۹۲۵۸۸

کلیه حقوق برای مؤلف محفوظ است

## فهرست مطالب

| صفحه | عنوان                                                                                           |
|------|-------------------------------------------------------------------------------------------------|
| ۱    | فصل اول - آغاز جنگ جهانی دوم                                                                    |
| ۲    | آتش افروز جنگ که بود؟                                                                           |
| ۵    | پیدایش حزب نازی و رایش سوم                                                                      |
| ۲۱   | فصل دوم - ظهور و سقوط رضاشاه (پهلوی اول)                                                        |
| ۲۴   | کودتای ۱۲۹۹ شمسی                                                                                |
| ۲۸   | سلطنت رضاخان                                                                                    |
| ۳۱   | سقوط رضاشاه                                                                                     |
| ۳۲   | علل و موجبات اشغال ایران                                                                        |
| ۳۵   | فصل سوم - نفوذ جنگ به ایران                                                                     |
| ۳۵   | پیشینه تاریخی                                                                                   |
| ۳۸   | توافق بر حفظ مرزها و استقلال ایران                                                              |
| ۴۴   | برخی اسناد و مدارک وزارت امور خارجه مربوط به جنگ جهانی دوم                                      |
| ۴۴   | اعلام بیطرفی ایران در جنگ جهانی دوم                                                             |
| ۴۵   | یادداشت سفارت اتحاد جماهیر شوروی در تهران به وزارت امور خارجه در خصوص اعلام بیطرفی ایران در جنگ |
| ۴۶   | یادداشت سفارت امریکا به وزارت امور خارجه در خصوص اعلام بیطرفی ایران در جنگ                      |
| ۴۷   | یادداشت سفارت انگلیس به وزارت امور خارجه در خصوص اعلام بیطرفی ایران در جنگ                      |
| ۴۸   | تلگراف کنسول انگلیس در کرمان پیرامون علل هجوم متفقین به ایران                                   |

|     |                                                                       |
|-----|-----------------------------------------------------------------------|
| ۵۰  | فصل چهارم - چگونگی بازداشت برخی از مقامات ایرانی تحت عنوان ستون پنجم  |
| ۵۰  | ستون پنجم چیست؟                                                       |
| ۵۱  | چگونگی بازداشت یکی از ملتون                                           |
| ۵۹  | بازداشتگاههای متفقین                                                  |
| ۵۹  | بازداشتگاه اراک                                                       |
| ۵۹  | مسئولیت‌های اتباع خارجی                                               |
| ۶۰  | انتقال اسیران به رشت                                                  |
| ۶۰  | بازداشتگاه رشت                                                        |
| ۶۳  | انتقال اسیران به تهران                                                |
| ۶۵  | تقاضای مقامات شوروی در رشت درباره انتقال سه تن از زندانیان به تهران   |
| ۶۶  | یادداشت محرمانه سفارت انگلستان برای آزادی ۹ نفر از بازداشت‌شدگان      |
| ۶۷  | نقل و انتقال زندانیان سیاسی به دستور انگلیس                           |
| ۶۸  | درخواست خروج بازداشتیها به خارج از بازداشتگاه                         |
| ۶۹  | تقاضای زندانیان بازداشتگاه تهران در بیمارستان ۵۰۰ تختخوابی            |
| ۷۰  | پیشنهاد وزارت دارایی مبنی بر پرداخت هزینه اعاشه زندانیان به هیئت دولت |
| ۷۱  | صورت سیاه بازداشتی‌های مستخدم دولت                                    |
| ۷۴  | تکثیر و انتشار عکس هیتلر در تهران                                     |
| ۷۵  | بانوان بازداشت‌شده                                                    |
| ۷۷  | فصل پنجم - بازداشت مخالفان متفقین در نقاط مختلف کشور                  |
| ۷۸  | اطلاعیه وزارت کشور در مورد بازداشت‌شدگان ۱۲ اسفند ۱۳۲۲                |
| ۷۹  | جلسه خصوصی مجلس شورای ملی، توضیحات نخست‌وزیر درباره توقیف‌شدگان       |
| ۸۰  | بازداشت رجال و افسران ایرانی توسط متفقین                              |
| ۸۱  | زندگینامه برخی از بازداشت‌شدگان                                       |
| ۱۳۱ | اسامی رجال، افسران و سایر بازداشت‌شدگان توسط نیروهای متفقین           |
| ۱۳۵ | یادداشت بازداشت‌شدگان در دفتر خاطرات خلعت‌بری در زندان                |
| ۲۴۳ | نامه سرلشکر پورزند به یک هم‌قفس اسیر                                  |

|     |                                    |
|-----|------------------------------------|
| ۲۴۹ | آزادی اسیران                       |
| ۲۵۱ | فصل ششم - پیشینه خاندان خلعت‌بری   |
| ۲۵۷ | تولد سپهسالار                      |
| ۲۶۲ | تجلیل مجلس شورای ملی               |
| ۲۶۳ | واپسین سالهای عمر                  |
| ۲۶۴ | برگزیده‌ای از یادداشت‌های سپهسالار |
| ۲۶۵ | پی‌گفتار                           |
| ۲۶۷ | فهرست اعلام                        |
| ۲۷۳ | منابع و مآخذ                       |

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

به نام خدا

## درباره این کتاب

در میان کتابها و نوشته‌های پدرم به دفتر رنگ و رو رفته قهوه‌ای رنگی برخورد کردم که آن را بارها دیده بودم ولی با محتویات آن آشنایی نداشتم!

وقتی شروع به ورق زدن این دفتر کردم یاد زمانهایی افتادم که پدرم بارها از خاطرات خود در زندان متفقین در شهریور ۱۳۲۲ برای نزدیکان خود سخن گفته بود و این همان خاطرات بود که در این دفتر، به رشته تحریر درآمده بود.

پدرم خود یکی از این اسرا بود که در شهنشوار آن زمان دستگیر و به زندانهای اراک، رشت و تهران متفقین منتقل شد و به مدت دو سال چون دیگران بدون اینکه گناهی یا جرمی مرتکب شده باشد در بازداشت به سر می‌برد و پس از تسلیم آلمان در اردیبهشت ماه ۱۳۲۴ حوالی مرداد ماه همان سال آزاد گردید و سالها بعد به رحمت ایزدی پیوست.

از آنجا که این دفتر رنگ و رو رفته قهوه‌ای رنگ که از عمر آن تقریباً ۶۳ سال می‌گذرد و حاوی خاطرات شخصیت‌های وطن‌پرست آن روز مملکت می‌باشد که بی‌گناه سالها در زندان متفقین به سر برده و شخصاً خاطرات خود را در آن نگاشته‌اند، دریغ آمد نوشته این هموطنان را انتشار ندهم.

پس از جمع‌آوری مطالب مربوطه و صرف وقت بسیار موفق شدم آن را چاپ کرده و در دسترس علاقه‌مندان تاریخ این مملکت قرار دهم.

امیدوارم با همه کاستیهای احتمالی، مورد توجه قرار گرفته و گفته‌ای از ناگفته‌های تاریخ معاصر ایران باشد!

دکتر مهندس انوشیروان خلعت‌بری

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## پیشگفتار

جنگ جهانی دوم نقطه عطفی در تاریخ بشر به شمار می آید. در این مورد کتابها و مقالات بی شماری درباره زوایای گوناگون آن انتشار یافته است. ایران، «پل پیروزی»، جایگاه ویژه ای در این جنگ دارد که در جای جای کتابها و مقالات تاریخی و سیاسی به آن پرداخته شده است. آنچه در این جنگ خانمان سوز بر ایران رفت بر کسی پوشیده نیست؛ اما روشن شدن برخی حقایق جنگ، امکان داوری منصفانه تری را در این باره به دست می دهد.

ورود متفقین به خاک ایران، آبستن حوادث بی شماری بود و پیامدهای بسیاری را در زمینه های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی برجای گذاشت که کم و بیش در منابع گوناگون تاریخی و سیاسی به آنها اشاره شده است.

از جمله این رخدادها، اسارت عده‌ای رجال سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی ایران به‌دست نیروهای بیگانه است (۱۳۲۴-۱۳۲۲ش). درباره این افراد سخن بسیار گفته شده و داوریه‌ای گوناگونی نیز در مورد آنان شده است.

هدف از انتشار این کتاب، ارائه اسناد و مدارکی به قلم خود بازداشت‌شدگان و برشمردن دو سال اسارت آنان است، که پس از حدود ۶۳ سال به چاپ می‌رسد و گواه معتبری برای ابهام‌زدایی از این واقعه تاریخی و سیاسی به‌شمار می‌آید.

آنچه از قرائن بر می‌آید، به‌رغم شایعات گوناگونی که در آن دوران درباره بازداشت‌شدگان بر سر زبانها بوده است، در وطن‌پرستی آنان نباید شک و تردید کرد. چه، پس از آزادی، هر یک همچون گذشته، مصدر خدمات گوناگونی شدند و در راه اعتلای ایران از هیچ کوششی، حتی جان خود، دریغ نورزیدند.

گواه دیگر اینکه، بازداشت‌شدگانی که در سازمانهای دولتی کار می‌کردند، با تأیید رژیم تمامی حقوق دوران بازداشت خود را دریافت کردند. البته، برخی که مشاغل آزاد داشتند، از این نمد کلاهی نصیبشان نشد و ضمن تحمل نامالایمات دوران بازداشت، حتی بضاعتی که در طول زندگی خود کسب کرده بودند، نیز از کف دادند.

درباره چگونگی مستندات این مجموعه بیان چند نکته ضروری است:

۱- از معدودی بازداشت‌شدگان، سندی که گویای خاطرات دوران اسارت به قلم خودشان باشد، به‌دست نیامد و به ذکر عبارت «یادداشتی از ایشان در دفتر خاطرات خلعت‌بری موجود نیست» اکتفا شده است.

۲- از آنجا که این اسناد کلیشه‌شده و برخی، بر اثر گذشت زمان، ناخوانا شده‌اند، در کنار چاپ کلیشه، متن حروفچینی‌شده آن نیز آمده است.

۳- تصاویر پاره‌ای از نوشته‌ها و عکسها، با توجه به کهنه‌شدن، تا آنجا که امکانات چاپ راهگشا بوده، بازسازی شده است. نظر به اینکه عکس تعدادی از افسران بعد از آزادی آنها تهیه شده است لذا درجه در عکس‌ها با درجه یادشده در یادداشت‌ها همخوانی ندارد.

۴- با توجه به اینکه بازداشت‌شدگان در هنگام اسارت اغلب در میانسالی به سر می‌بردند، با سپری شدن بیش از ۶۳ سال از آن واقعه، متأسفانه امکان زنده بودن آنان اندک است؛ از این‌رو، تنها به مدارک موجود که در دسترس مؤلف بوده، یا از منابع دیگر اخذ گردیده، اکتفا شده است. امید است، این مجموعه مورد توجه علاقه‌مندان تاریخ معاصر قرار گیرد.

دکتر مهندس انوشیروان خلعت‌بری

تهران ۱۳۸۴

تبرستان  
www.tabarestan.info

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## آغاز جنگ جهانی دوم

با فرا رسیدن شهریور ۱۳۸۵ تقریباً ۶۷ سال از جنگ جهانی دوم و حمله ناجوانمردانه دو ابرقدرت روسیه و انگلیس به کشور عزیزمان ایران می‌گذرد که با سقوط رضاشاه سرسلسله دودمان پهلوی تقارن زمانی دارد.

در چنین ایامی، ایران با توجه به علاقه خاصی که این دو ابرقدرت به تقسیم آن برای گسترش حوزه نفوذ خود داشتند، گرفتار جنگ شد؛ زیرا اشغال بخشهای زرخیز و ارزشمند کشورمان، همواره مورد توجه خاص این دو ابرقدرت بود.

از این‌رو، با برنامه‌ریزی از پیش تعیین‌شده، شمال ایران به تصرف شوروی و جنوب آن به اشغال انگلیس در آمد.

گرچه، ایران، براساس مدارک رسمی موجود، بی‌طرفی کامل خود را در این جنگ اعلام کرده بود و کوشش می‌کرد وارد این ماجرای خطرناک نشود، در عمل، چنین نشد.<sup>۱</sup>

---

۱- پلیس ایران، پیش از این واقعه، به‌سبب ثبات نسبی اقتصادی، داشتن ذخایر مالی و توان حفظ امنیت داخلی، بدون بهره‌مندی از حتی یک سرباز خارجی، بر خارجیان مقیم ایران نظارت داشت، اما با حمله متفقین، شوروی از طریق دریاچه خزر از شمال و شمال شرق و انگلیس از جنوب غرب ایران، این نظارت از میان رفت.

رجال آن زمان ایران را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد. گروه اول، کسانی که زیر سایه شاه و ولیعهد زندگی می‌کردند و معتقد بودند جنگ به نفع آلمانها پایان می‌پذیرد و در حقیقت هوادار آلمان بودند. گروه دوم، واقع‌بینانه‌تر می‌اندیشیدند و براساس تجربه و دید سیاسی، فرجام این جنگ را به سود آلمانها نمی‌دیدند، ولی چون میان مردم ایران و آلمان رابطه دوستانه دیرینه‌ای وجود داشت، علاقه‌مند به پیروزی آلمانها بودند.

## آتش افروز جنگ که بود؟

درباره زندگی و شخصیت هیتلر نوشته‌های بسیاری وجود دارد. اگر این نوشته‌ها تنها روایت بود سندیت نداشت، ولی اغلب این نوشته‌ها مستندند. آدلف هیتلر، در ۲۰ آوریل ۱۸۸۹، در دهکده برانائو<sup>۱</sup> اتریش، در نزدیکی ایالت بایرن آلمان، در مهمان‌پذیر کوچکی به نام گاست هوف تسوم پومر<sup>۲</sup> دیده به جهان گشود. آدولف، سومین فرزند یک کارمند ساده و دون‌پایه اتریشی بود.

خانواده هیتلر روحی بیقرار داشت و اشتیاق به مهاجرت در آنان قوی بود و همواره در پی تغییر محل سکونت و حتی شغل خود بودند. پدر بزرگ هیتلر، آسیابان دوره‌گردی بود که برای گذران زندگی در بیشتر ایام سال در کوچ به سر می‌برد. وی، با زنی ۴۷ ساله، به نام ماریا آنا شیکل‌گروبر<sup>۳</sup> ازدواج کرد. این زن، پسری نامشروع به نام آلویز<sup>۴</sup> داشت که بعدها پدر هیتلر شد. آلویز، کارمند دون‌پایه گمرک، پس از دو ازدواج ناموفق با دختری به نام کلارا پوتسل<sup>۵</sup> در سال ۱۸۸۵ ازدواج کرد. دو فرزند اول آنها، یک پسر و یک دختر، در کودکی درگذشتند. اما آدولف، فرزند سوم خانواده و برادر کوچکتر وی، زنده ماندند. هیتلر در سال ۱۸۹۵ وارد دبستان شد. پدر هیتلر همواره محل زندگی خود را تغییر می‌داد. بدین سبب، هیتلر، در ۱۵ سالگی هفت بار محل اقامت و پنج بار مدرسه خود را تغییر داد.

<sup>۱</sup> - Braunau

<sup>۲</sup> - Gasthofzum Pummer

<sup>۳</sup> - Maria Anna Schickelgoruber

<sup>۴</sup> - Alois

<sup>۵</sup> - Clara Potsel

پدر هیتلر آرزو داشت پسرش کارمند دولت شود؛ اما وی از کارمند شدن نفرت داشت و حتی در این مورد با پدرش به مشاجره پرداخت و اعلام کرد قصد دارد نقاش شود. پدر نیز با این امر مخالفت می‌کرد. نتیجه آن شد که آدلف از تحصیل در دبیرستان دست کشید. هیتلر، برخلاف دوران دبستان، که نمرات خوبی داشت، در دبیرستان شاگردی تنبل و ضعیف بود و سرانجام بدون کسب موفقیت دبیرستان را رها کرد. این ناکامیها، بعدها به اندازه‌ای او را عذاب می‌داد و دل‌آزرده کرده بود که جز تنی چند هیچ‌گاه از معلمان خود به نیکی یاد نکرد و همواره آنان را دیوانه می‌خواند. از جمله معلمان مورد احترام هیتلر، پرفسور تئودور کیسینگر<sup>۱</sup> و دکتر پوچ<sup>۲</sup> معلم تاریخ او بودند. این آخری، معلمی است که هیتلر همواره از او به نیکی یاد می‌کرد و خود را مدیون او می‌دانست که او را به تاریخ علاقه‌مند ساخته است؛ چنانکه، در سال ۱۹۳۸، وقتی به صدارت اعظمی آلمان رسید، در سفری که هنگام ضمیمه‌کردن اتریش به آلمان داشت، به ملاقات معلم بازنشسته خود شتافت و ساعتی را با او به گفت‌وگو پرداخت.

پدر هیتلر، در ژانویه ۱۹۰۳، در سن ۶۵ سالگی درگذشت و سرپرستی هیتلر و برادرش به مادرش که چهل و دو سال داشت، سپرده شد. مادر نیز، با وجود علاقه و احترام بسیاری که هیتلر به وی داشت، موفق نشد آدلف را به مدرسه بفرستد و هیتلر زمانی از فشار مادر رهایی یافت که مجبور شد به علت بیماری ریوی، یک سال مدرسه را برای مداوا رها کند. هیتلر، پس از بهبود، به دبیرستان رفت و آن سال (۱۹۰۵) با نمرات عالی قبول شد؛ با وجود این، مدرسه را ترک کرد و به پاس این موفقیت به‌حدی مشروب نوشید که مست و بیهوش روی جاده افتاد. زنی شیرفروش، به یاری وی شتافت و او را به کنار جاده کشید. فردای آن روز که این موضوع به وی گفته شد قسم خورد دیگر مشروب ننوشد و تا آخر عمر نیز بر قول خود استوار ماند و از نوشیدن مشروب و کشیدن سیگار امتناع ورزید. سالهای ترک تحصیل و ولگردی وی، با وجود توصیه‌های مادر و نزدیکان هیتلر برای آموزش حرفه‌ای، از بهترین سالهای زندگی او به شمار می‌آید. وی حتی حاضر نبود برای گذران زندگی خود و مادرش حرفه‌ای بیاموزد و به کاری مشغول شود. هیتلر، در ۱۶ سالگی نیز به سبب کامل نبودن تحصیلات دبیرستانی، نتوانست در امتحان ورودی هنرهای زیبای وین، برای تحصیل در رشته نقاشی شرکت کند. وی، در این زمان، عضو چند

<sup>۱</sup> - Cissinger

<sup>۲</sup> - Putsch

کتابخانه شد و وقت خود را صرف مطالعه، به‌ویژه مطالعات سیاسی کرد. کتابهایی که درباره تاریخ آلمان و اساطیر آلمانی نگاشته شده بود، بیشتر مورد توجه هیتلر قرار گرفت و اولین جرقه‌های تمایلات سیاسی در وی زده شد.

شاید، به‌همین دلیل است که او از میان معلمان خود برای دکتر پوبلش<sup>۱</sup> احترام ویژه‌ای قائل بود، چون، این معلم تاریخ، در دوران تحصیل هیتلر، انگیزه‌های سیاسی را در وی تقویت کرده بود.

در همین سالها، مادر هیتلر به بیماری مهلک سرطان مبتلا شد و آدلف از وین به لیتس<sup>۲</sup> نزد مادرش شتافت؛ اما تلاشهای او برای معالجه مادرش بی‌نتیجه ماند و مادرش در ۲۱ دسامبر ۱۹۰۸ دیده از جهان فرو بست و در کنار آرامگاه همسرش به خاک سپرده شد.

هیتلر، که به مادر خود علاقه وافری داشت، پس از فوت پدر خانواده در تنگدستی می‌زیست و به این موضوع حساسیت خاصی داشت. طبق گفته‌ها، از جمله دلایل نفرت وی از یهودیان و افزایش حس انتقام‌جویی او این بود که وی با مادر بیمارش در اتاقی تنگ و تاریک زندگی می‌کرد و صاحبخانه‌اش مردی یهودی بود. هیتلر، که قادر به تهیه دارو برای مادر بیمارش نبود، به صاحبخانه رو می‌آورد و از وی تقاضای مقداری پول، به‌عنوان قرض، می‌کند. صاحبخانه، با پرخاش، اظهار می‌دارد که شما ماههاست کرایه خود را نپرداخته‌اید و اکنون نیز تقاضای قرض می‌کنید! بدین‌گونه، مادر وی به سبب تأمین نشدن دارو می‌میرد و هیتلر کینه‌ای عمیق از یهودیان به دل می‌گیرد. چنانکه، حتی هنگام به‌قدرت رسیدن، موضوع مرگ مادرش را به سبب نداشتن پول برای تهیه دارو فراموش نکرده بود و تصمیم می‌گیرد، به هر نحوی انتقام مرگ مادرش را بگیرد. قبضه کردن اقتصاد آلمان توسط یهودیان نیز مزید بر علت شد و عزم هیتلر را در گرفتن انتقام و از بین بردن نسل یهودیان راسخ‌تر کرد و افرادی همچون آیشمن<sup>۳</sup> نیز وی را در این امر یاری نمودند. شاید، حس نسل‌کشی و برتری‌طلبی آلمانها نیز از همین ایده سرچشمه گرفته باشد وضع روحی هیتلر، پس از درگذشت مادر، بسیار متزلزل شد. وی، پس از فوت والدین و باقی ماندن یک برادر، خود را بسیار تنها حس می‌کرد و به‌علت نداشتن شغل، قادر به گذران

<sup>۱</sup> - Dr. Publech

<sup>۲</sup> - Linz

<sup>۳</sup> - Eichmann

زندگی نبود. از این رو، با عزم و اراده‌ای متزلزل، پس از خداحافظی از نزدیکان خود لیتس را ترک کرد و با چمدانی در دست، در پی آینده‌ای نامعلوم، عازم وین پایتخت اتریش شد.



هیتلر در حال سان دیدن

هیتلر، در نوامبر ۱۹۰۹، اتاق مبله‌ای در وین اجاره کرد و مدتی در آن زندگی کرد؛ ولی، چندی بعد، به سبب وضع بد مالی آنجا را ترک گفته و در اقامتگاه شبانه‌روزی و نکبت‌بار بینوایان به زندگی پرداخت و از غذاهای مؤسسات خیریه ارتزاق می‌کرد. در طول این مدت، به کارهایی همچون عملگی ساختمان، حمل بار در ایستگاه راه‌آهن و ... پرداخت؛ ولی هیچ‌گاه در پی فراگیری حرفه‌ای که زندگی بهتری برای خود دست و پا کند، نرفت. البته، به‌صورت نقاشی ناشناس، با کشیدن و فروختن تابلوهای مختلف، بخشی از مخارج زندگی خود را تأمین می‌کرد؛ اما تن به کارهای سخت و طاقت‌فرسا نمی‌داد.

در سال ۱۹۱۴، هیتلر ۲۵ ساله، در سالزبورگ<sup>۱</sup> اتریش، نزدیک مونیخ، برای اعزام به سربازی مورد معاینه پزشکی قرار گرفت؛ ولی سلامتی او تأیید نشد و بدین ترتیب از خدمت سربازی معاف شد. با فرا رسیدن تابستان سال ۱۹۱۴ و مقارن جنگ جهانی اول، هیتلر با دریافت اجازه از لودویک سوم، پادشاه ایالت بایرن، مجوز شرکت داوطلبانه در جنگ را دریافت کرد.



هاینریش هیملر مجری نقشه‌های وحشیانه هیتلر

### پیدایش حزب نازی و رایش سوم

هیتلر، در جنگ جهانی اول، دو بار مجروح شد و در مجموع دو بار نشان درجه دو آهنین و یک بار مدال درجه یک آهنین، یعنی مدالهای برجسته آلمان را دریافت کرد.

هیتلر، به سبب کوری موقت، بر اثر مواد

<sup>۱</sup> - Salzburg

گازی ناشی از بمباران انگلیسیها، در بیمارستانی در دهکده پازه والک<sup>۱</sup> در منطقه پومرن<sup>۲</sup> دوران نقاهت خود را می‌گذراند. روز ۱۰ نوامبر ۱۹۱۸، کشیشی خبری به وی داد که حالش را دگرگون ساخت، خبر این بود. «آلمان در جنگ شکست خورده و قیصر به هلند گریخته و در کومپینگن<sup>۳</sup> فرانسه قرارداد متارکه امضا خواهد شد». هیتلر، در مورد شنیدن این خبر، چنین می‌گوید: «دیگر نتوانستم تحمل کنم. همه چیز در مقابل دیدگانم تیره شد. در حالی که تلوتلو می‌خوردم، کورمال کورمال، به اتاقم برگشتم و خود را روی تخت انداخته و سرم را در بالش فرو بردم که این مطلب از نظرم گذشت... پس جنگ از آغاز تا پایان بیهوده بوده است. همه فداکاریها، دادن دو میلیون قربانی، همه و همه بی‌ثمر بوده است».

فکر انتقام دوباره در هیتلر زبانه کشید. خاطره مرگ مادر، قیضه کردن اقتصاد آلمان توسط یهودیان و مشاهده اینکه یهودیان در زمان جنگ فقط به کارهای اداری پرداخته و کمتر در جبهه‌ها حاضر بودند، هیتلر را بیش از پیش به آنها بدبین ساخت.

حذف یهودیان از صحنه اقتصاد آلمان، یکی از انگیزه‌های هیتلر در شکل‌گیری شخصیت بعدی وی شد. وی، پس از پایان جنگ جهانی اول، به مونیخ، اقامتگاه سابق خود بازگشت. در این زمان، سوسیال دمکراتهای<sup>۴</sup> بایرن در ایالتی به مرکزیت مونیخ، «حکومت خلق» بایرن را بنا نهاده بودند و کورت آیسنر<sup>۵</sup>، یک یهودی متولد برلین، در رأس آن قرار داشت. اما این جمهوری ناتوان و کوچک دوام نیافت و در نوامبر ۱۹۱۸ با حمله یک لشکر از برلین و هنگ داوطلبان فرو پاشید. پس از این فروپاشی، اولین فعالیت کمابیش سیاسی هیتلر، لو دادن افرادی بود که در حکومت خلق سهیم بودند. هیتلر، درازای این خوش‌خدمتی به دایره مطبوعات و خبرگزاری ارتش منتقل شد. یکی از اهداف این اداره، تعلیم افکار ضد یهودی به افراد بود.

مشکلات کارگری همواره خاری در چشم راستگرایان آلمان بود. وی، مأمور شد به حزب کارگران آلمان<sup>۶</sup> بپیوندد. تنها شخصیتی که هیتلر از این حزب می‌شناخت، گوتفرد<sup>۶</sup> فدر بود.

<sup>۱</sup> - Pase Walk

<sup>۲</sup> - Pomern

<sup>۳</sup> - Sozial Demokratische

<sup>۴</sup> - Kurt Eisner

<sup>۵</sup> - Deutsche Arbeiter Partei

<sup>۶</sup> - Gottfried Feder

هیتلر، در آغاز، اهمیتی برای این حزب قائل نبود و فقط به سبب مأموریت در جلسات این حزب شرکت می‌کرد. در یکی از جلسات ملال‌آور این حزب، یکی از اعضا پیشنهاد کرد، بهتر است ایالت بایرن از آلمان جدا شود و با اتریش کشوری مشترک بسازد. هیتلر از این نظریه خشمگین شد و نطق آتشینی علیه آن ایراد کرد که همه را به تعجب واداشت. پس از پایان جلسه، آنتون درکسلر<sup>۱</sup> که بنیانگذار کمیته کارگران مستقل بود و علیه سوسیالیسم مبارزه می‌کرد، به هیتلر مراجعه کرد و جزوهای به‌وی داد.<sup>۲</sup>

هیتلر با مطالعه این جزوه، تحت عنوان بیداری سیاسی من، متوجه شد، بیشتر نظریه‌های او در این جزوه آمده است. در همین دوران، هیتلر به عضویت حزب کارگران آلمان در آمد؛ چون این حزب را برای نشر دیدگاه‌های خود مناسب می‌یافت.

در آغاز سال ۱۹۲۰، هیتلر مسئول تبلیغات حزب شد و بلافاصله در یکی از بزرگترین و مجلل‌ترین عمارات شهر مونیخ به نام هوف‌هائوس برائوی<sup>۳</sup> میتینگ برگزار کرد. هیتلر، در این میتینگ، نطقی ایراد کرد که جنگ بین حامیان و مخالفان سوسیالیست و کمونیست را برافروخت. وی با خواندن بیانیه‌ای ۲۵ ماده‌ای، غوغایی به پا کرد. این حزب، در آوریل ۱۹۲۰، به حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان<sup>۴</sup> تغییر نام داد. بیانیه مذکور بر مبنای تأمین منافع کارگران و قشرهای متوسط جامعه پی‌ریزی شده بود. اولین ماده این بیانیه وحدت یافتن تمام آلمانی‌زبانها بود و اشغال اتریش و سرزمین سودت<sup>۵</sup> نیز به همین منظور بود. هیتلر برای جلوگیری از اغتشاش در میتینگهای حزب، عده‌ای از اوباش را تحت نام «گروه انتظامات» به رهبری ساعت‌سازی

<sup>۱</sup> - Drechsler

- در آن زمان گروه‌های کوچکی وجود داشتند که برای اعمال فشار به متفقین و تغییر معاهده جنگ اول، فعالیت می‌کردند. آنان «کمیته کارگران مستقل» را با ۴۰ عضو تشکیل دادند و گروه مشابهی نیز با نام «محل کارگران سیاسی» تحت رهبری کارل هارر (Harer) شکل گرفت. پس از چند جلسه وی اظهار داشت، هیتلر سخنان ضعیفی است. هیتلر از این گفته رنجید و جزوه دریافتی را به‌دقت مطالعه کرد.

<sup>۳</sup> - Hofhaus Braeu

- جالب اینکه، در ایران نیز شخصی به نام منشی‌زاده که عاشق هیتلر بود و در جنگ جهانی دوم به عنوان گروه‌بان در «هنگ آزاد» هیتلر می‌جنگید، حزبی با همین نام، یعنی حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران «سومکا» تأسیس کرد که بعدها جیره‌خوار ساواک شد

<sup>۵</sup> - Sudetenland

ماجرای سازمان داد که بعدها «گروه حمله»<sup>۱</sup> نامیده شد و برای فرار از سرکوب به دست حکومت مرکزی، نام مستعار «گروه ژیمناستیک» را برگزید. این افراد اونیفورمهای قهوه‌ای به تن می‌کردند، که بعدها بسیار مشهور شد. فعالیت این گروه فقط جلوگیری از اغتشاش در میتینگهای حزب نبود، بلکه به اجتماعات گروههای دیگر نیز حمله‌ور می‌شد. هیتلر، صلیب شکسته را به عنوان نشانه و پرچم حزب انتخاب کرد، که علت این انتخاب هرگز معلوم نشد. این آرم، به زودی، روی بازوی پیراهنهای قهوه‌ای نیز دوخته شد. هیتلر به سرعت در جاده پیشرفت گام برمی‌داشت. از ائتلاف با حزب سوسیالیست آلمان، که آن را دشمن درجه یک خود می‌دانست جلوگیری کرد و با مصوبه ویژه‌ای، کمیته حزب را منحل کرد و تمام قدرت را به رهبر حزب، که خود عهده‌دار آن بود، منتقل ساخت و درکسلر<sup>۲</sup> را «خانه‌نشین» کرد. هیتلر، امتیاز نشریه فولکیشر بئوباکتر<sup>۳</sup> نظاره‌گر مردمی را خرید و سرلشکر ریتز فون اپ<sup>۴</sup> را که عضو حزب بود به یافتن منابع درآمد برای نشریه ترغیب کرد.

او از بودجه محرمانه حزب مبلغی برای نشریه تعیین کرد و نشریه‌ای که هفته‌ای دو روز منتشر می‌شد به روزنامه تبدیل شد. هیتلر، از منابع دیگر، از جمله همسر یک پیانوساز که عضو حزب بود، مبلغی دریافت می‌کرد، تا اینکه با خانم گرتروید فون سایدلیتس<sup>۵</sup>، که در چندین کارخانه کاغذسازی در نورژ سهام داشت، آشنا شد و این آشنایی منبع درآمدی برای هیتلر شد. در این زمان، هیتلر، با ترور شخصیتها، قصد براندازی جمهوری جدید وایمار را داشت. تعیین غرامت سنگین از جانب متفقین و غرامت جنسی به صورت زغال سنگ و وجود پنج میلیون بیکار، که جمهوری جوان وایمار قادر به رفع مشکلات آن نبود، زمینه را برای پیشرفت حزب نازی و شخص هیتلر فراهم ساخت و باعث شد، هیتلر، به شرکت در انتخابات صدارت اعظمی تمایل نشان دهد، ولی به سبب اصلیت اتریشی، خود را به اندازه کافی قوی نمی‌پنداشت. از این رو، برای شرکت در انتخابات در تردید به سر می‌برد؛ اما گوبلز<sup>۶</sup> او را تشویق کرد و هیتلر، در هر دو دور

---

<sup>۱</sup> - Sturmabteilung

<sup>۲</sup> - Drechsler

<sup>۳</sup> - Voelkischer Beobachter

<sup>۴</sup> - Ritter Von Epp

<sup>۵</sup> - Gertrud Von Seidlitz

<sup>۶</sup> - Goebels

اول و دوم انتخابات، پس از هیندنبورگ، رأی دوم را به دست آورد. اشتراسر<sup>۱</sup> معاون هیتلر، معتقد بود، برای شرکت در هیئت دولت باید با احزاب برنده مذاکره کرد؛ اما از حزب نازی مدارکی در برلین کشف شد که نشان می‌داد، اس-آ<sup>۲</sup> در صورت انتخاب نشدن هیتلر، روز بعد کودتا خواهد کرد. از این‌رو، هیئت دولت تصمیم به سرکوب گروه حمله هیتلر گرفت؛ اما شلایشر<sup>۳</sup> که خود عضو حزب نازی بود، موضوع را به حزب خبر داد و چنان جوی به وجود آمد که صدراعظم گرونر<sup>۴</sup> استعفا داد و جانشین او برائونینگ<sup>۵</sup> نیز نتوانست کابینه خود را تشکیل دهد و با سقوط او، جمهوری وایمار نیز در ورطه سقوط قرار گرفت. با پیروزی حزب نازی در انتخابات محلی اولدنبورگ<sup>۶</sup>، هیتلر به برلین شتافت و با هیندنبورگ<sup>۷</sup> به توافق رسید، که با رفع تحریم از اس-آ، هیتلر نیز از دولت منتخب هیندنبورگ حمایت کرد و هیندنبورگ، فون پاپن را، که به علت شرکت در خرابکاری از امریکا اخراج شده بود، به صدر اعظمی برگزید. فون پاپن نیز، بلافاصله، مجلس را منحل ساخت و برگزاری انتخابات جدید را اعلام کرد. اما هیتلر، در خفا، در فکر ساقط کردن جمهوری بود.

هیتلر با نطقهای مهیج در مبارزات انتخاباتی حزب نازی، ۲۳۰ کرسی در مجلس به دست آورد و پس از تبادل نظر، به این نتیجه رسید که خود صدارت اعظمی را بپذیرد و برای گویلز وزارتخانه‌ای به نام وزارت ارشاد و تبلیغات تأسیس کند. گروه حمله خود را برای محاصره آماده کرده بود. هیتلر مطلع شد شلایشر از نظر خود عدول کرده است؛ از این‌رو به سرعت خود را به برلین رساند و با خبر شد که شلایشر معتقد است، هیتلر می‌تواند معاون صدر اعظم باشد، ولی به این نظر تن در نداد و گفت، تصمیم‌گیری نهایی را به عهده هیندنبورگ خواهد گذاشت. هیتلر تلفنی از رئیس جمهوری سؤال کرد، آیا او شخص دیگری را برای این سمت در نظر گرفته است؟ چون، در این صورت، لزومی برای ملاقات وجود ندارد، اما هیندنبورگ گفت، اول قصد دارد با

<sup>۱</sup> - Strasser

<sup>۲</sup> - Schutzarmee ( Z ۱۱۱۱۱۱۱۱ )

<sup>۳</sup> - Schleicher

<sup>۴</sup> - Groener

<sup>۵</sup> - Brauning

<sup>۶</sup> - Oldenburg

<sup>۷</sup> - Hindenburg

هیتلر ملاقات کند. در این ملاقات، هیتلر خواست خود را بازگو کرد. هیندنبورگ گفت، وی نمی‌تواند سرنوشت کشور را به دست حزبی که اکثریت ندارد بسپارد. از این‌رو، بهتر است هیتلر با احزاب دیگر برای ائتلاف مذاکره کند؛ ولی هیتلر قبول نکرد و از آن بیم داشت که شلایشر گروه حمله را سرکوب سازد. در این زمان تلاطم شدید سیاسی باعث سقوط کابینه پاپن و بعد شلایشر شد. سرانجام هیتلر تن به ائتلاف داد. ولی با وجود داشتن صدارت اعظمی و سه وزیر در کابینه در اقلیت بود. هیتلر تسویه هیئت دولت را در برنامه خود گنجانده. در فوریه ۱۹۳۳، به ناگاه، ساختمان مجلس آلمان (رایش‌تاک)<sup>۱</sup> آتش گرفت، که برای همه واضح بود عامل آن حزب نازی است. به تحریک گورینگ<sup>۲</sup> یک کمونیست روانی هلندی به نام مارینوس فان در لوبه ساختمان مجلس آلمان را به آتش کشید. گورینگ این آتش‌سوزی را به حساب کمونیستها گذاشت و سه کمونیست بلغاری و تورگلر<sup>۳</sup> رهبر پارلمانی کمونیستها را دستگیر کرد. تورگلر تا پایان جنگ در زندان به سر برد. پس از این، همه سازمانهای نیرومند آلمان تسلیم هیتلر شده و بی‌سروصدا از صحنه خارج شدند. هیتلر پس از آتش‌سوزی ساختمان مجلس قدرت مطلق را به دست گرفت. همان‌طور که گفته شد، مشکلات عدیده جنگ اول و از دست دادن بازار جهانی، سرمایه‌داران آلمان را واداشت تا با حمایت از هیتلر امکانی برای راهیابی به بازار جهانی یابند. هیتلر، در ملاقاتی با موسولینی، به توافقی کلی رسید؛ از جمله اینکه، به اتریش چشم نداشته باشد.

روز ۲۵ ژوئیه ۱۹۳۴ افراد اس-اس (گارد محافظ)<sup>۴</sup> با اونیفورم به کاخ صدارت عظمای اتریش حمله بردند و با دو گلوله یک فرد آلمانی، صدر اعظم اتریش را مجروح کردند و همپالکی‌های آنها با تصرف رادیو وین اعلام کردند که دولفوس استعفا داده است. دولفوس، بعد از ظهر همان روز، درگذشت و اتریش با انتخاب دکتر کورت شوشنیگ<sup>۵</sup> بحران را مهار کرد و با دستگیری کودتاچیان و با وجود پادرمیانی سفیر آلمان ۱۳ نفر از آنها را به دار آویخت. موسولینی که از خُلف وعده هیتلر عصبانی شده بود چهار لشکر خود را در تنگه برنر<sup>۶</sup> بسیج کرد و موجب

<sup>۱</sup> - Reichstag

<sup>۲</sup> - Goering

<sup>۳</sup> - Turgler

<sup>۴</sup> - Schutz Staffel

<sup>۵</sup> - Schuschnigg

<sup>۶</sup> - Brenner

ناراضایتی برلین شد. هیتلر، برای آرام کردن دولت اتریش، سفیر خود را احضار کرد و پاپن را به وین فرستاد. اما، اقدامات توطئه‌گرانه هیتلر همچنان ادامه داشت. پاپن، پس از مذاکره با هیتلر، در ملاقاتی با شوشنیک، بهانه گرفت که اتریش در مرزهای آلمان علیه آلمان سنگربندی می‌کند و شوشنیک این امر را تکذیب کرد. سرانجام، در ۱۱ مارس، رئیس پلیس اتریش به شوشنیک خبر داد که آلمانها مرز سالزبورگ را بسته و قطارها را متوقف ساخته‌اند و علت آن را برگزاری رفراندوم برای پیوستن اتریش به آلمان اعلام کرده‌اند. شوشنیک، بلافاصله، برای جلوگیری از هرگونه تخاصم، رفراندوم را لغو کرد. موضوع را به آلمانها اطلاع دادند. زایس،<sup>۱</sup> مسئول وزارت امور خارجه آلمان، به سرعت با گورینگ تماس گرفت و موضوع را به وی اطلاع داد. برلین، تقاضای عمده‌تری را مطرح ساخت و خواهان استعفای دکتر شوشنیک شد. شوشنیک نیز پس از تأمل استعفای خود را به رئیس جمهور اتریش تقدیم کرد و رئیس جمهور این استعفا را با اکره پذیرفت؛ اما تقاضای هیتلر مبنی بر منصوب کردن زایس به سمت صدارت اعظمی را نپذیرفت و زایس این خبر را به اطلاع گورینگ رساند و گورینگ به وی دستور داد، به رئیس جمهور اتریش اطلاع دهد که آلمان پنج دقیقه دیگر وارد مرزهای اتریش خواهد شد. نازیهای اتریش، با محاصره خیابانها و کاخ صدارت اعظمی، با فریادهای زنده باد هیتلر،<sup>۲</sup> به طرف مرکز شهر پیش رفته و خواهان به دار آویختن شوشنیک شدند. شوشنیک، بلافاصله، با رئیس جمهور تماس گرفت و خواهان انتصاب زایس شد، اما رئیس جمهور باز هم امتناع ورزید.

نازیها، در محل قتل دولفوس رئیس جمهور سابق، بلندگوهایی نصب نموده و مرتب اعلام می‌کردند، در صورت امتناع رئیس جمهور، آلمان به اتریش حمله خواهد کرد. موف،<sup>۳</sup> مأمور آلمانها این موضوع را به اطلاع شوشنیک رساند. گورینگ به موف دستور داد، موافقت زایس را برای فرستادن تلگرافی مبنی بر اینکه، دولت اتریش پس از استعفای شوشنیک وظیفه خود می‌داند که نظم و آرامش را برقرار سازد و برای جلوگیری از خونریزی، از دولت آلمان خواهد خواست تا سربازان آلمانی هر چه زودتر اعزام شوند، جلب نماید.

<sup>۱</sup> - Ziess

<sup>۲</sup> - Heil Hittler

<sup>۳</sup> - Moff

زایس با این موضوع موافقت کرد و تلگرام را مخابره نمود. هیتلر از واکنش ایتالیا و چکسلواکی در برابر اشغال اتریش نگران بود، اما با دادن اطمینان گورینگ به سفیر چکسلواکی، که اشغال اتریش «امری خانوادگی» است و آلمان به چکسلواکی حمله نخواهد کرد، از دخالت ارتش چکسلواکی اطمینان خاطر یافت. پیش از ورود پیروزمندانه هیتلر به وین، این فکر که این شهر زمانی وی را مجبور به زاعنه‌نشینی کرده بود، رها نمی‌کرد و هیتلر فتح وین را انتقام دوران آوارگی خود در این شهر می‌دانست. بدین شکل، نام اتریش از صحنه روزگار محو شد و هیتلر نام اتریش را که «سرزمین شرق»<sup>۱</sup> بود به «ولایت شرق»<sup>۲</sup> تغییر داد. پس از اتریش، نوبت چکسلواکی بود که به علت پیمانهای جنگ اول جهانی، برای هیتلر نفرت‌انگیز بود. چکسلواکی، کشوری چندملیتی متشکل از قومیت‌های مجار، روس و آلمان بود که نتوانسته بود مشکلات چندملیتی خود را حل کند و کشورهایی که این قومیت‌ها را داشتند، به آن چشم دوخته بودند و حتی اسلواکی خواهان خودمختاری بود. هیتلر، وضعیت بد آلمانی‌های سودتی<sup>۳</sup> را بهانه کرد و بر دولت چکسلواکی فشار آورد. این امر، دولتهای غرب را نگران می‌ساخت. هیتلر، برای اشغال چکسلواکی، بیتابی می‌کرد، اما ژنرال‌های او تردید داشته و معتقد بودند با حمله به چکسلواکی، جنگ جهانی شروع می‌شود. البته هیتلر معتقد بود حتی در صورتی دخالت فرانسه، باید جبهه غرب را رها ساخت و کار چکسلواکی را یکسره کرد؛ ولی برای این کار نقشه دقیقی نداشت. پافشاری بیش از حد هیتلر، باعث بدبینی ژنرال‌ها شد و این امر پایه توطئه علیه هیتلر را بنیاد نهاد.

مخالفت با هیتلر، در آغاز کار، به سبب اینکه حزب نازی تشکیلاتی در آلمان نداشت، بدون نتیجه به نظر می‌رسید. اما، تشکیلی کوچک، به نام مقاومت ملی،<sup>۴</sup> از جوانان غیور به وجود آمد. در آغاز، صاحب‌منصبان ارشد، به‌ویژه فرماندهان ارشد، از اینکه قید و بندهای عهدنامه ورسای شکسته شده بود راضی به نظر می‌رسیدند؛ ولی، به تدریج و با گسترده‌گی جنگ، برخی از آنان به این نتیجه رسیدند که این جنگ باعث نابودی آلمان می‌شود و از هیتلر روی برتافتند. از جمله

---

<sup>۱</sup> - Oesterreich

<sup>۲</sup> - Ostmark

<sup>۳</sup> - Sudetendeutsche

<sup>۴</sup> - Volswiderstand

آنها کارل گوردهلر<sup>۱</sup> شهردار لایپزیک و ناظر سابق قیمت‌ها، یوهانس پوتیس<sup>۲</sup> وزیر دارایی و دکتر ساخت<sup>۳</sup> رئیس رایش بانک (بانک کشور) بودند که به مخالفان پیوستند. این نهضت، در آغاز، به عللی که ذکر شد، در جلب نظامیان موفق نبود؛ ولی پس از رفتار تحقیرآمیز هیتلر با افسران ارشد و امرای ارتش، بسیاری از آنان از هیتلر منزجر شده و از شغل خود استعفا دادند که در صدر آنان ژنرال فون بروکدورف<sup>۴</sup> و آله‌فلد<sup>۵</sup> فرمانده پادگان پتسدام<sup>۶</sup> و سپس ژنرال اریش هوبنر<sup>۶</sup> فرمانده لشکر زرهی توپینگن قرار داشتند. هدف این گروه دستگیری و محاکمه هیتلر و اطرافیان او بود؛ اما، ملاقات هیتلر با سران انگلستان، فرانسه و ایتالیا در ۲۹ سپتامبر ۱۹۳۸، آنها را به تردید و معلق گذاردن این نقشه واداشت. هیتلر، قبل از رسیدن سران انگلستان و فرانسه، صبح روز ۲۹ سپتامبر، به کوف‌اشتاین<sup>۷</sup> رفت تا با استقبال از موسولینی نقشه خود درباره محو چکسلواکی را ابراز کند و موسولینی را به جنگ مشترک علیه متفقین ترغیب سازد. سران انگلستان و فرانسه در مونیخ، بیشتر تسلیم خواستهای هیتلر شدند. آنچه موسولینی به عنوان طرح ارائه داد، پیشنهادی بود که روز قبل در وزارت امور خارجه آلمان به سرعت تدوین شده بود. زمانی که چمبرلن از هیتلر پرسید، در یک بند از قرارداد پیش‌بینی شده است که چکها اموال و احشام خود را در سودت باقی گذارده و آنجا را ترک کنند، هیتلر بر سر او فریاد کشید، وقت ما از اینکه در مورد این موضوعات صحبت شود ارزش بیشتری دارد و چمبرلن ساکت شد، هیتلر پیروزمندانه کنفرانس را ترک کرد. صبح روز ۳۰ سپتامبر کاردار سفارت آلمان وزیر امور خارجه چکسلواکی را از رختخواب بیرون کشید و با ارائه توافقتنامه کمیسیون بین‌المللی تقاضای دو نماینده چکسلواکی را در اولین جلسه کمیسیون در برلین اعلام کرد.

چون، انگلستان و فرانسه، چکسلواکی را تنها گذارده بودند، چکسلواکی مجبور به تسلیم شد. گرچه در مارس ۱۹۳۹، فعالیت سیاسی شدیدی بین ورشو و برلین در لندن برقرار بود،

<sup>۱</sup> - Goerdeler

<sup>۲</sup> - Poetis

<sup>۳</sup> - Von Bruckdorf

<sup>۴</sup> - Allefeld

<sup>۵</sup> - Potsdam

<sup>۶</sup> - Erich Hubner

<sup>۷</sup> - Kufstein

تلخ‌ترین واقعه برای لهستان در ۲۱ مارس ۱۹۳۸ به وقوع پیوست، که وزیر امور خارجه آلمان پس از پذیرش سرد سفیرکیر لهستان، به طور خصمانه به وی ابلاغ کرد، پیشوا از رفتار دولت لهستان خشمگین است. چون، دولت لهستان به تقاضای آلمان درباره دانزیگ<sup>۱</sup> و احداث راه آهن از دالان لایپزیک جواب منطقی نداده و دولت آلمان مایل است که لهستان سیاست ضد شوروی در پیش گیرد. ایبثروپ به لیسکی اعلام کرد، هر چه زودتر، برای قانع کردن وزیر امور خارجه به لهستان سفر کند. روز قبل از این ملاقات، وزیر امور خارجه آلمان، به وزیر امور خارجه لیتوانی اعلام کرد، منطقه آلمانی زبان را به آلمان واگذار کرده و چشم به کمک خارجی نبندد. لیتوانی، پس از چندی، به این پیشنهاد تن در داد و معاهده واگذاری را امضا کرد. به سبب مخالفت انگلستان با حمله آلمان به لهستان، هیتلر دست به دسیسه‌ای زد که فردی به نام ناویوکس<sup>۲</sup>، که در اکتبر ۱۹۴۴ تسلیم آلمانها شد، این واقعه را چنین شرح می‌دهد:

هایدریش، رئیس اس-آ، حدود ۱۰ اوت ۱۹۳۹ به من دستور داد تا با حمله‌ای ساختگی به ایستگاه رادیویی کلاپوستین<sup>۳</sup> در مرز لهستان، چنان وانمود کنم که مهاجمان لهستانی‌اند و به من گفت، ایستگاه را نگه دارم تا وی چند لهستانی بزهکار را با لباس ارتش لهستان نزد من اعزام کند و با کشتن آنان و وانمود کردن اینکه این افراد در نبرد کشته شده‌اند، شخصی به زبان لهستانی اعلام کند، وقت کشمکش آلمان و لهستان فرا رسیده است تا آلمان بهانه‌ای برای حمله داشته باشد و چنین شد که لهستان اشغال گردید. البته، هیتلر برای اینکه از شرق تهدید نشود قبل از اشغال لهستان قرارداد پیشنهادی شوروی را بلادرنگ پذیرفت. این قرارداد مقرر می‌کند:

«آلمان حاضر است با اتحاد جماهیر شوروی پیمان عدم تعرض منعقد سازد، که در صورت تمایل آن کشور، به مدت ۲۵ سال الغاناپذیر باشد. به علاوه، آلمان آماده است تا به اتفاق دولت شوروی، مرزهای بالتیک را تضمین کند. و سرانجام آلمان حاضر است نفوذ خود را برای بهبود روابط ژاپن و شوروی به کار برد».

با اشغال لهستان، هیتلر می‌توانست به قرارداد با شوروی، بنا به اصرار مدیران ارتش، پشت پا بزند، اما در غرب، دولتهای انگلیس و فرانسه تا دندان مسلح، منتظر اقدام هیتلر بودند؛ از این رو،

<sup>۱</sup> - Danzig

<sup>۲</sup> - Naviox

<sup>۳</sup> - Kleuvestin

وی می‌بایست رفتار خشونت‌آمیز شوروی را تحمل کند. گرچه، فرانسه و انگلستان، در صورت حمله آلمان به لهستان قول مساعدت داده بودند، انگلستان، حتی سه هفته پس از اشغال لهستان، یارای کمک به لهستان را نداشت، چون، چهار لشکر انگلیس در فرانسه مستقر بودند. فرانسه از بیم برتری نیروی هوایی آلمان و بمباران شدن کارخانجات صنعتی خود، همواره درصدد جلوگیری از بمباران آلمانها به دست انگلستان بود؛ اما نبرد دریایی بین هیتلر و غرب وجود داشت.

هیتلر اعلام کرد انگلستان عملاً جنگ را برگزیده است و این بهانه‌ای برای هیتلر بود تا جنگ را ادامه دهد. در مورد کمک ایتالیا به آلمان، امید هیتلر به زنده ماندن موسولینی بود. برای هیتلر، اشغال بلژیک و هلند مهم بود. چون، امکان داشت این دو کشور با فشار فرانسه و انگلستان دست از بی‌طرفی بردارند. در این وضعیت، برای سران ارتش نازی دو راه وجود داشت: یا با اجرای بخش سوم نقشه‌های خود هیتلر را بر کنار کنند یا به غرب حمله برند، که می‌توانست پیامدهای مصیبت باری برای آلمان داشته باشد. هیتلر درصدد بود، روز پنجم نوامبر به هلند، بلژیک و لوکزامبورگ حمله کند. بروخیچ، فرمانده ارتش آلمان که از واکنش غرب هراس داشت، سعی کرد، با عنوان گوناگون هیتلر را از حمله به این کشورها باز دارد. از این‌رو، از نامساعد بودن شرایط جوی سخن گفت، که هیتلر با پرخاش گفت: این شرایط برای دشمن نیز وجود دارد، و علاوه بر آن، در بهار وضع نامساعدتر است. سپس، بروخیچ آلمانی از روحیه بد سربازان در غرب سخن گفت، که هیتلر را به حد انفجار رساند و فرمانده خود را شدیداً نكوهش کرد و درصدد تنظیم اعلامیه‌ای، که علت حمله خود را برای مردم هلند و بلژیک شرح دهد، برآمد. یکی از دلایل درج شده در این اعلامیه، حرکت فرانسویان به سوی بلژیک بود؛ اما روز هفتم نوامبر ۱۹۳۹، تاریخ حمله را موقتاً به تعویق انداخت، یکی از دلایل به تعویق انداختن این حمله هراس هیتلر از بی‌اثر بودن غافلگیر کردن کشور کوچکی همچون بلژیک بود. شب نهم نوامبر سال ۱۹۳۹، هیتلر، از سوءقصدی که با انفجار همراه بود، جان سالم به در برد. هیتلر، به هیملر<sup>۱</sup>، هایدریش<sup>۲</sup> و فرانک<sup>۳</sup>، مأموریت نابودی و به بند کشیدن لهستانیها را داد.

<sup>۱</sup> - Himmler

<sup>۲</sup> - Haidrich

<sup>۳</sup> - Frank

بلافاصله، پس از پایان جنگ لهستان، فرانک به همکارانش گفت، لهستانیها برده آلمانیها هستند و به آنان تأکید کرد، به هر نحو باید یهودیان را نابود سازند. راندن لهستانیها و یهودیان از خانه‌هایی که نسلها در آن زندگی کرده بودند آغاز شد. در بهار سال ۱۹۴۰، سرپرستی اردوگاه جدید آئوشویتس<sup>۱</sup> به فردی به نام هوس<sup>۲</sup> رسید و به زودی شهرت منفورترین اردوی معدوم‌سازی را به خود اختصاص داد، که البته با اردوگاههای کار اجباری تفاوت داشت. موسولینی، همواره در همکاری با هیتلر تردید داشت و از معاهده صلح آلمان و شوروی نگران بود؛ از این‌رو، روز دوم ژانویه، به وزیر امور خارجه خود دستور داد، بلژیک را از حمله قریب‌الوقوع هیتلر آگاه سازد؛ اما روز بعد تغییر عقیده داد و از ورود به جنگ در کنار هیتلر سخن گفت. شوروی، در ۳۰ نوامبر ۱۹۳۹ به فنلاند حمله کرد و بدین شکل هیتلر را تحقیر کرد. با وجود این، هیتلر مجبور بود برای حفظ قرارداد صلح، از حمله شوروی به فنلاند دفاع کند. در هفته اول جنگ، آلمان، یازده کشتی انگلستان را غرق کرد. بلافاصله، پس از این فاجعه، جلسه‌ای بین هیتلر و دریاسالار راید<sup>۳</sup> برگزار شد و چون هنوز انگلستان در تردید بسر می‌برد، هر دو طرف موافقت کردند، به هیچ کشتی بازرگانی، حتی کشتیهای فرانسوی حمله نشود؛ اما درست ده ساعت پس از اعلام جنگ توسط انگلستان، کشتی «آتینا»<sup>۴</sup> با ۱۴۰۰ سرنشین که ۲۸ نفر آن آلمانی بودند غرق شد. پس از تماس هیتلر با فرماندهی عالی نیروی دریایی و گزارش اینکه در آن زمان هیچ رزم‌ناو آلمانی در آن محدوده نبوده است. هیتلر، به سرعت مسئله غرق کردن کشتی را به دست آلمانها انکار کرد و به ویلهلم اشتراس<sup>۵</sup> وزیر امور خارجه خود دستور داد، مراتب را به کاردار سفارت امریکا اعلام کند. با پافشاری هیتلر، دریادار راید، این موضوع را در مقابل وابسته دریایی امریکا تأیید کرد و از وی خواست، موضوع را به واشنگتن اعلام کند. اقرار ناخدا لامپ<sup>۶</sup> در برابر دریا سالار دونیشن<sup>۷</sup>، مشخص می‌کند، وی این کشتی را در شمال دریای مانس غرق کرده است. پس از بروز این فاجعه

---

<sup>۱</sup> - Auschwitz

<sup>۲</sup> - Hoes

<sup>۳</sup> - Reider

<sup>۴</sup> - Atina

<sup>۵</sup> - Strass

<sup>۶</sup> - Lamp

<sup>۷</sup> - Donichen

و بیم آلمانها از دخالت امریکا در جنگ، زمزمه برقراری صلح به گوش رسید. شوروی، که پس از اشغال لهستان سهم خود را در تقسیم آن به دست آورده بود، با پیوستن به این اشغال، که هیتلر آن را حمله صلح خوانده بود، در ۲۸ سپتامبر با آلمان قرارداد صلح امضا کرد و هیتلر اعلام کرد، اگر انگلستان خواستار پایان جنگ و حفظ آبروی خود است، می‌تواند طی دو هفته، به این خواست برسد. اما، با وجود چنین اظهاراتی، هیتلر در نشستی با سران ارتش آلمان ۱۲ نوامبر را روز حمله اعلام کرد. در این نشست، هیتلر، حل چند مسئله را متذکر شد:

۱- جلوگیری از ایجاد کشور لهستان، که با شوروی توافق حاصل شد.

۲- حل مسئله یهودیان.

۳- صلح بلاشرط تضمین شده.

۴- تعطیل تسلیحات، اجرای مقررات جنگی و حل مسئله اقلیتها در کنفرانسی اروپایی.

بدین جهت، هیتلر، در یکی از اظهارنظرهای خود، با اشاره به اینکه به صلح تمایل داشته و هیچ گونه مقاصد جنگی علیه انگلستان و فرانسه یا ادعایی درباره مستعمرات ندارد، با پیشنهاد تعطیل تسلیحات، خواستار تشکیل کنفرانسی برای همکاری تمام ملتهای اروپا شد. ۱۲ اکتبر سال ۱۹۴۰، سفیر ایتالیا، پیام دولت فرانسه مبنی بر موافق بودن با تشکیل کنفرانس صلح را به آلمان ارائه داد. این موضوع برای آلمان خوشایند بود. چون، در ۷ اکتبر همان سال نخست‌وزیر فرانسه اعلام کرده بود، حاضر به زمین گذاردن اسلحه نیست، مگر اینکه تضمینهایی برای صلح حقیقی و تأمین امنیت عمومی داده شود. روز ۱۲ اکتبر، چمبرلن نخست وزیر فرانسه اعلام کرد، اظهارات هیتلر مبهم و غیر قابل اطمینان است و اگر هیتلر به صلح تمایل دارد باید آن را در عمل نشان دهد. با اظهارات چمبرلن، روز بعد، یکی از توافقه‌های مخفی آلمان با شوروی که رساندن مواد خام به آلمان در هنگام محاصره بود و در عوض، آلمان، می‌بایست کالاهای مورد نیاز شوروی را تحویل دهد، صورت گرفت. هیتلر چنان به مواد ارسالی شوروی نیازمند بود که دستور داده بود، تحویل دادن مواد جنگی به شوروی بر تحویل گرفتن مواد خام مورد نیاز نیروهای مسلح آلمان ارجحیت یابد؛ در عقد قرارداد مبادله کالا، استالین شخصاً حضور داشت و حتی خواستار کاهش ۵۰ درصدی هواپیماهای تحویل داده شد. هیتلر، با دستوری مخفی، حمله به غرب را به تعویق انداخت و تاریخ این حمله را دهم و سپس ۱۷ ژانویه اعلام کرد. نیروی هوایی مأموریت داشت ۱۴ ژانویه حمله را آغاز کند و فرودگاههای فرانسه را تخریب سازد، اما، در ۱۳ ژانویه، هیتلر بار

دیگر حمله را به علت نامساعد بودن وضع جنگ به تعویق انداخت، که علت واقعی آن فرود اجباری هواپیمای ویژه آلمان، در دهم ژانویه، در بلژیک بود. همان روز، هیتلر، فرمان حمله به بلژیک و هلند را صادر کرده بود؛ ولی فرود اضطراری یک فروند هواپیما، که از مونستر<sup>۱</sup> به کلن می‌رفت، باعث عقیم ماندن طرح شد؛ چون، خلبان این هواپیما، طرح کامل حمله به غرب را به همراه داشت و موفق به سوزاندن آنها نشده بود و سربازان بلژیکی از این حمله آگاه شده بودند.

در جنگ جهانی اول، به سبب اینکه آلمان، مستقیماً به اقیانوس دسترسی نداشت و انگلستان، از جزایر شتلاند<sup>۲</sup> تا سواحل نروژ را در اختیار داشت، نیروی دریایی آلمان با مشکل رو به رو شد؛ از این رو، سران نیروی دریایی آلمان بر اشغال نروژ اصرار می‌ورزیدند، ولی هیتلر، به سبب دل‌مشغولی برای حمله به غرب و متقاعد ساختن ژنرالهای خود، به این اصرار توجهی نکرد. از سوی دیگر، وارد کردن آهن از سوئد، که در زمان جنگ نیز قطع نشد، هیتلر را به آرام نگاه داشتن این منطقه تشویق می‌کرد؛ اما حمله روسیه به فنلاند وضع را دگرگون ساخت. انگلستان و فرانسه در حال تشکیل نیرویی برای اعزام به نروژی بودند، که بر خلاف انتظار همه، در مقابل حمله شوروی مقاومت می‌کرد و استقرار این نیرو در سواحل نروژ، ممکن بود باعث توقف ارسال آهن به آلمان شود. سران نیروی دریایی آلمان، به طور مکرر، این موضوع را به هیتلر گوشزد می‌کردند. کیسلینگ، افسر نروژی، که به عنوان وابسته نظامی نروژها به مسکو فرستاده شده بود و در زمان پیدایش حکومت اتحاد جماهیر شوروی و برقراری روابط بریتانیا با این کشور، کمکهای فراوانی به انگلستان کرده بود، پس از شکست، به عنوان کاندیدای نمایندگی نروژ به حزب نازی روی آورد. روزنبرگ، نظریه‌پرداز نازی، که هنوز در رؤیای پاکسازی اسکاندیناوی از یهودیان و سلطه آلمان بود، قصد استفاده از این افسر را داشت و افکار خود را به وی القا کرد. وی در جلسه انجمن نوردیک، که روزنبرگ نیز در آن شرکت داشت، از عقاید روزنبرگ حمایت کرد و خطر انگلستان را گوشزد نمود؛ اما این استدلال در آلمان از روزنبرگ پذیرفته نشد.

روزنبرگ اطلاع یافت که کیسلینگ در نروژ قصد کودتا دارد و این امر را به هیتلر و رایدِر اطلاع داد. نیروی دریایی آلمان، در همان زمان حاضر بود تا به دعوت دولت نروژ وارد عمل شود. برای پیشی گرفتن از بریتانیا، کیسلینگ پیشنهاد کرد، پایگاههای اعزام را در اختیار آلمان قرار دهد.

<sup>۱</sup> - Muenster

<sup>۲</sup> - Schietland

اما هیتلر نمی‌خواست بی‌گدار به آب بزند؛ از این رو، ۱۴ دسامبر با کیسلینگ نشست برقرار کرد و تحت تأثیر وی، دستور داد، ادارات مربوطه، برای خنثی کردن تبلیغات ضد آلمانی انگلیسیها با وی همکاری کنند. فرار یک کشتی تدارکی ناوگان جنگی از محاصره انگلستان و بازرسی سطحی افسران دریایی نروژ، پس از اینکه انگلستان گزارش داده بود که سیصد اسیر جنگی انگلیسی در کشتی التمارک وجود دارد، هیتلر را در تصمیم خود راسخ‌تر کرد. البته، اسیرانی که افسران دریایی نروژ آنها را نیافتند، در مخزنهای خالی بنزین پنهان شده بودند. نیروهای انگلیسی مستقر در ناوشکن کاساک انگلستان، با زور وارد کشتی التمارک، که پهلوی گرفته بود، شدند و ۲۳۹ انگلیسی را آزاد کردند و در جواب اعتراض نروژیها استدلال کردند که نروژ خود با اجازه دادن به آلمان در جابه‌جایی انگلیسیها به عنوان اسیر جنگی، قانون بین‌المللی را نقض کرده است. در هفتم آوریل، نروژ، عملاً به تصرف آلمان در آمد. در کاخ سلطنتی، سران نظامی و پادشاه در حال مذاکره بودند و خواهان ترک پادشاه از پایتخت شدند، که وی نپذیرفت. باوجود مقاومت نروژیها پادگانی که تحت فرماندهی یکی از دوستان کیسلینگ بود، بدون مقاومت تسلیم شد. ترندهالم، در ساحل غربی نروژ، نیز به تصرف آلمانها در آمد. برای تسخیر هلند لشکر ۹ زرهی آلمان، با عبور از رود تیوه ماس به کرانه جنوبی آن رسید؛ اما تانکها نتوانستند از رتردام عبور کنند و با مقاومت هلندیها رو به رو شدند؛ از این رو، دستور حمله به نیروی هوایی آلمان صادر شد و سرانجام هلند نیز به تصرف آلمان در آمد.

هیتلر، از اینکه انگلیس تصمیم به جنگیدن گرفته است، نگران نبود، چون مطمئن بود، با شکست فرانسه، انگلستان نیز شانس نخواست داشت. آلمان، با گسترش جبهه از رایت تا آبه‌ویل و برخورداری از نیروی زمینی بسیار قوی‌تر از فرانسه و ضعیف بودن نیروی هوایی فرانسه، در ۴ ژوئن، پاریس را اشغال کرد و با تسخیر فرانسه انگلستان بی‌دفاع ماند.

با وجود پافشاری ژنرال رایدنر برای اعلام جنگ با امریکا، هیتلر قصد داشت اول کار جبهه شرق را یکسره کند و در جواب رایدنر که گفته بود، تشخیص کشتیها در شب ناممکن است، با وجود اینکه امریکا اعلام کرده بود که جزیره ایسلند را از انگلستان تحویل خواهد گرفت و آلمان اعتراض کرده بود که در حالی که آلمان با انگلستان در حال جنگ است این عمل را تعرض به آلمان می‌داند، هیتلر اعم از اینکه کشتیها تنها یا با اسکورت انگلیسی یا امریکایی باشند نباید مورد تعرض قرار گیرند. ولی قید کرد که این ناحیه جنگی، شامل راه دریایی امریکا به ایسلند نمی‌شود.

اما در ۲۱ ماه مه ۱۹۴۱ یک زیردریایی آلمانی ناو امریکایی رابین مور را خارج از منطقه ممنوع آلمان غرق کرد. حمله به چند کشتی آلمانی دیگر باعث شد تا سرانجام، روزولت، ۱۷ سپتامبر، فرمان حمله به قرارگاه ولفشانتسه<sup>۱</sup> (دهکده‌ای در آلمان) را صادر کند و بدین ترتیب امریکا وارد جنگ شد.

تبرستان  
www.tabarestan.info

---

<sup>۱</sup> - Wolschantze

## ظهور و سقوط رضاشاه

### پهلوی اول

رضا شاه از پدری به نام عباسعلی و مادری به نام زهرا در آلاشت مازندران تولد یافت. هنوز چند روزی از تولد او سپری نشده بود که پدرش بر اثر بیماری درگذشت و مادرش با طفل خود عازم تهران شد. سرمای شدید هوا در بین راه باعث شد، طفل به حال اغما بیفتد که نهادن وی در توپره کاه اسب قافله و گرم شدنش باعث نجات معجزه‌آسای او شد. مادرش، پس از چندی، به آلاشت بازگشت. در این هنگام، سرپرستی وی به عمویش سپرده شد. در ده سالگی خواندن و نوشتن را فرا گرفت و در ۱۴ سالگی به قوای قزاق پیوست و چون سن وی برای خدمت در نیروی قزاق کافی نبود، قرار شد هر روز به جای قزاقی که مریض بود وارد صف شود. وی، دو سال در فوج سوادکوه بدین ترتیب خدمت کرد و سپس با ماهی سه تومان استخدام شد. فوج، یک اسب در اختیار وی نهاد و او غالباً با سه قزاق دیگر حفاظت راهسازی فیروزکوه را به عهده داشتند.

از جمله عواملی که موجب پیشرفت او شد، ناامنی تهران پس از قتل ناصرالدین شاه، در سال ۱۲۷۴ بود که صدراعظم وقت، امین‌السلطان، برای جلوگیری از هرج و مرج و کشیده شدن آن به سفارتخانه‌ها، فوج سوادکوه را که تحت امر او بود، به تهران فراخواند و او را مأمور حفاظت

سفارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی کرد. رضاشاه که سرباز فوج قزاق بود مدتی، نزدیک به سه سال، محافظ سفارت هلند و بلژیک بود.

جدیت او در فوج قزاق باعث شد به درجه وکیل‌باشی (گروهان) ارتقا یابد. سپس برای حفاظت از بانک استقراض روسیه به مشهد اعزام شد. بدرفتاری وی با ارباب رجوع باعث ارجاع وی به آتریاد قزاق تهران گردید.

مظفرالدین شاه در سفر خود به اروپا تعدادی شصت تیر خریداری کرده بود که یکی از آنها را به قزاق‌خانه داد و مازور (سرگرد) عبداللّه‌خان فرمانده گروهان شصت تیر و رضاخان وکیل‌باشی آن شد. رضاخان به شصت تیر علاقه پیدا کرد و این علاقه باعث شد، سربازان زیردست وی، در شمار ورزیده‌ترین تیراندازان درآیند. رضاخان طبیعتی ناآرام داشت و مشاجرات وی در قهوه‌خانه‌ها اغلب به شوشکه‌کشی (شمشیرکشی) می‌انجامید.

در سال ۱۲۸۵، مردم خواستار تأسیس عدالتخانه شدند و برای نیل به این هدف در اماکن متبرکه و سفارت انگلیس بست نشستند. مظفرالدین شاه، در مقابل خواست مردم تسلیم شد و عین‌الدوله را از صدارت اعظمی خلع و به ملک شخصیش، فریمان، تبعید کرد؛ ولی، برای حفظ جان او و همسرش مهدعلیا، که دختر شاه بود، عده‌ای قزاق را به فرماندهی رضا وکیل‌باشی همراه وی روانه ساخت. پس از مدتی، والی خراسان، حضور عین‌الدوله را در خراسان مصلحت ندانست و به درخواست وی، مظفرالدین شاه، عین‌الدوله را به همراه فوج قزاق به مازندران فرستاد. در مازندران، رضاخان به توصیه عین‌الدوله، به ادامه فراگیری خواندن و نوشتن پرداخت و بعدها نزد دبیر اعظم، بهرامی، که منشی وی بود، این کار را ادامه داد.

اقامت رضاخان با عین‌الدوله در مازندران چندان طول نکشید و پس از مرگ عین‌الدوله، رضاخان به تهران فراخوانده شد و خود را به گروهان شصت تیر معرفی کرد. در همان اوان، فرمانده گروهان، عبداللّه‌خان، وفات یافت و رضاخان با ارتقا به درجه افسری فرمانده گروهان شد.

رضاخان، در سرکوب کردن شورش زنجان که ملا قربانعلی و شاهسونها، شهر اردبیل را محاصره و غارت کرده بودند، تحت فرماندهی جعفرخان سردار بهادر (بعدها سردار اسعد) و پیرم‌خان ارمنی جدیت بسیاری از خود نشان داد.

با ورود هر ۳ واحد جنگی به تهران استقبال شایانی از آنها صورت گرفت و رضاخان به درجه سلطانی (سروان) نایل شد.

در سال ۱۲۹۰ شمسی، که محمدعلی شاه مخلوع به اتفاق دو برادر خود شعاع السلطنه و سالارالدوله، قصد حمله به تهران را داشتند، پیرمخان مسئول دفاع از پایتخت شد و رضاخان نیز تحت امر وی در این جنگ، که منجر به پیروزی قوای دولتی گردید، شرکت داشتند. پس از این شکست، سالارالدوله، با ۴۰ هزار نیرو به سمت تهران حرکت کرد و اراک و ملایر و ساوه را به تصرف درآورد و در ساوه اردو زد. قوای دولتی به سرپرستی پیرمخان و سردار بهادر عازم ساوه شد، که رضاخان هم در این فوج شرکت داشت. در این جنگ، پیرمخان و سردار بهادر کشته شدند، ولی رضاخان شورشیان را شکست داد. در شورش اشرف و راهزنان در سال ۱۲۹۲ شمسی در تربت جام، سروان رضاخان فرماندهی نیروی دولتی را به عهده داشت که پس از پیروزی به درجه یابوری (سرگردی) نایل شد و به آتریاد تبریز انتقال یافت. در تبریز، به مقابله با چند افسر روس که قصد ربودن یک زن ایرانی را داشتند پرداخت و پس از زخمی کردن آنها زن ایرانی را نجات داد. پس از چندی، به دستور فرمانده دیویزیون قزاق به فرماندهی باتالیون (گردان) تیراندازان آتریاد همدان منصوب شد. رضاخان، در سال ۱۲۹۴ شمسی به درجه سرهنگی نائل گردید و با گردانش به بیرون دروازه قزوین اعزام شد.

با عزل فرمانده قزاق به نام مایدل از جانب روسیه و گماشتن سرهنگی به نام کلرژه، در بین قزاقان ناراضایتی بروز کرد و رضاخان قبول کرد موجبات اخراج این سرهنگ را از ایران فراهم کند؛ از این رو، قزاقخانه را تصرف کرد و نزد سرهنگ کلرژه، فرمانده قزاق رفت و اعلام کرد، چون قزاقان ایرانی از وی رضایت ندارند، باید استعفا دهد و از ایران خارج شود. سرهنگ کلرژه، که چاره‌ای نداشت، استعفا داد و کلنل استاروسلسکی را به نیابت خود معرفی کرد. با این پیروزی، رضاخان از موقعیت خوبی در بین قزاقها برخوردار شد. در سال ۱۲۹۷ شمسی رضاخان به فرماندهی فوج همدان منصوب شد و به درجه سرتیپ سومی رسید. وی، در سال ۱۲۹۹ شمسی به درجه سرتیپ دومی ارتقا یافت و فرمانده فوج پیاده تهران شد و بلافاصله مأمور سرکوبی بلشویکها در بندر انزلی گردید و دستور تودیع سربازها با خانواده‌هایشان را در پادگان صادر کرد. در این هنگام، سرهنگی روسی به نام خایاروف، برای بازدید به پادگان آمد و با دیدن منظره تودیع بدون توجه به خبردار دادن رضاخان، با حالتی عصبانی، به وی اعتنا نکرد. رضاخان با شوشکه به

وی حمله کرد و افسر روسی از معرکه گریخت. رضاخان، به نشانه اعتراض و استعفا، پاگون‌های خود را کند. در این هنگام، فرمانده روسی قزاقها، به پادگان آمد و به دلجویی از وی پرداخت. در مهر ماه همان سال، به مناسبت پنجاهمین سال تأسیس فوج قزاق، بسیاری از افسران روسی و ایرانی درجه گرفتند و رضاخان هم از درجه سرهنگی به میرینجی (سرتیپ) ارتقا یافت. سپهدار رشتی، رئیس‌الوزرای جدید، فرمانده روسی دیویزیون قزاق را اخراج کرد و سردار قاسم‌والی را از طرف احمدشاه به فرماندهی دیویزیون قزاق گمارد. چون، سردار همایون‌والی، سابقه نظامی نداشت افسران دیویزیون قزاق ناراضی شدند و در قزوین با این انتصاب مخالفت کردند و به فکر در دست گرفتن فرماندهی دیویزیون افتادند. رضاخان، دوست خود، سرتیپ احمدی را برای مساعد کردن اوضاع به تهران فرستاد و پس از بازگشت وی، رضاخان، به ظاهر برای دیدار خانواده عازم تهران شد و پس از چند ملاقات دوستانه با احمدشاه، به محل خدمت خویش بازگشت. در اوایل زمستان ۱۲۹۹ شمسی، ژنرال آیرون‌ساید، فرمانده کل قوای انگلیس در ایران و عراق، برای بازدید از اردوها عازم قزوین شد و در حضور افسران به سخنرانی پرداخت، که سروان کاظم‌خان نقش مترجم را ایفا کرد. سپس، رضاخان، نطق آتشی‌نی ایراد نمود و اعلام کرد، ما سربازان شاه ایران هستیم و از شما دستور نمی‌پذیریم. این جسارت رضاخان، توجه آیرون‌ساید را جلب نمود و وی دوستانه به رضاشاه اعلام کرد، هرگونه کمکی را به وی خواهد کرد.

پس از بازگشت احمدشاه از اروپا و کناره‌گیری مشیرالدوله از نخست‌وزیری، احمدشاه، سپهدار رشتی را به نخست‌وزیری برگزید و این نشانه‌ای بود برای اجرا نکردن قرارداد ۱۹۱۹ میلادی.

### کودتای ۱۲۹۹ شمسی

سید ضیاءالدین طباطبائی، مدیر روزنامه رعد، که نقش مهمی در انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ داشت، وقتی رؤیای خود را نقش بر آب دید، مقدمات کودتا را در مذاکرات متعدد با سفارت انگلستان فراهم کرد و با همکاری رضاخان، فرمانده آتریاد همدان، آن را به اجرا در آورد. روز ۲۵ بهمن، قوای تحت امر رضاخان میرپنج، شامل فوج‌سوار به فرماندهی سرتیپ دوم احمد آقاخان، فوج پیاده به فرماندهی سرهنگ مرتضی‌خان و گردان پیاده سلطان‌آباد اراک به فرماندهی سرهنگ جان‌محمدخان، که مجموع آنها ۱۴۰۰ نفر بود، به حمایت ۴ توپ به فرماندهی یاور رستم‌وند، از

قزوین حرکت کردند و روز دوم اسفندماه به شاه‌آباد در نزدیکی تهران رسیدند. در مدت حرکت از قزوین به تهران، با وجود چند دستور صریح احمدشاه برای بازگشت، چون قرارها در سفارت انگلستان گذاشته شده بود، کسی به دستورات اعتنا نکرد.

روز دوم اسفند، سیدضیاءالدین که عبا و عمامه را با کلاه و سرداری<sup>۱</sup> معاوضه کرده بود، به اتفاق ماژور مسعودخان، به قزوین رفت تا با رضاخان ملاقات کند. در این ملاقات، این سه نفر، با دستوراتی که سیدضیاءالدین از سفارت انگلستان گرفته بود، توافق کردند و قسم‌نامه‌ای را امضا نمودند. بلافاصله، پس از امضای قرارداد، سیدضیاء پول هنگفتی را در اختیار رضاخان قرار داد.

روز سوم اسفند ماه، قوای قزاق، بدون مقاومت جدی وارد تهران شدند. در همین حال که ۱۴۰۰ قزاق وارد تهران می‌شدند، سه فوج ژاندارم نیز در باغشاه آماده بودند تا در صورت لزوم به کمک قوای قزاق بشتابند. روز بعد، اعلامیه معروف «حکم می‌کنم» به امضای رضاخان بر در و دیوار چسبانده شد، که در آن، فقط باز بودن نانواییها و قصابیها مجاز شمرده شده و اصناف دیگر مجبور به تعطیلی دکانهای خود بودند.

گام دوم، فهرستی ۱۵۰ نفری بود که سیدضیاء برای دستگیری به رضاخان داد و وی با دیدن اسامی جا خورد، ولی چاره دیگری نداشت.

امیر تومان عبدالله‌خان و احمدشاه که قصد فرار داشتند نیز به توصیه سفارت انگلستان باقی ماندند. روز چهارم اسفند، احمدشاه در دو حکم جداگانه، سیدضیاء را به سمت نخست وزیری و رضاخان را به فرماندهی دیویزیون قزاق منصوب کرد.

روز ۱۰ اسفند، سیدضیاء، کابینه خود را معرفی کرد که سمت وزارت جنگ به ماژور مسعودخان داده شده بود. از همین زمان، تنش بین رضاخان و ماژور مسعودخان شروع شد.

رضاخان به وزارت سرگردی جوان و بدون تجربه جنگی، تن در نمی‌داد و این کشمکشها باعث شد، سیدضیاء، وزارت جنگ را به رضاخان واگذار کند و مسعودخان را به سمت وزیر مشاور برگزیند. سیدضیاء، پس از ۱۰۰ روز نخست وزیری، از این سمت برکنار و تبعید شد. قوام‌السلطنه، به جای وی نخست وزیر شد و رضاخان وزارت جنگ را در کابینه قوام‌السلطنه حفظ کرد.

۱ - جامه چین‌داری که روی لباس می‌پوشیدند و تا زیر زانو می‌رسید.

در تابستان ۱۳۰۰ شمسی، دولت با ناآرامیهای بسیاری روبه‌رو شد. سردار سپه، برای سرکوب جنبش آزادخواهانه تحت رهبری کلنل پسیان، یک فوج را تحت رهبری میربنج حسن آقا خزاعی به خراسان اعزام کرد که ناموفق بود و قوام‌السلطنه، خود، مقابله با قیام کلنل پسیان را به عهده گرفت و توانست با تزویر و دادن وعده و وعید به اطرافیان کلنل، قیام را سرکوب سازد. سرتیپ احمد آقاخان، برای سرکوبی امیر مؤید، با یک تیپ به سوادکوه رفت و غائله را ختم کرد. سرتیپ محمد زکریا نیز با دو گردان به مقابله ساعدالدوله رفت و در سرکوب شورش سهیم بود. رضاخان مقابله با جنبش جنگل را که شاید بزرگترین معضل آن زمان بود خود به عهده گرفت و چندین بار با ناکامی مواجه شد تا اینکه مذاکرات شوروی و انگلیس نتیجه داد و با حمایت نکردن شوروی از جنبش جنگل، این جنبش شکست خورد. تمام این پیروزیها به حساب رضاخان گذارده شد و سردار سپه به فکر ایجاد ارتشی متحد افتاد و با ادغام دیویزیون قزاق، ژاندارمری و بریگارد مرکزی، قشون متحدی به وجود آمد که بخشهای لشکر مرکز سردار سپه، لشکر غرب، لشکر شرق و لشکر شمال و جنوب تحت رهبری سردار سپه قرار گرفت.

رضاخان، برای نشان دادن اینکه هیچ قانونی را به رسمیت نمی‌شناسد، حسین صبا، مدیر روزنامه ستاره ایران، را به علت انتقاد بسیار ملایمی، در میدان مشق به فلک پست و به همین اتهام، مدیر روزنامه حیات جاوید، به وزارت جنگ احضار شد و رضاخان شخصاً با مشت دندان وی را شکست و به همراه سردبیر روزنامه به زندان انداخت. در این هنگام، قوام‌السلطنه، به حمایت از وزیر مالیه خود، از سمت نخست وزیری کناره‌گیری کرد و مشیرالدوله با کسب این سمت، رضاخان را در سمت خود ابقا نمود. این بار، رضاخان برای آسوده شدن از مسائل مالی وزارت جنگ، اداره کل غله و نان و خالصجات را تحت نظر گرفت. در این هنگام، ماژور لاهوتی، در شرفخانه علیه حکومت مرکزی قیام کرد و تبریز را تصرف نمود، ولی پس از چندی شکست خورد و به شوروی گریخت.

در خرداد ۱۳۰۱، کابینه مشیرالدوله سقوط کرد و قوام‌السلطنه بار دیگر نخست‌وزیر شد. در این هنگام، غائله سمیتقو توسط تیپ سرتیپ امان میرزا شکست خورد و سردار سپه از این موضوع بهره کامل را برد؛ به‌طوری که، مؤتمن‌الدوله، رئیس مجلس وقت، این پیروزی را در مجلس به سردار سپه تبریک گفت. احمدشاه نیز از اروپا، برای وی تلگراف تبریک فرستاد.

در بهمن ۱۳۰۱، قوام السلطنه، کناره‌گیری کرد و مستوفی‌الممالک جای او را گرفت که فقط ۴ ماه دوام داشت و مشیرالدوله دوباره نخست‌وزیر شد و سردار سپه وزیر جنگ.

در انتخاب مجلس پنجم، غیر از تهران، در همه شهرها کسانی انتخاب شدند که قبلاً همبستگی خود را با سردار سپه اعلام کرده بودند. شاه، که سفر سوم خود را به اروپا اعلام کرد، و مشیرالدوله، که بی‌اعتنایی رضاخان به وی و ناتوانی احمدشاه را دید، استعفا داد و سردار سپه نخست‌وزیر شد و احمدشاه به سفر اروپا رفت. در این هنگام حکومت در ترکیه تغییر کرد و به جمهوری تبدیل گردید و مصطفی کمال پاشا (آتاتورک)، رئیس‌جمهور شد. اینجا بود که فکر جمهوری در مغز رضاخان جرقه زد و رشد کرد.

سردار سپه، پس از کسب نخست‌وزیری، وست لاهل شوئیدی، رئیس نظمی را خلع کرد و سرهنگ محمدخان درگاهی را به این سمت و سرهنگ بوذرجمهری را به سمت رئیس بلدیة (شهرداری تهران) منصوب نمود. پس از گشایش مجلس پنجم، شور جمهوری همه را فراگرفت. در فروردین ۱۳۰۳ شمسی، رضاخان برای مشاوره با علما به قم رفت و پس از مذاکره، طی اعلامیه‌ای، انصراف خود را از جمهوریت ابراز داشت. با رسیدن این اخبار به گوش احمدشاه، وی رضاخان را از نخست‌وزیری خلع نمود و مستوفی‌الممالک را به این سمت گمارد و توصیه کرد، محمودخان امیر اقتدار به سمت وزیر جنگ گمارده شود. پس از وصول این تلگرام، سردار سپه، از نخست‌وزیری استعفا کرد و قصد خروج از ایران را داشت که به توصیه دوستان به ملک خود در بومهن رفت. پس از استعفای رضاخان، تمامی فرماندهان به پشتیبانی از وی اعلام کردند، به تهران حمله خواهند کرد؛ از این رو، ۲۱ فروردین ۱۳۰۳ شمسی، جلسه فوق‌العاده و سری مجلس تشکیل شد و رضاخان به نخست‌وزیری انتخاب شد. این موضوع، طی تلگرامی، به احمدشاه گزارش داده شد. سردار سپه به امیرلشکر طهماسبی دستور داد، اقبال السلطنه، سرحددار آذربایجان را دستگیر کند و گنجینه او را به وی تحویل دهد. او نیز این امر را به بهترین وجه اجرا کرد. به دستور سردار سپه، برای ارباب مردم و مطبوعات، میرزاده عشقی شاعر انقلابی ایران ترور شد و رضاخان، بلافاصله حکومت نظامی اعلام کرد و مخالفان خود را دستگیر نمود. وی، اقلیت مجلس را که قصد استیضاح او را داشت، مورد ضرب و شتم قرار داد و از رفتن آنها به مجلس جلوگیری کرد، تا آنها نتوانند نقشه خود را اجرا کنند. فقط، ملک‌الشعراى بهار، که توانسته بود به مجلس برود جریان را برای نمایندگان شرح داد و استیضاح را مطرح کرد که نمایندگان به سردار سپه رأی موافق دادند. در

اواسط پاییز سال ۱۳۰۳، بدون اطلاع مجلس، به دستور رضاخان، پنج تیپ اطراف خوزستان را محاصره کرد و خود وی نیز برای مقابله با شیخ خزعل به سوی خوزستان حرکت نمود. شیخ خزعل، پس از اطلاع از حرکت سردار سپه به خوزستان، طی نامه‌ای تقاضای عفو کرد، که سردار سپه به شرط تسلیم کامل موافقت نمود و پس از گماردن نظامیان به عنوان حکام شهر خوزستان، به عتبات سفر کرد و سپس به تهران بازگشت. وی، پس از مراجعت به تهران، مجلس را مجبور کرد، سمت ریاست عالی‌ه کل قوای دفاعیه و تأمینیه کشور را که حق شاه بود به وی واگذار نماید. سردار سپه، که قصد تصویب قانون نظام وظیفه اجباری را داشت، لایحه خود را با کمک آیت‌الله مدرس به تصویب رساند و به عنوان قدردانی اجازه داد، آیت‌الله مدرس، دو نفر از وزرا را انتصاب کند که مدرس نیز قوام‌الدوله را برای وزارت داخله و نصرت‌الله فیروز را برای وزارت مالیه معرفی کرد و رضاخان نیز پذیرفت.

### سلطنت رضاخان

در همین زمان، احمدشاه، طی تلگرافی از فرانسه اعلام کرد، قصد بازگشت به ایران را دارد و رضاخان جوابی از سر اطاعت داد. اما، فردای آن روز، نان در تهران نایاب گردید و بلوا به پا شد. سپس احمدشاه اعلام کرد، برای ادامه معالجه در اروپا خواهد ماند. بلافاصله، شایعه خلع خاندان قاجار و تفویض سلطنت به رضاخان، پخش شد. سیل تلگراف در پشتیبانی از سردار سپه سرازیر شد. مجلس، به این منظور، جلسه تشکیل داد؛ ولی مرحوم مؤتمن‌الملک و پس از او مستوفی‌الممالک با وجود به دست آوردن اکثریت، ریاست جلسه را نپذیرفتند؛ از این رو، نهم آبان ۱۳۰۴ شمسی، جلسه علنی مجلس به ریاست تدین، نایب رئیس مجلس، تشکیل شد و با اکثریت آراء، سلسله قاجار را از حکومت خلع نمود و با در نظر گرفتن قانون اساسی و سایر قوانین، حکومت را موقتاً به سردار سپه واگذار کرد و دستور تشکیل مجلس مؤسسان را برای تغییر برخی مواد قانون اساسی صادر نمود.



رضا شاه پهلوی

مجلس در تاریخ ۱۵ آذر ۱۳۰۴ شمسی، منعقد شد و برخی مواد قانون اساسی تغییر یافت و سلطنت به سردار سپه واگذار شد. ۲۲ آذر، رضاخان به شاهی رسید و کارگزاران این نمایشنامه پادشاه گرفتند. فروغی، رئیس الوزرا و تیمورتاش، وزیر دربار شد. رضاخان، در اردیبهشت ۱۳۰۵، تاجگذاری کرد. فروغی، که مأموریت قطعی او به پایان رسیده بود، استعفا داد و مستوفی به نخست‌وزیری برگزیده شد. فروغی، در این کابینه، وزیر جنگ شد و تیمورتاش وزیر دربار باقی ماند.

در تابستان ۱۳۰۵ شمسی، ابواب جمعی فوج سلماس، به علت دریافت نکردن چند ماه حقوق، فرمانده خود را قطعه‌قطعه کردند و اسلحه‌ها را به غنیمت بردند. سربازان پادگان مروه تبریز نیز، به همین علت و سختگیری فرمانده خود، به شهر بجنورد وارد شدند و از افسران پادگان شهر تقاضای همکاری کردند و هنگامی که با جواب منفی آنان روبه‌رو شدند، عده‌ای از افسران را

اعدام کردند و به‌سوی مشهد حرکت نمودند. در لرستان نیز سختگیری سپهبد امیر احمدی باعث مخالفت مردم با دولت شد. رضاشاه سرلشکر خزاعی را مأمور رسیدگی به وضع سلماس کرد و او نیز ۵۶ نفر را دستگیر و اعدام نمود و به شورش خاتمه داد. در خراسان، رضاشاه، خود وارد عمل شد و سرتیپ خان‌محمدخان، فرمانده لشکر شرق را خلع درجه و زندانی کرد و از موجودی وی، حقوق عقب‌افتاده سربازان را پرداخت. مدت نخست‌وزیری مستوفی بیش از یک سال طول نکشید و در خرداد ۱۳۰۶ شمسی استعفای خود را تقدیم رضاشاه کرد. رضاشاه نیز تعیین رئیس‌الوزرا را به عهده تیمورتاش گذارد و او نیز مخبرالسلطنه هدایت را پیشنهاد کرد. اولین اقدام کابینه مخبرالسلطنه، سلب اختیارات دکتر میلپو و گماردن او به‌عنوان مستشار مالی وزارت مالیه بود؛ چون، او به سادگی با اعتبارات وزارت جنگ موافقت نمی‌کرد؛ به‌طوری که، هنگام مسافرت رضاشاه به خراسان، از دادن صدهزار تومان به رضاشاه استنکاف ورزید.

در سال ۱۳۰۷ شمسی، ایل قشقایی شورش نمود و از رسیدن خواروبار به شیراز جلوگیری کرد. رضاشاه، اکبر میرزا صارم‌الدوله را استاندار فارس، سرتیپ زاهدی را به ریاست ژاندارمری و سرتیپ نخجوان را به ریاست نیروی هوایی فارس منصوب کرد، ولی قوای دولتی تاب مقاومت نیاورد و مجبور به عقب‌نشینی شد. رضاشاه، فرماندهان نظامی و استاندار فارس را خلع و زندانی نمود. برای مقابله، دو گردان موتوری با تعدادی زره‌پوش به فرماندهی امیرلشکر شیبانی به طرف فارس حرکت کرد که به دست افراد ایل قشقایی، در حوالی شیراز، تارومار شدند. ولی، امیرلشکر شیبانی، توانست با چند زره‌پوش وارد شیراز شود. وی بلافاصله عفو عمومی اعلام کرد و از رضاشاه خواست تا سالار ایل قشقایی، صولت‌الدوله، را که در زندان تهران بود به شیراز اعزام نماید. با دخالت صولت‌الدوله شورش ایل قشقایی پایان پذیرفت؛ ولی رضاشاه، شیبانی را به تهران اعزام کرد و به بهانه بی‌لیاقی به دو سال زندان محکوم نمود که وی، پس از پایان دوران زندان، به اروپا رفت.

یکی از اقدامات ویران‌کننده رضاشاه که با همکاری دولت انگلیس صورت گرفت، تمدید قرارداد نفت بود. رضاشاه، در آغاز وانمود کرد خواهان افزایش سهم ایران است و در سال ۱۳۱۱ شمسی، که سهم ایران حتی کمتر از قبل شد، قرارداد داری را لغو کرد. دولت انگلیس به دادگاه لاهه شکایت کرد؛ ولی دادگاه لاهه به نفع هیچ یک از دو طرف رأی نداد و قراری صادر نمود تا ایران و انگلیس وارد مذاکره شوند. هیئت نمایندگی ایران با قرارداد جدید، مبنی بر تمدید ۶۰ ساله

موافقت نکرد و فردای آن روز، هیئت انگلیسی ظاهراً برای وداع نزد رضاشاه رفتند و رضاشاه از آنها خواست چند روز دیگر بمانند، تا با دخالت وی، قرارداد به تصویب برسد. روز بعد، رضاشاه به نمایندگان مجلس ایران تکلیف کرد که قرارداد را تصویب نمایند و بدین شکل، قرارداد اسارت بار ۶۰ ساله، از سال ۱۳۱۱، به ایران تحمیل شد. پس از تصویب قرارداد، مخبرالسلطنه استعفا کرد و فروغی برای بار دوم به نخست‌وزیری رسید. در سال ۱۳۱۱، رضاشاه، به توصیه فروغی، برای بازدید از اروپا به دعوت آتاتورک، به ترکیه سفر کرد. پس از بازگشت از ترکیه و اعلام کشف حجاب، مبارزه با این اعلامیه بالا گرفت و مردم در مسجد گوهرشاد مشهد اجتماع نمودند، که به دستور رضاشاه مردم را به توپ بستند و عده‌ای کشته شدند.

در سال ۱۳۱۶، رضاشاه دستور بازداشت گروه کمونیستی معروف به «۵۳ نفر»، تحت رهبری دکتر تقی ارانی را صادر کرد و با اینکه نتوانستند جرمی را به آنها نسبت دهند، با گرفتن اعتراف تحت شکنجه و تهدید وکلای آنها برای کناره‌گیری، دستگیرشدگان را به ۳ تا ۱۰ سال زندان محکوم کردند و رهبر آنها، دکتر ارانی، به سبب ابتلا به تیفوس، قبل از پایان محاکمات در زندان جان سپرد.

### سقوط رضاشاه

با شروع جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۳۹ میلادی دولت ایران در روزهای اول جنگ اعلام بیطرفی کرد. چندی بعد، به هنگام شروع مجلس دوازدهم، رضاشاه، جم، نخست‌وزیر وقت را خلع کرد و دکتر متین دفتری را که در مدرسه ایران و آلمان تحصیل کرده بود، به این سمت منصوب نمود. در این زمان، ایران با آلمان قراردادهای عظیم اقتصادی پایاپای داشت و دو دولت با یکدیگر کالا معاوضه می‌کردند. با شروع جنگ و تبدیل همه کارخانه‌های آلمان به صنایع نظامی و بسته‌شدن تنها راه ترانزیت از اروپا که از شوروی عبور می‌کرد، تبادل کالا قطع شد و چهل میلیون مارک از دارایی ایران در بانک آلمان مسدود ماند. تلاش متین دفتری برای رفع مشکلات سودی نداشت و تمایل او به آلمان باعث شد، با فشار دولت انگلیس، رضاشاه وی را عزل کند و تحت تعقیب قرار دهد. دولت انگلیس و شوروی، وجود اتباع آلمانی در ایران را بهانه کردند و سرانجام، در سوم شهریور ۱۳۲۰، به ایران حمله نمودند، که در همان دو روز اول، ارتش ایران از میان رفت و فرماندهان آن به شهادت رسیدند و چند کشتی غرق شد. شوروی، شهرهای آذربایجان تا قزوین

را تسخیر کرد و انگلستان نیز بخشهایی از جنوب کشور را اشغال نمود. پنجم شهریور، منصور، از نخست‌وزیری استعفا کرد و فروغی، پس از شش سال، دوباره نخست‌وزیر شد. اولین اقدام او ترک مخاصمه بود. پس از پذیرش ترک مخاصمه، متفقین شرایط سختی برای ایران تعیین کردند، که ایران مجبور به پذیرش آن شد. سربازان ۱۸ لشکر مرخص شدند و چپاول و غارت در تهران آغاز شد. فروغی سعی داشت با دولتهای انگلیس و شوروی پیمان سه‌جانبه‌ای برقرار کند؛ اما این دولتها، دیگر رژیم وقت ایران را قبول نداشتند. شوروی در فکر جمهوری و انگلستان در اندیشه بازگرداندن سلسله قاجار بود. در این هنگام، حمید میرزا فرزند محمدحسن میرزا، آخرین ولیعهد قاجار مورد نظر بود، ولی، به سبب تلاشهای فروغی، که نفرت بسیاری از خاندان قاجار داشت، مقرر شد، رضاشاه استعفا دهد و سلطنت به جانشین وی برسد. روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ شمسی، رضاشاه استعفا داد و با خانواده خود به بندرعباس سفر کرد و از آنجا با یک کشتی به جزیره موریس تبعید گردید و پس از مدتی به ژوهانسبورگ فرستاده شد. یکی از شایعات نزدیک به یقین این است که گفته می‌شود قبل از حمله دو دولت شوروی و انگلیس به ایران، رضاشاه برای همکاری با دولت آلمان وارد مذاکره شده بود؛ از این رو، دولت انگلیس از او رویگردان شد و وی را تبعید نمود. رضاشاه، در چهارم مرداد ۱۳۲۳ درگذشت. جنازه وی به‌طور موقت، به مصر منتقل شد و در اردیبهشت ۱۳۲۹ وارد ایران شد و در تهران دفن گردید.

### علل و موجبات اشغال ایران

در مرداد ماه ۱۳۲۰، شوروی و انگلستان، مشترکاً یادداشتی به دولت ایران تسلیم کردند که هسته اصلی آن اخراج کارشناسان خارجی بود. این یادداشت در جلسه هیئت دولت که رضاشاه هم در آن حضور داشت، به سبب جلوگیری از بروز بحران، به سرعت تصویب شد. البته، رضاشاه، پس از سؤال از وزیران پیشه‌وهر و راه، مبنی بر اینکه آیا اخراج کارشناسان خارجی در کار آنها خللی وارد خواهد کرد یا نه و توضیح این دو، که نبودن آنان خدشه‌ای در کار وارد نمی‌کند، چنین دستوری را صادر کرد و قرار شد، خارجی‌ان، گروه گروه ایران را ترک نمایند. رضاشاه، برای حفظ موقعیت خویش، قبلاً نیز به سفارتخانه‌های انگلیس و شوروی اعلام کرده بود، آنها می‌توانند از جاده‌های ایران برای مقاصد خود استفاده نمایند، ولی آنان جوابی به دولت ایران نداده بودند. در

مورد ستون پنجم نیز که سفارتهای انگلیس و شوروی، هر بار در پاسخ دولت ایران به یادداشت آنان، یادداشتی شدیداللحن تر ارسال می کردند، کفیل وزارت امور خارجه مأمور شد با سفیر انگلستان، سر ریدر بولارد ملاقات کند و نیت اصلی دولت مطبوع وی و شوروی را جویا شود؛ چون، پس از خروج ۹۰ درصد از اتباع آلمان و باقی ماندن ۱۰ درصد، که صرفاً به کار فنی مشغول بودند، از نظر دولت ایران خطری منافع متفقین را در ایران تهدید نمی کرد. کفیل وزارت امور خارجه در این دیدار اظهار داشت، در صورت تمایل انگلستان، ایران این تعداد آلمانی را نیز اخراج می کند؛ اما سفیر انگلستان، با ناراحتی، تلگرافی از اتنونی ایرن را به وی نشان داد که در آن صریحاً قید شده بود، منظور از این یادداشت های شدیداللحن، اخطار به ایران برای اخراج اتباع آلمانی، ایتالیایی و طرفداران ستون پنجم است. پس از گزارش این ملاقات به رضاشاه، وی از کفیل وزارت امور خارجه سؤال کرد، آیا این تلگراف را با چشم خود دیده است؟ وزارت امور خارجه پاسخ داد، بلی، وی تلگراف را که به رمز بوده، دیده است و سفیر انگلستان متن آن را به وی ابلاغ کرده است. همچنین، سفیر انگلستان گفته است، با اجرای خواست متفقین مشکلات حل می شود و راه حل دیگری وجود ندارد. در همان جلسه، رضاشاه، دستور اخراج بقیه اتباع آلمانی و ایتالیایی و طرفداران این دو دولت را صادر کرد. دولت شوروی نیز نگرانی شوروی از اقدامات ایران را تکذیب کرد. گرچه در مورد دستگیرشدگان ایرانی پس از پایان جنگ جهانی دوم به دست مهره های دست نشانده انگلیس، از جمله علی سهیلی و دستگیری برخی دیگر به دست مأموران انگلیسی قلم فرسایی شده است؛ اما نگارنده درصدد است علت دستگیری و واکنش دستگیرشدگان را از زوایای دیگری بررسی کند. اوج سیطره استعمار انگلیس بر ایران، در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم است. حضور جوانان ایرانی در خارج از کشور برای تحصیل، دریچه ای بود برای دیدن دموکراسی غرب و آگاهی از فداکاری رجال میهن پرست، همچون قائم مقام فراهانی و امیرکبیر، مقاومت این میهن پرستان در مقابل زورگویی بیگانگان. تغییر رژیم در روسیه سابق و مستعمراتش و چهره دموکراتیک دولت شوروی و... باعث شده بود تا میهن پرستان علیه استعمار انگلیس جبهه بگیرند. پیروزیهای اولیه آلمان بر متفقین باعث شد، تعداد عمده ای از تحصیل کردگان باور کنند که راه فرار از سیطره استعمار انگلیس همکاری با آلمان است. پس از اشغال ایران و گماردن مهره های کهنه کار استعمار انگلیس در صدر هیئت دولت، تمامی کسانی که در زمان جنگ با استعمار انگلیس مخالفت کرده بودند، تحت لوای «ستون پنجم»، که «علیه متفقین» فعالیت

می نمودند، دستگیر شدند. دولت استعماری انگلیس، برای جلب نظر دولت شوروی، انگ «فعالیت علیه متفقین» را مطرح کرد تا این دستگیری با کمک دولت شوروی انجام گیرد. از این رو، تعدادی از این دستگیرشدگان تحویل مقامات شوروی در ایران شدند. قبل از اینکه به طبقه بندی افراد دستگیرشده پردازیم، نگاهی داریم به اینکه آیا واقعاً «ستون پنجم» وجود داشته و اگر این چنین بوده، دستگیرشدگان تا چه حد در آن نقش داشته اند. افراد خاصی بودند که به سبب منافع شخصی خود را به هر دری می زدند. البته بسیاری از دستگیرشدگان از تحصیل کردگان در آلمان بودند و فقط به سبب مخالفت با استعمار انگلیس و برق پیروزیهای موقت دولت نازی به آن سو گرایش داشتند؛ از این رو، باید بین جاسوسان و فریفتگانی که گام در جهت منافع آلمان بر می داشتند تفاوت قائل شد. شایعه دیگری نیز وجود داشت و آن اینکه، رضاشاه از وجود این «ستون پنجم» آگاه بود و حتی گوشه چشمی نیز به آن داشت. البته، سراسر زندگی رضاشاه، از سمت محافظ نظامی سفارت هلند تا فرماندهی دیویزیون قزاق و کسب عنوان سردار سپهی، نخست وزیری و شرکت در کودتا با همکاری سیدضیاءالدین طباطبایی، مهره کارکنسته سیاست انگلیس، که رهبری سیاسی کودتای ۱۲۹۹ شمسی را به عهده داشت، نشان می دهد، رضاشاه مهره و دست پرورده انگلیس بوده است. راه اندازی راه آهن ایران و اجرای چند طرح کوچک صنعتی، همچون کارخانه قند و سیمان به دست آلمانها، باعث ارتباط ایران با آلمان شد و پیروزیهای برق آسای آلمان در دوران حکومت هیتلر، رضاشاه را که شم سیاسی نداشت، به طرف پیروز جنگ متمایل ساخت. انتصاب دکتر متین دفتری، از آلمان دوستان آن زمان به نخست وزیری، گامی بود در جهت نشان دادن تمایل وی به تغییر موضع. ولی، از آنجا که وی به علت سرسپردگی به انگلستان، در کمند استعمار زمان گرفتار بود، با اولین نهیب انگلیسیها متین دفتری را خلع کرد و حتی با چند تن از وزرایش عداوت و دشمنی ورزید. رضاشاه، پس از ورود متفقین به ایران و استعفای علی منصور از نخست وزیری به علت عدم اعتماد دولتهای انگلیس و شوروی، مجبور به اخراج بیش از ۹۰ درصد از اتباع آلمان شد.

## نفوذ جنگ به ایران

### پیشینه تاریخی

موقعیت استراتژیک و منابع طبیعی سرشار ایران باعث شده بود دولتهای انگلستان و روسیه از قرن هفدهم چشم طمع به این سرزمین داشته باشند. در عرض ۵۰ سال، دو رخداد باعث گردید راه برای این دو دولت استعماری هموارتر شود. اول، ضعف شاهان صفویه که موجب شد، در سال ۱۱۰۱ شمسی، شاه طهماسب دوم دست نیاز به سوی تزار روسیه دراز کند. دولت تزاری روسیه نیز در ازای سرکوب مهاجمان افغان، سرزمینهای حاصلخیز باکو و برخی از سواحل گیلان و مازندران را ضمیمه خاک خود نمود. دوم، انتقال مرکز تجاری شرکت انگلیسی کمپانی هند شرقی از بصره به بوشهر، در سال ۱۱۵۷ شمسی.

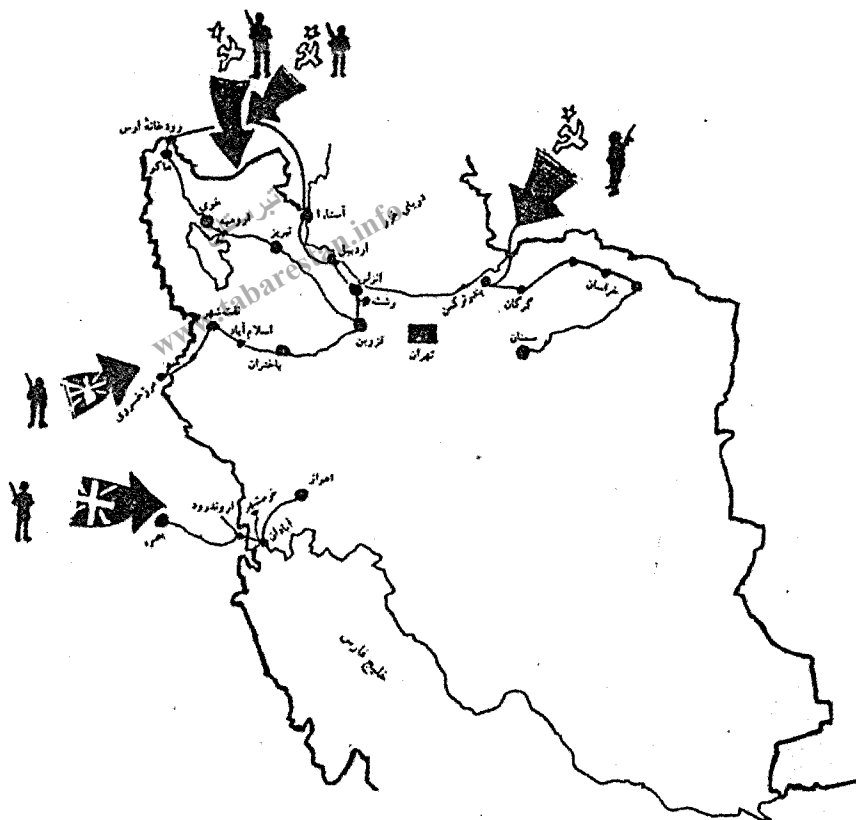
البته، این دو کشور، با وجود اختلاف بر سر تقسیم منطقه نفوذ خود در ایران، بنابه مصلحت، با یکدیگر تبانی نیز می کردند، که از آن جمله تبانی شوم آنان در سال ۱۲۰۲ خورشیدی است که منجر به امضای قرارداد ننگین ترکمانچای شد و ایران، هفده شهر قفقاز را از دست داد. با وجود اشغال این بخشها، رؤیای پترکبیر دستیابی به آبهای گرم از طریق خلیج فارس بود. از سوی دیگر، انگلستان، که چشم به جنوب ایران داشت، با کشف نفت و واگذاری امتیاز استخراج و بهره برداری آن به دارسی هلندی، که تابعیت انگلستان را پذیرفته بود، این دولت را در عزم خود راسخ تر کرد و با دولت تزاری روسیه وارد مذاکره شد و حیطه نفوذ روسیه را در شمال ایران به

شرطی پذیرفت که دولت روسیه نیز حیطه نفوذ انگلستان در جنوب ایران و سیستان و بلوچستان را که با افغانستان هم‌مرز است، بپذیرد. این تبا‌نی، در سال ۱۲۸۶ شمسی و در حین مبارزات نهضت مشروطه، جنبه رسمی به خود گرفت. با این قرارداد، ایران، بدون اجازه سفارت روس در تهران، حق اعزام هیچ مأموری را به شمال نداشت.

با استخدام مورگان شوستر امریکایی و استوکس، شوروی با همدستی انگلیس، به این استخدام اعتراض کرد و موجبات اخراج آنها را فراهم نمود. انگلستان، با این ترفند، برای مدتی، دست رقیب بزرگ خود را از ایران کوتاه کرد ولی سرانجام تبا‌نی آنها فاش شد.

با شروع جنگ جهانی دوم و در پی اتحاد دولتهای انگلستان و شوروی در برابر آلمان نازی، این دو دولت برای جلوگیری از ورود آلمان به ایران، با توجه به مناسبات مساعد آلمان با ایران، از جمله معاملات تجاری ایران و آلمان و نیز احداث تأسیسات زیربنایی از جمله راه‌آهن به دست آلمانیها، به ایران حمله کردند. به‌رغم این تهاجم، چون ایران بیطرفی خود را اعلام کرده بود، رضاشاه این حمله را نادیده گرفت و دست محتاج و لرزان متفقین را فشرد. گفتنی است، چرچیل، در خاطرات خود، بیطرفی ایران را نوعی طرفداری از آلمان تعبیر می‌کند و این موضوع نشان می‌دهد، قصد این دو دولت، کوتاه کردن دست آلمان از ایران بود و برای آنها معاهدات بین‌المللی کمترین ارزشی نداشت و آنها به عذری بدتر از گناه، یعنی طرفداری ایران از آلمان با اعلام بیطرفی، ایران را اشغال کردند. پس از شکست رشید عالی‌گیلانی در عراق و پناهنده شدن به ایران، کشور دچار بحران وحشتناکی شد و در معرض خطر تقسیم قرار گرفت. گفتنی است، انگلستان، از اشغال شمال ایران به دست شوروی واهمه نداشت و باز، به گفته چرچیل، حفظ مناطق نفت‌خیز مدنظر انگلستان بود. چون، ستاد ارتش انگلستان در سندی محرمانه اذعان می‌دارد، بدون دسترسی به نفت ایران ادامه جنگ غیرممکن است.

سرانجام، با هماهنگیهای لازم، سحرگاه سوم شهریور ۱۳۲۰، برابر با ۲۵ اوت ۱۹۴۲ میلادی، همزمان، نیروهای انگلیسی و روسی به ایران حمله کردند و ایران به دست این دو کشور اشغال شد.



نقشه نواحی اشغال شده ایران در جنگ جهانی دوم

## توافق بر حفظ مرزها و استقلال ایران

یکی از دغدغه‌های غرب در جنگ جهانی دوم، سرنوشت کشورهای اروپایی، آسیایی و آفریقایی بود. ایران، برای غرب، از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود و دولتهای غربی از تقسیم ایران پس از جنگ و دستیابی اتحاد جماهیر شوروی به مناطق شمالی ایران، هراسان بودند؛ از این‌رو، روزولت، طی نشستی در تهران، موافقت دولتهای انگلستان و شوروی را برای حفظ مرزهای موجود کسب کرد. معضل دیگر، اختلافات مرزی ایران در مرزهای غرب و جنوب کشور بود؛ از این‌رو، توافق حاصل‌شده، برای حفظ مرزهای ایران براساس وضعیت موجود (status quo) صورت گرفت و «پیمان سه‌گانه» خوانده شد. پس از موافقت در مورد ایران، موضوعات دیگر، از جمله تجزیه آلمان، برای اولین بار از سوی روزولت مطرح گردید؛ ولی، توافق نهایی به دست نیامد. در مورد مسائل مربوط به دیگر کشورها (اروپا، آسیا و آفریقا) در کنفرانس یالتا، تصمیمات قطعی گرفته شد. در کنفرانس تهران، شوروی از غرب خواست، کشتیهای ایتالیا به شوروی واگذار شود؛ اما چرچیل گفت، جانشین موسولینی، پس از سرنگونی وی، به آلمان اعلام جنگ نموده است؛ از این‌رو، ایتالیا باید برای جنگیدن با آلمان بخشی از این کشتیها را در اختیار داشته باشد. همچنین، چرچیل از استالین پرسید، به چه دلیل خواهان



کنفرانس تهران؛ از راست: چرچیل، روزولت و استالین



وینستون چرچیل

کشتیهای ایتالیا است؛ چون، شوروی فقط در کشور خود با چند واحد، که موسولینی به کمک هیتلر فرستاده بود، جنگیده بود و چرچیل معتقد بود، غرامت جنگی دریایی به شوروی تعلق نمی‌گیرد.

چرچیل، در مورد ایران و شکل حکومتی آن، به روزولت چنین می‌گوید، ایران کشوری ملوک‌الطوایفی است و فقط در چند سال اخیر ارتش کوچکی ایجاد کرده است. دولت ایران، هنگام بروز جنگ، کمتر از عشایر کمک می‌گیرد و اکثریت مردم آن بی‌سوادند؛ از این‌رو، ایجاد دموکراسی غربی در ایران دست‌کم به سی تا چهل سال وقت نیاز دارد.

چرچیل معتقد بود، هیئت حاکمه ایران میل به اجرای اقدامات اصلاحی و در درجه اول گسترش آموزش و پرورش و افزایش تولیدات اقتصادی دارد، که با وجود وارد نشدن در جنگ به‌طور مستقیم، به مشکلات ناشی از آن دچار است و هیئت حاکمه نمی‌تواند برنامه‌های خود را اجرا کند.

چرچیل اعتقاد داشت، سریع‌ترین رشد برای ایران در اجرای برنامه‌های کشاورزی است؛ ولی نمی‌تواند از افزایش تولیدات کشاورزی خود بهره‌بردار؛ چون، کشورهای مجاور ایران خود در کار کشاورزی‌اند؛ از این‌رو، احداث مؤسسات صنعتی می‌تواند برای ایران مفید باشد. چرچیل، از گردشگری نیز نام می‌برد و می‌گوید، در سراسر ایران جاذبه‌های توریستی وجود دارد، ولی هتل و راه مناسب برای رفتن به این مکانها وجود ندارد. همچنین صید ماهی نیز برای ایران درآمد خوبی در پی خواهد داشت. سپس چرچیل به مطلب اصلی اشاره می‌کند و می‌گوید، غنی‌ترین منبع طبیعی ایران نفت و گاز است، که تا امروز از گاز استفاده نشده و از نفت نیز مقدار ناچیزی استفاده شده است. چرچیل می‌گوید، در آغاز، با حرکت ناوگان جنگی انگلیس با انرژی نفت مخالف بودم، چون انبارهای زغال سنگ نیروی دریایی انگلستان بلا استفاده می‌ماند؛ ولی بعداً متوجه اهمیت نفت شدم و با این کار موافقت کردم. کارشناسان نفتی ما محاسبه کرده بودند که منابع نفتی در دریای شمال بسیار غنی است و حتی می‌توان استفاده بازرگانی کرد و اشاره می‌کردند، حمل نفت به خاورمیانه و امریکای جنوبی، در هنگام جنگ، با مشکل مواجه است؛ ولی

در آن هنگام، ابزار فنی برای استخراج نفت در دریای شمال وجود نداشت. چرچیل می‌گوید، قبل از جنگ جهانی دوم، تأسیس کنسرسیوم کشورهای سواحل دریای شمال را پیشنهاد کردم، اما ویلهلم دوم، امپراتور آلمان، به این سبب که کشتیهای جنگی آلمان با انرژی نفت حرکت می‌کردند، برای دست‌نیافتن رقبایش به این انرژی، با ایجاد کنسرسیوم مخالفت نمود؛ ولی روزولت با نظر چرچیل موافق نبود و معتقد بود، فعلاً به سبب پیمان آتلانتیک و پیمان سه‌گانه، وضعیت موجود مناسب است. دولت شوروی نیز، برخلاف تزارها، قصد کشورگشایی ندارد، ولی پس از پایان جنگ ممکن است قصد اشاعه ایدئولوژی خود را داشته باشد، که منطقاً با کشورهای همجوار و از جمله ایران شروع می‌کند و چون ایران کشوری است شدیداً مذهبی، برخوردهای شدیدی به وجود می‌آید که آمریکا نمی‌تواند بی‌طرف بماند و از سوی دیگر، چون بعد از جنگ، آلمان اشغال خواهد شد و غرب و شوروی در این اشغال سهیم‌اند، برای ما و در نتیجه عمران ایران، مشکلاتی به وجود خواهد آمد و دولت آمریکا به سبب تعهدات بین‌المللی می‌بایست مداخله نماید. با خروج رضاشاه از ایران و تشکیل حزب توده، اولین زمره‌های تجزیه ایران به گوش رسید و گرچه هیچ‌گاه صحبتی از تجزیه آذربایجان نبود، اما از الحاق فرهنگی آذربایجان ایران با آذربایجان شوروی صحبت می‌شد، که پس از پایان جنگ، فرقه دمکرات در آذربایجان و حزب کوموله در کردستان، دو حکومت جداگانه تشکیل دادند و شوروی نیز به‌طور ضمنی از آنها پشتیبانی کرد، ولی از اعزام ارتش به آذربایجان و کردستان خودداری کرد، تا اینکه، با سفر نخست وزیر وقت ایران قوام به مسکو و مذاکره بر سر نفت شمال، شوروی از این پشتیبانی دست کشید و ارتش ایران این دو حکومت را ساقط نمود.

با وجود این اقدامات دولت ایران، دولت انگلیس و شوروی، از سویی به سبب منافع نفتی در خوزستان و از سوی دیگر، اعتماد نکردن به سفرای ایران، تصمیم گرفتند به ایران حمله کنند. نیمه شب سوم شهریور ۱۳۲۰، ساعد، سفیر ایران، به دفتر کمیسر امور خارجه شوروی، مولوتف، احضار شد و او اعلام کرد، حمله شوروی از شمال و انگلیس از جنوب، به ایران آغاز شده است که ساعد بلافاصله این خبر را به ایران مخابره نمود و برای ارائه توضیحات بیشتر، درخواست سفر به ایران را کرد. در مورد حمله انگلستان به ایران، جسته و گریخته، از ناحیه انگلیسیها در تهران، خبرهایی شنیده می‌شد که به‌زودی ارتش شوروی و انگلستان به ایران وارد می‌شوند. حتی شایع شده بود، به محض اینکه قشون آلمان به اودسا برسد، انگلیس و شوروی به ایران حمله خواهند

کرد. روز سوم شهریور، فاتح، که در آن زمان عضو شرکت نفت انگلیس و ایران بود، به شایگان، کفیل وزارت دارایی اظهار داشت، حوادث ناخوشایندی در حال وقوع است، چون سفارت انگلیس همه اتباع خود را به سفارت دعوت نموده و اعلام کرده است، از سفارت خارج نشوند. گلشایان، به سرعت با عامری، کفیل وزارت امور خارجه تماس می‌گیرد تا از وقایع با خبر شود. عامری به وی می‌گوید، برای تشکیل جلسه هیئت وزیران خود را به سعدآباد برساند. پس از تشکیل هیئت دولت، نخست‌وزیر، علی منصور به اطلاع هیئت وزرا می‌رساند که ساعت چهار صبح، وزیر مختار انگلستان و سفیر شوروی به منزل وی رفته و اعلام کرده‌اند، چون ایران تمام آلمانیها را اخراج ننموده است و وجود آلمانیها باعث اغتشاش و بی‌اطمینانی این دو دولت است، این دو دولت، به اقدام نظامی متوسل می‌شوند و از منصور خواستند، تمام آلمانیها را از ایران اخراج کند. در این هنگام، عامری، کفیل وزارت امور خارجه از سفارت انگلستان به کاخ سعدآباد، که جلسه هیئت دولت در آنجا منعقد شده بود، آمد و موضوع را به رضاشاه گزارش کرد. پس از مرخص شدن عامری، رضاشاه به جلسه هیئت دولت آمد و اعلام کرد، دولتهای انگلستان و شوروی، فقط خواهان اخراج تمام آلمانیها هستند و وی نیز به آنها اطمینان داده است که ما حتی با آلمان قطع رابطه می‌کنیم و با این دو دولت رابطه حسنه برقرار خواهیم کرد. همچنین، به اطلاع هیئت دولت رساند که یکی از رادیوهای خارجی اعلام کرده است، چون رضاشاه با آلمانیها بند و بست داشته است، این دو دولت با قوای خود وارد ایران شده‌اند تا ایران را از خطر ستون پنجم نجات دهند. در اینجا سهیلی پیشنهاد کرد، چون در همه جای جهان، رسم بر این است که وقتی کار به بن‌بست می‌رسد دولت استعفا می‌دهد، این کار انجام شود تا دولت جدید با دست باز به تغییر سیاست بپردازد؛ از این رو، منصور استعفا داد. روز بعد، رضاشاه هیئت دولت را احضار کرد و اعلام نمود، قصد دارد، آهی کفیل وقت وزارت دادگستری را به نخست‌وزیری منصوب کند، ولی با پیشنهاد وزرا مبنی بر اینکه بهتر است کسی از آنها نخست‌وزیر نباشد، رضاشاه قانع شد و محمدعلی فروغی را به نخست‌وزیری منصوب کرد. روز پنجم شهریور، مقاومت ارتش ایران پایان یافته و ترک مخاصمه اعلام شده بود و رضاشاه قصد حرکت به سوی اصفهان را داشت؛ از این رو، هیئت دولت پیشاپیش به طرف اصفهان حرکت کرد. در قم، وضع بسیار آشفته بود. در بین راه نیز سربازان، خلع سلاح شده، به سوی خانه‌های خود روان بودند. در قم خبر رسید که رضاشاه از سفر به اصفهان صرف‌نظر نموده و دستور بازگشت کارگران آشپزخانه را که به همراه او بودند

به تهران داده است، چون، وزیر مختار انگلیس و سفیر شوروی ضمانت کرده‌اند، ارتش خارجی وارد تهران نشود.

روز ۱۵ شهریور ۱۳۲۰، دریفوس، وزیر مختار امریکا با تلگرافی از سوی روزولت به ملاقات رضاشاه رفت و سهیلی نیز به عنوان مترجم حضور داشت. در این تلگرام سه مطلب به چشم می‌خورد:

اول اینکه، رئیس جمهور امریکا اعلام کرده بود، وقایع را زیر نظر دارد.

دوم اینکه، هیتلر قصد تجاوز به کشورها را دارد.

سوم اینکه، دولت امریکا تمامیت ارضی و حفظ استقلال ایران را ضمانت می‌کند.

نکته سوم، برای رضاشاه، که می‌دانست دوران سلطنت او به سر رسیده است، بسیار مهم بود.

در روزهای ۱۶ تا ۲۴ شهریور، کار اخراج اتباع آلمان پایان یافت و مدارک لازم به مقامات انگلیسی و شوروی تسلیم شد. اکنون، تثبیت وضع در ایران و خروج نیروهای انگلیسی و شوروی مطرح بود، که مجلس می‌بایست طرح پیشنهادی انگلیس و شوروی، مبنی بر صرف‌نظر کردن از ادعای خسارت در ازای اشغال ایران را تصویب کند که این کار انجام گرفت. در روزهای ۲۳ و ۲۴ شهریور، حمله متفقین به رضاشاه افزایش یافت و این شایعه پخش شد که نه فقط رضاشاه می‌بایست از تخت و تاج صرف‌نظر کند، بلکه ممکن است متفقین با به تخت نشستن محمدرضا، ولیعهد او نیز موافقت نکنند. نظری که با انتشار اسناد دولت انگلیس صحت آن تأیید شد؛ زیرا، دولت انگلستان قصد بازگرداندن خاندان قاجار را از طریق عبدالحمید میرزا، فرزند محمدحسن میرزا ولیعهد احمدشاه داشته است که دو عامل مانع اجرای این نقشه می‌شود. اول اینکه، عبدالحمید میرزا متولد انگلستان بود و نمی‌توانست فارسی صحبت کند و دوم اینکه، محمدعلی فروغی، نخست‌وزیر وقت ایران، عداوتی خاص با خاندان قاجار داشت و پافشاری او، که مورد اعتماد دولت انگلستان و عضو فراماسونری نیز بود، در تغییر تصمیم دولت انگلیس نقش عمده‌ای داشت. سفارت انگلستان در ایران حتی نظر موافقی با سلطنت عبدالرضا داشت. روز ۲۴ شهریور، که قوای شوروی برخلاف وعده‌های قبلی، از قزوین به تهران حرکت کردند، رضاشاه تصمیم گرفت، با رسیدن این قوا به «ینگی امام» تهران را ترک نماید. روز ۲۵ شهریور، وزیر مختار امریکا با فروغی، نخست‌وزیر وقت ایران، تماس گرفت و توصیه کرد، رضاشاه با یک خبرنگار امریکایی

ملاقات کند. فروغی، برای اطلاع این خبر به رضاشاه، عازم محل اقامت شاه شد. ولی به محض رسیدن به کاخ نیاوران، مطلع شد، رضاشاه به کاخ مرمر رفته است. وی به سرعت خود را به کاخ مرمر می‌رساند و شاه را مطلع می‌کند. شاه از وی چاره‌جویی می‌نماید. فروغی توصیه می‌کند، سلطنت را به محمدرضا واگذار نماید و پس از تهیه متن استعفانامه به قلم فروغی، رضاشاه به ناچار آن را امضا می‌کند و عازم می‌شود. محمدرضا، که در این صحنه ناظر بود، قصد داشت به توصیه فروغی با سهیلی مذاکره کند، ولی معلوم شد، سهیلی، برای مذاکره به سفارت شوروی رفته است و فروغی تصمیم گرفت، خود، سهیلی را بیابد و با او مذاکره نماید. پس از مذاکره با سهیلی، فروغی به دشواری توانست با وزیر مختار انگلیس ملاقات کند. او به فروغی گفت، دولت ایران به موقع جاسوسان و خرابکاران آلمانی را اخراج نکرده و این تصمیم، نظر شخص نخست‌وزیر، چرچیل است و نمی‌توان کاری کرد. سرانجام، وزیر مختار انگلیس، پذیرفت، تلگرام رمزی به انگلستان مخابره نماید، که جواب موافقی از لندن نیامد و کار تحویل آلمانیها به تهدید و ورود ارتش دو دولت به تهران انجامید. هنگام اخراج آلمانیها شایع شد، بسیاری از آلمانیها در سفارت این کشور مسلح شده‌اند. سفارت آلمان محاصره شد؛ اما محمدرضا، با پافشاری فروغی و گردن نهادن به تمامی شرایط انگلیس، به تخت نشست و به نظر شوروی در مورد انتخابات سراسری و دادن اختیارات به استانها اهمیت نداد و شوروی نیز برای راضی نگاه داشتن انگلیس و امریکا، پافشاری نکرد. موضع استراتژیک ایران و آرزوی دیرین دولت روسیه و پس از آن شوروی، برای دستیابی به آبهای گرم جنوب ایران و منابع غنی نفت باعث شد، دولتهای غربی در کنفرانس تهران، که برای تعیین وضع آلمان پس از پایان جنگ تشکیل شده بود، مرزهای ایران و استقلال آن را تضمین نمایند.

## برخی اسناد و مدارک وزارت امور خارجه مربوط به جنگ جهانی دوم<sup>۱</sup>



در این موقع که متأسفانه ناپرو جنگ در اروپا مشتعل گردیده است دولت شاهنشاهی ایران بموجب این بیانیه تصمیم خود را به اطلاع عموم می‌رساند که در این کار از رویه مانده و بی‌طرفی خود را رعایت خواهد داشت.

نخست وزیر ۳۰

فرستنده: نخست‌وزیری

گیرنده: وزارت امور خارجه

موضوع: اعلام بیطرفی ایران در جنگ جهانی دوم

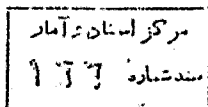
تاریخ: ۱۳۱۸/۶/۱۱ ه. ش.

نمره: ۳۱۸/۳۸/۱۲

### بیانیه رسمی

در این موقع که متأسفانه ناپرو جنگ در اروپا مشتعل گردیده است دولت شاهنشاهی ایران به موجب این بیانیه تصمیم خود را به اطلاع عموم می‌رساند که در این کار از رویه بیطرف مانده و بیطرفی خود را محفوظ خواهد داشت.

نخست‌وزیر، جم



ک  
۵۱

استخراج کننده: انوشیروان مهدی  
وزارت امور خارجه  
شماره ۲۸۶ / ۱۳۱۸ / ۱۲  
تاریخ ۱۳۱۸ / ۱۲ / ۲۸



بسم الله الرحمن الرحیم

www.tabarestan.info

آقای وزیر



با کمال احترام و سلام نامه مورخ ۱۲ شهریور ۱۳۱۸ شماره ۴۲۵۷/۱۵۹۴۵  
همراه ابلاغ تصمیم دولت شاهنشاهی ایران به رعایت بیطرفی در جنگی که در اروپا شروع شده  
تأیید می‌نماید.  
دوستدار تصمیم دولت شاهنشاهی را به آگاهی دولت متبوعه خود رسانیده است.  
موقع را مغتنم شمرده احترامات صمیمانه را تقدیم می‌دارد.

امضاء

جناب آقای اسام وزیر امور خارجه

فرستنده: سفارت اتحاد  
جماهیر شوروی در تهران  
گیرنده: وزارت امور خارجه  
موضوع: یادداشت سفارت  
اتحاد جماهیر شوروی به  
وزارت امور خارجه در  
خصوص اعلام بیطرفی ایران در  
جنگ

تاریخ: ۱۳۱۸/۶/۱۴ ه.ش.  
نمره:

[حاشیه]:

- تصویب شد.

آقای وزیر

با کمال احترام وصول نامه مورخ ۱۲ شهریور ۱۳۱۸ شماره ۴۲۵۷/۱۵۹۴۵ جنابعالی را  
همراه ابلاغ تصمیم دولت شاهنشاهی ایران به رعایت بیطرفی در جنگی که در اروپا شروع شده  
تأیید می‌نماید.

دوستدار تصمیم دولت شاهنشاهی را به آگاهی دولت متبوعه خود رسانیده است.  
موقع را مغتنم شمرده احترامات صمیمانه را تقدیم می‌دارد.

امضاء



مرکز استان و آمار  
سند شماره ۱۶۹  
۸۱

یادداشت سفارت انگلیس در تهران  
۲۹۶  
۱۵ شهریور ۱۳۱۸  
پرورده ۳۱۸/۳۸/۱۶ وزارت خارجه  
استخراج کننده: انوشیروان عضد  
وزارت امور خارجه

جناب آقای وزیر امور خارجه  
وزیر امور خارجه دولت موقت ایران  
استخراج کننده: انوشیروان عضد  
موضوع: یادداشت سفارت انگلیس به وزارت امور خارجه در خصوص اعلام بیطرفی ایران در جنگ  
تاریخ: ۱۳۱۸/۶/۱۵ ه.ش.  
پرورده: ۳۱۸/۳۸/۱۶ وزارت امور خارجه  
استخراج کننده: انوشیروان عضد

جناب آقای وزیر

- ۱- محترماً وصول نامه جنابعالی به شماره ۴۲۵۷/۲۵۹۴۵ مورخ ۱۲ شهریور (۵ سپتامبر ۱۳۱۹) را که بدان وسیله تصمیم دولت شاهنشاهی را دایر بر بیطرفی آن دولت در جنگی که در اروپا رخ داده به دوستدار اطلاع داده بودند اطلاع می‌دهم.
- ۲- دوستدار تصمیم مزبور را به دولت متبوعه خود ابلاغ نموده‌ام.
- موقع را مغتنم شمرده احترامات فائقه خود را تجدید می‌نمایم.

- تصویب شد

## جناب آقای مظفر اعلم

وزیر امور خارجه دولت شاهنشاهی ایران

تلگراف کنسول انگلیس در کرمان پیرامون علل هجوم متفقین به ایران

«وزارت پست و تلگراف و تلفن»

تلگراف از عباس<sup>۱</sup> به ط<sup>۲</sup> شماره قبض ۵۷۲ شماره تلگراف ۷۷ عدد کلمات ۵۲۴ تاریخ

اصول ۵ تاریخ وصول ۱۳۲۰/۷/۵

وزارت کشور متن تلگراف رسیده از قونسولگری انگلیس در کرمان را معروض می‌دارد:

(عباس آقای فرماندار) دولت انگلیس توجه دولت ایران را مکرراً به این که عده زیادی از آلمانیها در نقاط مهم کشور ایران اقامت دارند و به‌طوری که در سایر کشورهای بیطرف به اثبات رسیده وجود این قبیل اشخاص برای مصالح ایران مضر می‌باشد، بلکه امنیت تمام خاور نزدیک را تهدید می‌کند و مخصوصاً برای منافع انگلیس خطر بسیار دربر دارد. اولین یادداشت که در این زمینه داده شده در تاریخ ۱۶ اگست بوده که برای آخرین بار مجدداً تذکر داده شد که دولت ایران اهمیت لازمه به این قضیه داده و از تعداد آلمانیهای مقیم ایران بکاهد، و در ضمن به اقامت آلمانیهایی که تخصص فنی دارند و وجودشان برای مانع از تعطیل کارخانجات لازم است راضی شده که بعداً به تدریج اشخاص فنی بجای آنها بیاورند، قبول نموده و حاضر شدند همه قسم مساعدت را به ایران بنمایند بطوریکه بر همه آشکار است دولت انگلیس از دادن گندم و سایر خواروبار به دولت ایران هیچگونه خودداری نکرده و همیشه حاضر است آن را ادامه دهد، ولی برخلاف انتظار دولت ایران صلاحیت خود را در آن ندیده و جواب مقتضی به این یادداشت بدهد و دولت روسیه و انگلیس را که در این قضیه منافع مشترک دارند راضی نماید. بنابراین دولت انگلیس لازم دیده که از منافع حیاتی خود حفاظت نموده و اقدام لازم برای مرتفع ساختن این خطر بزرگ آلمانیها بنماید. دولت انگلیس قصدی نسبت به استقلال ایران ندارد و این ادعای او به اثبات رسیده و عراق و سوریه و مصر و حبشه و سایر نقاط شاهد این ادعا می‌باشد. هر اقدام مقتضی که بخواهند بنماید از راه لابدی<sup>۳</sup> و به هیچ‌وجه مربوط و علیه ایران نمی‌باشد و بطور

۱- بندرعباس

۲- تهران

۳- از راه اجبار

موقت است مقصود اصلی و راسخ دولت انگلیس این می‌باشد که از این اقدام که بر آنها تحمیل شده هیچگونه آسیبی متوجه اهالی ایران نشود و دولت انگلیس بر عهده می‌گیرد که نگذارد ایران از حیث آرد و شکر و سایر خواروبار در مضیقه باشد. این یکی از حقایق روشن و برملا می‌باشد که آلمانیها درصدد کودتایی بودند که استقلال این ملت کهن را از بین برده زیر یوغ نازیها بیاورند. لذا لازم بود که اقدام فوری به عمل آید و نگذارد این فجایع بر ملت ایران وارد شود و بنابراین نیروی انگلیس و روس بامداد دوشنبه داخل مرز ایران شدند و به اهالی این استان خطاب کرده و می‌گویم که به گفتار دولت انگلیس ایمان کامل داشته باشند، زیرا از خیرخواهان ایران می‌باشد. با اعتماد به ذات پاک خدا یک جهان نوی به وجود می‌آوریم که تمام ملل از بزرگ و کوچک و تمام مردم بدون اختلاف جنسیت در آن زندگی نمایند. از حاصل رنج خود و آزادی مذهب و فراغت از ترس و با کمال خوشی در آن بسر برند. بر تمام جهانیان پوشیده نیست که دولت بزرگ امریکا با فعالیت تمام در نیل به این مقصد یعنی برای رفاهیت حال بشر در آتیه هم قسم همراهی دارد. ق - کنر کنسول انگلیس در کرمان.

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## چگونگی بازداشت برخی از مقامات ایرانی تحت عنوان ستون پنجم

### ستون پنجم چیست؟

اصولاً «ستون پنجم» به کسانی اطلاق می‌شود که در زمان جنگ در یک کشور درگیر جنگ در ارتباط سازمانی برای طرف دیگر جاسوسی کنند. این افراد می‌توانند تبعه هر یک از دو کشور در حال جنگ یا کشور سوم باشند.

حال ببینیم کسانی را که دولت انگلستان، تحت لوای متفقین، در ایران دستگیر کرد در این مقوله می‌گنجد یا نه؟ این بررسی، نه برای تبرئه آنان است، که پس از گذشت بیش از ۶۰ و اندی سال، دیگر نیازی به این کار نیست و آنچه باید روشن شود، این است که بسیاری از کسانی را که دولت انگلستان دستگیر کرده بود، اساساً رابطه‌ای با جنگ متفقین و متحدین نداشته و فقط به سبب مخالفت با سیاستهای انگلیس به بند کشیده شده بودند. بدین ترتیب گروه‌بندی زیر در خور توجه است که برای هر یک از گروه‌بندیها شواهد و قرائنی موجود است.

گروه اول، کسانی بودند که واقعاً جزو ستون پنجم بودند و پس از شکست آلمان هیتلری به خدمت انگلستان در آمدند، از جمله فضل‌الله زاهدی، جهانگیر تفضلی و...

گروه دوم، کسانی بودند که به سبب تحصیل در آلمان و دیدن پیشرفتهای آن کشور، بدون اطلاع از پیشرفتهای سایر کشورهای اروپایی شیفته این پیشرفتها و جهشهای مختلف آن شده بودند، ولی پس از شکست آلمان تسلیم شدند و در شمار خدمتگزاران انگلستان در آمدند، از جمله شریف امامی و دکتر متین دفتری که از مهره‌های معروف انگلستان شدند.

گروه سوم، افسرانی بودند که برق پیروزی آلمانها چشم آنان را کور کرده بود و پس از پایان جنگ، برخی، از جمله مرحوم سرهنگ صادق فروهر کنار کشیدند و عده‌ای چون سرلشکر آق‌اولی و باتمانقلیچ در خدمت انگلستان درآمدند.

گروه چهارم، کسانی بودند که سابقه مبارزه یا مخالفت علیه انگلستان داشتند و در زندان تاب مقاومت نیاوردند و تسلیم شدند. دکتر محمد سجادی، سیف‌الله اردلان، نورالله لارودی و خسرو اقبال را می‌توان از این گروه به شمار آورد، که تهمتهای مغرضانه لارودی به مرحوم شهید دکتر حسین ناظمی، گواه این مدعاست.

گروه پنجم، کسانی بودند که سنت مبارزه علیه انگلستان را نسل اندر نسل داشتند، از جمله مرحوم محمدرضا خلعت‌بری، که ادامه‌دهنده سنت مبارزه با استبداد و استعمار سپهسالار اعظم بود و کمترین تمایلی به آلمان و اساساً هیچ کشور خارجی نداشت. حتی دستگیری مرحوم احمد شاملو شاعر چپ‌گرای معاصر گواه بر این تقسیم‌بندی است، چون شاملو به عنوان یک مارکسیست با سیستم سرمایه‌داری مخالفت می‌ورزید و دشمنی او علیه انگلستان ربطی به تمایل به آلمان، که از لحاظ سیستم اقتصادی همپالکی انگلستان بود، نداشت.

### چگونگی بازداشت یکی از ملت‌یون (محمدرضا خلعت‌بری)

در ایام ورود مهاجمان، که بعداً «متفقین» نامیده شدند، طبق یک تلگراف رمز از مرکز، به‌دست نیروهای شهربانی شهسوار بازداشت شدم. پس از ۱۵ روز توقیف، با دو مأمور امنیتی به تهران اعزام گردیدم. هنگام ورود و تحویل من به شهربانی تهران عده‌ای از دوستان نیز آنجا بودند. پس از ده روز، یک افسر انگلیسی به اتفاق چند سرباز هندی به شهربانی آمد و طبق لیستی تمامی زندانیان را تحویل گرفت و سوار اتومبیل کرد و به نقطه نامعلومی حرکت نمودیم. در میان زندانیان، آقایان نصرالله‌خان صوفی املشی، دکتر باباییان، دکتر متین دفتری و منوچهرخان عدل دیده می‌شدند.

اتومبیل، پس از طی مسافتی، در ساختمانی نزدیک یک سیلوی گندم متوقف شد و زندانیان را پیاده کردند و به زیرزمین بردند، در زیرزمین ساختمان مزبور هر دو نفر را در یک اتاق قرار دادند و برای هر اتاق نگهبانی گذاشتند. سرهنگ مایر آلمانی نیز، که دور از چشم دیگران، در یکی از اتاقهای این ساختمان به سر می‌برد، ما را تحت کنترل داشت. نزدیک به ده روز با ناراحتی بسیار و شرایط بد سپری شد. بالاخره ما را به ایستگاه راه‌آهن بردند و سوار ترن کردند. تعدادی دستبند در راه‌زو ترن دیده می‌شد ضمناً شیشه‌های درب واگن را با پارچه سیاه پوشانده بودند که زندانیان مسیر حرکت قطار را نبینند. نزدیک ظهر به قم رسیدیم. گرسنگی بر ما غلبه کرده بود و پولی همراه نداشتیم که برای نهار بپردازیم؛ چون هرچه پول داشتیم قبلاً از ما گرفته بودند.

آقای اخوان، یکی از کارمندان راه‌آهن بود. به او گفتیم، گرسنه هستیم و پول هم نداریم. چون شما کارمند راه‌آهن هستید، ضمانت کنید به ما ناهار بدهند ما بعداً پول آن را به شما خواهیم داد. ایشان پذیرفتند.

بالاخره به سلطان‌آباد اراک رسیدیم. در دامنه کوه برای متهمان سیاسی چادر زده بودند و دور چادرها را سیم خاردار کشیده بودند و نگهبانهای هندی آنجا نگهبانی می‌دادند. سپس وارد چادر مازور هیلمن، رئیس بازداشتگاه، شدیم. از آنجا ما را به چادری که قبلاً آماده کرده بودند بردند.

عده‌ای از بازداشت‌شدگان که از قبل در آنجا بودند به دیدار ما آمدند: شادروان سرلشکر کوپال، سرلشکر ابوالحسن خان پورزند، دکتر احمدخان متین دفتری، علی هیئت و... چند ماهی را در چادرها گذراندیم. هوا سرد شده بود.

در سلطان‌آباد اراک، دو محوطه گاراژ مانند بود که انگلیسیها برای سربازان خود تهیه دیده بودند. ما را از چادرها به آن مکان انتقال دادند. در زمستان سرد اراک، به هر زحمتی بود، ایامی را به امید آزادی گذراندیم. روزی، مرحوم سرلشکر پورزند، برای بازجویی به دفتر بازداشتگاه احضار شد. عنوان سؤال افسر انگلیسی به نام لت یدر از تیمسار سرلشکر پورزند این بود که شما به چه علت چندین بار به شیراز رفتید. تیمسار گفت، به شما مربوط نیست. ایران مملکت و خانه من است. نه به شیراز، به همه جای ایران می‌رفتم و می‌آمدم. به شما ربطی ندارد. افسر انگلیسی گفت، من نماینده اعلیحضرت، پادشاه انگلستان هستم. باید جواب درست بدهی.

سؤال و جواب بالا گرفت و تیمسار با کمال رشادت و شهامت جواب دندان شکنی به افسر انگلیسی داد که موجب ناراحتی او شد و دستور داد او را به زندان انفرادی ببرند. در اعتراض به این عمل، اغلب بازداشت‌شدگان اعتصاب غذا کردند و اعلام کردند، مادامی که سرلشکر پورزند از زندان انفرادی خارج نشود اعتصاب را نخواهیم شکست. انگلیسیها، به‌ناچار تیمسار را از زندان انفرادی خارج کردند و او بین رفقای خود باز گشت.

پس از چند ماه که از دوران بازداشت‌مان گذشت و همچنان بلا تکلیف مانده بودیم، سی نفر از ما را به دفتر احضار کردند. آقایان دکتر احمدخان متین دفتری، سرلشکر پورزند و سرلشکر آق اولی در ردیف جلو بودند.

افسر انگلیسی (لت پدر) با حالتی تأسف آمیز اظهار داشت، از نظر ما شما مقصر نیستید، اما روسها شما را مقصر می‌دانند، از این رو، باید تحویل روسها شوید. دکتر متین دفتری گفت، چنانچه ما مقصر نبودیم، چرا بی جهت چندین ماه ما را زندانی کردید؟

افسر انگلیسی جواب داد، می‌ترسیدیم اگر شما را تحویل روسها بدهیم شما را بکشند. دکتر جواب داد، به شما چه مربوط که دیگران با ما چه معامله‌ای می‌کنند. بازداشت ما تحت این عنوان مسخره، به هیچ وجه منطقی نیست. افسر انگلیسی در جواب خاموش بود، می‌خندید و معذرت می‌خواست. پس از چندی، سرگرد بزرگمهر با بیست نظامی از تهران برای تحویل گرفتن ما آمد. در این هنگام عده‌ای از بازداشت‌شدگان، از جمله ارتشبد آریانا، سرهنگ نادر باتمانقلیچ، سرتیپ حسین خان مهین، سرهنگ ولی الله خان انصاری و برخی دیگر هم‌صدا، این شعر فردوسی را به صورت سرود خواندیم: «چو ایران نباشد تن من مباد.» صدای ما در فضا پیچیده بود. در هر صورت، ما را طبق لیست تحویل گرفتند. هنگام خارج شدن از بازداشتگاه، سرگرد اعزامی، برای امرای لشکر فرمان احترام نظامی داد. به حدی این عمل برای افسران انگلیسی ناراحت‌کننده بود که نمی‌توان آن را توصیف کرد.

به‌هرحال همگی با ترن به تهران حرکت کردیم. تا آنجا که به خاطر داریم افراد زیر در ترن

بودند:

۱- دکتر متین دفتری ۲- عبدالصمدخان فقیه

۳- سرلشکر ابوالحسن خان پورزند ۴- حسین خان نیوندی

۵- سپهبد آق اولی ۶- مهدی خان قاسم‌زاده

۸- موسی خان تیموری

۷- سرتیپ انصاری

۱۰- سرتیپ روح‌الله‌خان

۹- جهانگیر تفضلی

جمع بازداشت‌شدگان اعزامی به تهران، سی نفر بودند و دو نفر به نامهای احمدخان شاملو، شاعر نوپرداز و سید قریش خراسانی نیز در تهران به جمع ما اضافه شد.

وزارت جنگ وقت، اتومبیل‌های سواری به ایستگاه راه‌آهن تهران فرستاده بود و چند دستگاه اتوبوس و چند نظامی نیز برای حمل اثاثیه بازداشت‌شدگان آماده بود. سوار اتومبیل‌ها شدیم و به شهربانی تهران رفتیم. نزدیک به یک ماه در زندان شهربانی ماندیم. آشنایان، دوستان و کسان به دیدار ما می‌آمدند. پس از آن همه سختی‌ها، در زندان شهربانی، گویی در منزل خود بودیم و در آزادی کامل به سر می‌بردیم. پس از یک ماه، اعلام کردند، برای توضیحاتی که ۱۵ روز بیشتر طول نخواهد کشید، باید به محل دیگری بروید و دوباره، به سرپرستی سرهنگ حسن‌خان نخعی عازم گیلان شدیم. پس از طی مسافتی به رشت رسیدیم و به شهربانی رشت هدایت شدیم. رئیس شهربانی رشت سرهنگ شوکت بود. او دستور داد به اتفاق مأموران شهربانی به بازار و حمام برویم. پس از یک هفته توقف در شهربانی، افسران روسی آمدند و ما را از شهربانی رشت تحویل گرفتند. چند کمیسیون تشکیل دادند. یک کمیسیون به ریاست ماژور شرف‌الدین اف و یک کمیسیون به ریاست سلطانی ازبک. همچنین، از طرف دولت شاهنشاهی نیز کمیسیونی به ریاست آقای دکتر مبصر، از وزارت دادگستری با همکاری شخصی به نام سلطان‌زاده، یک نفر از طرف وزارت جنگ به نام شاهزاده محمد خسروانی و یک نفر نیز از وزارت امور خارجه به نام شاهزاده دارا، تشکیل شده بود که می‌بایست در هنگام بازجویی‌ها در این کمیسیون‌ها حضور می‌داشتند؛ ولی، متأسفانه، امکانی برای حضور آنان در این کمیسیون‌ها نبود.

محل استقرار ما در ساختمانی دو طبقه بود که در قسمت شرقی و غربی ایوان داشت. با آنکه گفته شده بود که کار ما بیش از ۱۵ روز طول نمی‌کشد، اما دو ماه تمام آنجا بازداشت و تحت نظر روس‌ها بودیم. دست کم، دویست بار مرا برای بازجویی بردند؛ صبح، ظهر، عصر، شب و حتی نیمه شب؛ جوابی را که بار اول به آنها گفته بودم، همان را تکرار کردم. مطالبی که گفتم اینک بازگو می‌کنم:

اول بار که مرا به کمیسیون احضار کردند، ماژور سسین و ماژور غفاری، سر صحبت را باز کردند. ماژور غفاری، قبل از آمدن قوای روس به ایران، در رشت، کنار خیابان قالیچه می‌فروخت.

پس از ورود روسها لباس ماژوری روسی پوشید. او اهل بادکوبه بود و فارسی را به خوبی صحبت می کرد. مرد ملایم و خوبی بود. از من خواست که با آنها دست دوستی دهم تا مرا در شمال ایران به شهرت برساند. در جواب گفتم، بسیار متأسفم. دستم عرق می کند و دست شما کثیف می شود. ضمن آنکه شما می بایست با دولت متبوعه من دوست باشید، که در این صورت، ملت ایران، همه دوست شما خواهند بود. در آن زمان آقای نادر آراسته استاندار گیلان بود. او میرزا احمدخان دیوسالار را که معاونش بود، به کمیسیون ما فرستاده بود و در تمام بازجوییها حاضر بود. ماژور سسین و ماژور غفاری به دیوسالار گفتند، شما به خلعت بری بگویید حقیقت را بگویید. دیوسالار، با سوابقی که از خانواده خلعت بری داشت، گفت:

آقای خلعت بری! در زمان اعلیحضرت فقید، عده ای بودیم متحد بر ضد رضاشاه کبیر. من مأمور شدم بروم یک قبضه ماوزر و صد تیر فشنگ بخرم. به بازار چهارسو رفتم و یک قبضه ماوزر و فشنگ خریدم. پس از چندی گروه ما را گرفتند و توقیف کردند. پس از آنکه به زندان رفتیم، جریان را از من سؤال کردند. من حقیقت را گفتم. متصدیان وقتی دیدند گفته های من درست است، پس از هفت ماه، مرا آزاد کردند ولی بقیه را مجازات کردند. من چون حقیقت را بیان کرده بودم، آزاد شدم. شما هم حقیقت را بگویید تا آزاد شوید.

جواب دادم، آقای دیوسالار، شما عملی را که انجام داده بودید گفتید، ولی من کاری نکرده ام که بگویم.

روزی دیگر به جای معاون استانداری، سرهنگ شوکت، رئیس شهربانی گیلان آمده بود و هنگام بازجویی مرا تحت فشار قرار داد و جانب افسر روسی را گرفت. جواب دندان شکنی به او دادم که ساکت شد.

روزی یکی از رفقای بازداشتی مرا از تهران به رشت آوردند که به جمع ما پیوست. پس از آنکه با هم روبه رو شدیم، به عللی، سخنان تندی میان ما رد و بدل شد. بعد از این ماجرا با پنج نفر دیگر از دوستان در اتاقی نسبتاً بزرگ سکونت کردیم. ناگفته نماند، در ایوانی که جلو اتاقها بود، یک سرباز روس پاس می داد. حرف زدن با افراد دیگر را قدغن کرده بودند. در جنب اتاق ما اتاق تیمسار سپهبد فرج الله خان آق اولی قرار داشت. زیر اتاق ما آشپزخانه بود و روبه رویش توالت قرار داشت. حرارت شدید آشپزخانه و صدای نامناسب، موجب ناراحتی این مرد شریف شده بود. ولی با کمال متانت و صبر، تحمل می کرد. این رجل لشکری و سرلشکر ابوالحسن خان

پورزند، به هیچ وجه حاضر نشدند در بازجوییها به انگلیسها و روسها جواب بدهند. اظهارات این دو مرد وطن پرست در تمام بازجوییها این بود که شما بر خلاف مقررات و قوانین بین‌المللی به مملکت ما حمله کردید و بازداشت ما هم قانونی نیست. ما به شما جواب نمی‌دهیم و شما هر کاری که می‌خواهید بکنید. البته روسها، برای برخی از بازداشت‌شدگان، از جمله آقای دکتر متین دفتری، نهایت احترام را قائل بودند؛ حتی پیشخدمت ایشان پاسبانی ایرانی بود. ولی از ما سربازان روس پاسداری می‌کردند.

روزی دیگر مرا برای بازجویی احضار کردند. در کمیسیون سؤالهایی شد که به همه آنها جواب دادم. پس از آمدن به اتاق خود، موسی‌خان تیموری و مرا از سایرین جدا کردند و به اتاق دیگری بردند. نیمه‌های شب بود که دیدم، حسین‌خان نیوندی را از ساختمان مسکونی خارج کردند. بسیار نگران شدم. نفهمیدم او را کجا بردند. خوابیدم. ساعت سه نیمه شب بود که مرا نیز بیدار کردند. شنیدم که مازور گریشف، به زبان روسی مطالبی را می‌گوید. موسی‌خان تیموری رفیق و هم‌اتاقیم روسی را خوب بلد بود، اظهار داشت، مازور می‌گوید بلند شوید و تخت خود را جمع کنید زیرا مسافر هستید. اثاثیه خود را بستم و لباس پوشیدم. سر کوچه یک جیب نظامی و یک گروهبان با مسلسل در آن نشسته بود و انتظار می‌کشید. هوا تازه می‌خواست روشن شود. پس از آنکه از پیچ و خم کوچه گذشتیم و به خیابان رسیدیم، جلو منزلی پیاده شدیم. یک اتومبیل باری با چند سرباز روس مسلح در آنجا بودند. اینجا بود که شاهدتین را خواندم و با خود گفتم، می‌خواهند مرا تیرباران کنند.

پس از یک ربع راه‌پیمایی به ساختمانی رسیدیم. در باز شد. از پله‌ها بالا رفتیم. انتهای پله‌ها اتاق کوچکی بود، که داخل آن شدیم. پشت دری که به ایوان باز می‌شد، پرده کشیده بودند. خداوند را شکر کردم که فعلاً از کشته شدن نجات یافته‌ام. اتاق تاریک بود. پس از چند ساعت مرا به اتاقی که در زاویه دیگری قرار داشت بردند و در را قفل کردند و یک سرباز روسی را نیز به نگهبانی از من گذاشتند. روزی دیگر مرا احضار کردند و گفتند، شما حقیقت را بگویید. جواب دادم، آنچه گفتم بود گفتم. چیزی ندارم بگویم.

گفتند، اما شما تا آخر جنگ اینجا خواهید ماند. گفتم، پس از اتمام جنگ و تصرف آلمان، مطابق قوانین بین‌المللی آزاد می‌شویم. گفتند، جنگ با ژاپن هم در میان است. گفتم، پنج سال هم جنگ شما و ژاپن طول بکشد، بالاخره ما آزاد خواهیم شد. البته، آن زمان هنوز صحبتی از جنگ

با ژاپن در میان نبود. سپس به اتاق خود برگشتم. روز بعد نیز مرا احضار کردند. دیدم، فتح‌الله‌خان منتظمی، شوهر خواهرم در اتاق مازور سسین نشسته است. پس از روبوسی و احوالپرسی گفتم، رفتم بازداشتگاه شما را ملاقات کنم، جواب دادند، اینجا هستید. در بین راه به مازور غفاری برخورددم، محبت کردند مرا به اینجا راهنمایی کردند.

گفتم، آقای منتظمی! وقتی رفتید، به دولت متبوع من بگویید، آقایان بر خلاف پروتکل با ما رفتار می‌کنند. در اینجا مرا در اتاق انفرادی زندانی کرده‌اند و یکی از دوستان مرا نیز برده‌اند و از سرنوشت ایشان خبری ندارم.

مازور غفاری حالش تغییر کرد. گفت، آقای خلعت‌بری، اینجا منزل مازور سسین است. برای اینکه راحت باشید شما را اینجا آوردیم. گفتم، خلاف فرمایش شما درست است. مرا در اتاق انفرادی قرار داده و درب اتاق را قفل زده و یک سرباز روس هم نگهبان گذاشته‌اید! آیا معنی راحتی این است؟

همان طور که گفتم، آقای حسین خان نیوندی را قبل از من از بازداشتگاه خارج کردند. برای او بسیار نگران بودم. مردی شریف و باصفا بود. بودنش در کنارمان غنیمت بود. در جلوی یکی از اتاقهای بازداشتگاه پرده کشیده بودند. با خود گفتم، باید اتاق آقای نیوندی باشد. یک بار که درب این اتاق را باز کردند، دقت کردم، دیدم که آقای نیوندی از آن خارج شد. بسیار خوشحال شدم.

بار دیگر مرا احضار کردند. گفتند، آقای خلعت‌بری، مطالبی که شما به منتظمی گفتید همچون کاردی بود که به قلب ما زدید. جواب دادم، حقیقت را گفتم. شما بر خلاف قراردادی که با دولت ایران امضا نموده‌اید، رفتار می‌کنید. گفتند، میل دارید به بازداشتگاه اولی برگردید. گفتم، میل شماست. گفتند، دوست دارید با چه کسی هم اتاق باشید. جواب دادم، در عمر خود دوستی نداشته‌ام. تنها دوست من پدرم است که گاهی او را ملاقات می‌کنم. تقاضای من این است که اجازه بدهید به حمام بروم، چون مدتی است که حمام نکرده‌ام. مازور غفاری محبت کرد و اجازه داد به حمام بروم. پس از آن، شخصی هم اتاقی من شد که شیطان منجم بود. به جرئت می‌گویم، شیطانی به تمام معنی که به صورت انسان در آمده بود. به یاد گفتار استاد اجل، شیخ سعدی شیرازی افتادم که فرمود:

.....«روح را صحبت ناجنس عذابی است الیم»

چهل روز تمام عذاب کشیدم تا به لطف خداوند، از این عذاب روحی نجات یافتم و ما سه نفر از بازداشتگاه به تهران اعزام شدیم و در بیمارستان پانصد تختخوابی تهران که اکنون به هزار تختخوابی معروف است) امام خمینی (و تا شهر در حدود سه کیلومتر فاصله داشت و در بیابانی قرار گرفته بود، ساکن شدیم. بالاخره روز آزادی فرا رسید. آخرین کسانی که آزاد شدند، تیمسار سپهبد فرج‌الله‌خان آق اولی و رهی بودند.

تبرستان  
www.tabarestan.info

## بازداشتگاه‌های متفقین

### بازداشتگاه اراک

در آغاز، انگلیسیها، دستگیرشدگان را به کمپ شماره ۱۲ خود واقع در سه کیلومتری شرقی اراک، که محوطه‌ای چهارگوش با سیم خاردار بود، انتقال دادند. نگهداری زندان، عموماً به دست سربازان هندی انجام می‌گرفت. زندانیان زن و مرد و ایرانی و غیرایرانی بودند. تعداد بانوان بازداشت‌شده چهار نفر بود، که در یک چادر مجاور چادرهای مردان قرار داشت.

## مسئولیت‌های اتباع خارجی

اتباع خارجی دستگیرشده به دست متفقین، به علت اینکه در ایران خویشاوندی نداشتند که به آنها از لحاظ مادی کمک کنند، عموماً وضع رقت‌باری داشتند و برای تأمین مخارج ضروری خود مجبور بودند به کارهایی چون نجاری، آهنگری و حتی پینه‌دوزی بپردازند و از این طریق، مبلغ ناچیزی دریافت می‌کردند که برای رفع احتیاجات اولیه آنان صرف می‌شد. زندانیان، با مطالعه، فراگیری زبان خارجی و نوشتن خاطرات اوقات را سپری می‌کردند. با شروع پاییز و سرد شدن هوا، مأموران انگلیسی به تهیه مسکن برای زندانیان پرداختند. البته، مأموران ایرانی نیز به مأموران انگلیسی در اداره زندان کمک می‌کردند.

### انتقال اسیران به رشت

دولتهای انگلیس و شوروی با انتقال ۳۱ نفر از زندانیان به رشت برای «تحقیقات» موافقت کردند. بدین جهت، یک افسر و یک دسته سرباز ایرانی، برای انتقال این ۳۱ نفر به اراک اعزام شدند. هنگام سوار شدن آنان به اتوبوس، مأموران انگلیسی قصد جلوگیری از تجمع دیگران را داشتند، ولی موفق نشدند. مأموران که حالت گردآمدن حمله‌وار دستگیرشدگان را دیدند، از شورش آنان نگران شدند. با فریاد زنده باد ایران زندانیان، عده‌ای جلوی زندان جمع شدند و با زندانیان شعار می‌دادند. مأموران انگلیسی از در تسلیم وارد شدند و زندانیان را که شروع به خواندن سرود کرده بودند، آزاد گذاردند تا آخرین نفر آنها سوار اتوبوس شدند و محل را ترک کردند.

چند روز پس از انتقال این ۳۱ نفر، دستور آزادی ۸ نفر آنان رسید، که عبارت بودند از: دکتر سجادی، مهندس مزدا، دکتر رضا نور، یحیایی، سپهر، اعظم زنگنه، دکتر ناصر منشی و آرسن ژوروان. مراسم تودیع، بسیار احساسی بود و همه می‌گریستند.

دولت سهیلی، که خود از سرسپردگان حلقه به گوش انگلستان بود، به هیچ وجه به اعتراضات زندانیان گوش فرا نمی‌داد و به بهانه اینکه، متفقین از بحث در این مورد خواهند رنجید، آنها را مسکوت می‌گذاشت. دستگیرشدگان، که هیچ راهی برای مطرح کردن مطالب خود نمی‌دیدند، تصمیم گرفتند در نوروز سال ۱۳۲۳ دست به اعتصاب غذا بزنند و از اتاقهای خود خارج نشوند. این مطلب طی تلگرامی به دولت سهیلی خبر داده شد و رونوشت آن را برای دکتر محمد مصدق، که در آن زمان نماینده مجلس بود، فرستادند. با پیگیری مصدق، دولت سهیلی مجبور شد، اقداماتی به عمل بیاورد. از این رو توافق شد که اتباع ایران به دولت ایران تسلیم شوند.

### بازداشتگاه رشت

بازداشت‌شدگان رشت را به منزلی در محله‌ای به نام انبار نفت انتقال دادند. در ایام تابستان، به بازداشت‌شدگان اجازه خارج شدن از اتاقهای خود را نمی‌دادند و با توجه به هوای مرطوب رشت، در بدترین وضعیت ممکن به سر می‌بردند. استحمام هفته‌ای یک بار تحت حفاظت شدید سربازان در حمام شهر انجام می‌گرفت. رفتار سربازان روسی بسیار خشن بود و بازداشت‌شدگان

حتی از خواندن روزنامه نیز محروم بودند و روزانه، فقط پنج دقیقه حق هواخوری در حیاط را داشتند. کوشش بازپرسهای روسی هم در این بود که زندانیان همدستانشان را لو دهند.

سرنوشت همسان و مدت طولانی بازداشت باعث شده بود تا صمیمیت خاصی بین بیشتر بازداشت‌شدگان ایجاد شود و در بین برخی از آنها، حتی هم‌فکری نیز به وجود آید. وضع ناهنجار و رفتار موهن مسئولان بازداشتگاه باعث شد سه نفر از آنها: مهندس باستانی، سروان متین و لارودی به فکر فرار از زندان و تحصن در مجلس بیفتند. هنگامی که این نقشه برای دیگران بازگو شد، اغلب، به تصور اینکه این فرار بی نتیجه خواهد ماند، مخالف بودند. ولی این سه نفر در عقیده خود راسخ بودند و سرانجام، روزی هر سه نفر در حالی که سروان متین لباس نظامی به تن کرده بود، به بهانه دندان درد با آمبولانس از بازداشتگاه خارج شدند و به بیمارستان ارتش، در خیابان (پهلوی سابق) ولیعصر امروز انتقال یافتند و به هر ترتیب بود، از بیمارستان گریختند و با گذر از مشکلات و خطرهای بسیار، خود را به مجلس رساندند و با استفاده از لباس سروان متین، وارد اتاق بازرسی مجلس شدند و چون، فقط به دکتر محمد مصدق اعتماد داشتند، طی یادداشتی خواستها و نظریات خود را برای ایشان مطرح نمودند و اعلام کردند، به هیچ وجه، حتی به زور سر نیزه نیز از مجلس خارج نخواهند شد. در این یادداشت، آنان یادآور شدند که به ماهیت نوکرسفتی اغلب نمایندگان واقفند و معتقدند که آنها برای آزادی بازداشت‌شدگان در مقابل ارباب خود انگلیس، قدمی بر نخواهند داشت. متحصنان همچنین اعلام کرده بودند که آنها متفقین را دشمن ایران می‌دانند.

طبق معمول، انواع و اقسام دسیسه‌ها برای شکستن این تحصن به کار گرفته شد، که هیچ‌کدام مؤثر نیفتاد و روزنامه‌ها نیز، جز یک سطر، چیز دیگری در این باره منتشر نکردند. پس از بی‌توجهی مطبوعات، آنان تصمیم گرفتند برای روشن شدن اذهان عمومی و ملت ایران، به دادستان و رئیس مجلس شکایت برند. از این رو، خواستار دادگاهی برای آزادکردن خود و مجازات مسببان شدند. ولی، متأسفانه، به خواسته آنها، نه مجلس پاسخ داد و نه دادستان. پس از این تحصن، برای ارباب بازداشت‌شدگان، سرهنگی به نام بهرامی به بازداشتگاه اعزام شد که پس از خوردن کتک مفصلی از بازداشت‌شدگان فرار را بر قرار ترجیح داد. بازداشت‌شدگان، طی نامه‌ای به دکتر محمد مصدق، این سه نفر را نماینده خود خواندند و اعلام کردند، با متشنج کردن بازداشتگاه، مسئولیت هر گونه پیشامدی به عهده دولت خواهد بود. شب ۲۴ آذر ۱۳۲۳، افسری

نزد آنها آمد و به سروان متین گفت، از ستاد ارتش آمده‌اند و قصد صحبت با وی را دارند. سروان متین، قصد رفتن داشت که لارودی به او گفت، این تله است و خود نیز با وی رفت. پیش‌بینی او به حقیقت پیوست. به محض رسیدن سروان متین به نزدیکی آنها، ده سرباز آنان را محاصره کرده و دستگیر نمودند. سپس لارودی و مهندس باستانی را نیز سوار اتومبیل کردند و این سه تن به بازداشتگاه اعزام شدند که مورد استقبال بازداشت‌شدگان قرار گرفتند. از این پس، وضع بازداشتگاه بهبود یافت و مشکلات ملاقاتها برطرف شد. روز بعد، رئیس شهربانی، با دو نفر از افسران ارشد برای دلجویی به بازداشتگاه آمدند که بازداشت‌شدگان به هیچ وجه حاضر به ملاقات با آنها نشدند.

شرح تحصن که برای بسیاری از روزنامه‌ها فرستاده شده بود، جز در روزنامه آریا، در هیچ نشریه‌ای چاپ نشد. دکتر مصدق، طی نطقی در مجلس، سرسپردگی سهیلی و دار و دسته‌اش را افشا کرد و ابراز داشت، بارها از دولت سهیلی خواسته است به این وضع فجیع خاتمه دهد و برای احقاق حق از مراجع بین‌المللی، پروتکل مربوط به حقوق این زندانیان را در دسترس او قرار دهد. ولی، وی امتناع ورزیده است. بازگرداندن قهری سه متحصن به بازداشتگاه، مهری بود بر عدم کفایت دولت و سؤالات زیر را مطرح ساخت:

- ۱- متحدین تعهد کرده‌اند، با وجود اشغال ایران، استقلال و حاکمیت دولت ایران را به رسمیت بشناسند؛ از این رو، علل بازداشت غیرقانونی عده‌ای از هموطنان و تسلیم آنها به متفقین چیست؟
- ۲- پروتکل‌هایی که براساس آن اتباع ایرانی به بیگانگان تحویل داده شده و در خاک ایران در بازداشتگاه بیگانگان‌اند، طبق کدام قانون بین‌المللی است؟ و مسئول این عمل چه کسانی هستند؟
- ۳- اتهام بازداشت‌شدگان طبق کدام قانون جزایی ایران صورت گرفته است و چرا اتهام آنها در مدت قانونی به آنان اعلام نشده است؟
- ۴- در بین بازداشت‌شدگان افرادی با مصونیت شغلی هستند که بدون سلب مصونیت بازداشت شده‌اند. این بازداشت طبق کدام قانون انجام گرفته است؟ و چرا به وضع برخی از خانواده‌های بازداشت‌شدگان که وخیم است رسیدگی نمی‌شود؟

طبق معمول، دولت جوابی برای این سؤالات منطقی نداشت و با سفسطه، سکوت و آزاد کردن ۱۲ نفر، برای فریب افکار عمومی سر و ته قضیه را هم آورد و چنین وانمود کرد که همه بازداشت‌شدگان آزاد خواهند شد.

اما بازداشت‌شدگان، نوروز ۱۳۲۴ را در جوار خانواده‌های خود، که برای دیدن آنها به بازداشتگاه آمده بودند، با مقداری شیرینی و در محیطی غم‌انگیز برگزار کردند. در اواسط اردیبهشت ماه، پس از تسلیم شدن آلمان، بازداشت‌شدگان در گروه‌های مختلف، تا اواسط خرداد دسته دسته آزاد شدند؛ اما این واقعه، ننگی بود برای دولت سرسپرده سهیلی، عامل امپریالیسم انگلیس.

### انتقال اسیران به تهران

حدود سه ماه بعد در اوایل خرداد ماه اعلام شد، زندانیان به تهران منتقل خواهند شد. برای این کار پنج واگن سقف‌دار و یک واگن مسافری در نظر گرفته شد. زمانی که زندانیان مطلع شدند که ۱۵ نفر با واگن مسافری و بقیه با واگنهای سقف‌دار اعزام خواهند شد، اعتراض کردند و ۱۵ نفر منتخب از سوار شدن در قطار مسافری امتناع ورزیدند. سرانجام، زندانیان به مأموران ایرانی تحویل داده شدند و همگی با واگنهای سقف‌دار عازم تهران گشتند. در ایستگاه راه‌آهن تهران، دانشجویان دانشکده افسری، افسران جزء بازداشتگاه تهران و عده‌ای از اهالی تهران برای دیدار اقوام و دوستان خود جمع شده بودند. برای بازداشت‌شدگان بیمارستان ۵۰۰ تختخوابی را که در شمال‌غرب تهران قرار داشت در نظر گرفته بودند که زندانیان را به آنجا انتقال دادند. چون، در چند روز اول، وضع ملاقات زندانیان با خانواده‌هایشان بدون نظم و حتی بلبشو بود، یک کادر انتظامات از طرف شهرداری مأمور این بازداشتگاه شد. در محوطه بازداشتگاه، که دور آن را سیم خاردار کشیده بودند، گل و گیاهی وجود نداشت و یکی از سرگرمیهای بازداشت‌شدگان احداث باغچه و گلکاری بود. پس از تحویل آنها به مقامات ایرانی، با وجود اینکه عمال انگلیسی حق مداخله مستقیم نداشتند روزی یک افسر انگلیسی با درجه سرگردی، با دو سرباز به محوطه بازداشتگاه آمد و دستور داد که همه زندانیان اتاقها را ترک کنند و به محوطه بیایند تا بازداشتگاه بازرسی شود. این دستور، با مخالفت بازداشت‌شدگان روبه‌رو شد و پس از اینکه عده‌ای از آنان را با زور از اتاقها بیرون کشیدند و وضع رو به وخامت می‌رفت، افسر انگلیسی دستور داد تا آن دو

سرباز از این کار دست بکشند و بازداشتگاه را دقیقاً بازرسی کنند، که البته چیزی عایدشان نشد. گسترش اعتراضات بازداشت‌شدگان و اهانت افسر انگلیسی باعث شد، بازداشت‌شدگان درصدد کتک زدن افسر انگلیسی برآیند و چون، التماس مأمور ایرانی بازداشتگاه برای منصرف کردن بازداشت‌شدگان از این تصمیم تأثیری نداشت، وی افسر انگلیسی و دو سرباز را به اتاقی برد و در آن را قفل کرد. بازداشت‌شدگان، برای نشان دادن اعتراض خود، به شکلی که دست کم ساکنان خانه‌های اطراف باخبر شوند تصمیم گرفتند به داخل محوطه بروند. هنگام اجرای این تصمیم، عده‌ای ضعیف النفس زبون که حاضرند هرگونه اهانتی را بپذیرند اما سختی نکشند، از این جمع جدا شدند و در راهرو باقی ماندند.

## تقاضای مقامات شوروی در رشت درباره انتقال سه تن از زندانیان به تهران

«استانداری استان اول»

تاریخ ۲۳/۹/۲۲

شماره ۱۴۷

خیلی محرمانه

وزارت کشور - رونوشت گزارش شماره ۱۱۷۴۵/۲۰۷۷۱ مورخ ۲۳/۹/۱۹ اداره شهربانی  
گیلان جهت استحضار به پیوست ایفاد می گردد.  
به جای استاندار - دیوسالار.

وزارت کشور

اداره سیاسی

شماره عمومی ۲۲۶۹

شماره خصوصی ۸۹۵۱

تاریخ ۲۳/۱۲/۱۰

جناب آقای نخست وزیر - طبق شماره ۲۰۷۱/۱۱۷۴۵ مورخ ۱۹/۹/۲۲ به استانداری یکم،  
شهربانی رشت گزارش داده که از طرف مقامات شوروی در رشت تقاضا شده است که سه نفر  
متهمین سیاسی :مانوک مارتین، جوادعیسی علی آبادی و محمدرضا خلعت بیری از بازداشتگاه  
رشت به بازداشتگاه تهران منتقل شوند. شهربانی نامبرده نیز متهمین سیاسی مذکور را به وسیله  
مأمورین مخصوص تجسس به بازداشتگاه به تهران فرستاده است.

وزیر کشور»

## یادداشت محرمانه سفارت انگلستان برای آزادی ۹ نفر از بازداشت‌شدگان

«دفتر محرمانه

به تاریخ ۱۳۲۴/۲/۴

شماره ۶۱۶۰

محرمانه و خیلی فوری

نخست‌وزیر - از سفارت کبرای انگلستان یادداشتی به شماره ۲۰۷-۳۰/۱/۲۴ راجع به موافقت با استخلاص نه نفر از بازداشت‌شدگان رسیده که رونوشت آن برای مزید استحضار به پیوست ایفاد می‌گردد. خواهشمند است دستور فرمایند مقامات مربوطه دستور آزادی آنان را صادر و از نتیجه وزارت امور خارجه را مطلع فرمایند. مراتب به وزارت کشور و اداره کل شهربانی نیز اعلام گردید.

رونوشت به انضمام رونوشت یادداشت سفارت کبرای انگلستان جهت اطلاع و اقدام به وزارت کشور ارسال می‌گردد.

معاون کل وزارت امور خارجه - محمد علی همایون جاه»

«وزارت کشور

شهربانی کل کشور

اداره اطلاعات

دایره محرمانه

تاریخ ۲۴/۲/۱۶

شماره ۱/۱۲۰۲/۱۳۶۷

وزارت کشور - عطف به مرقومه شماره ۷۷۶/۱۳۶۸ م مورخه ۱۳۲۴/۲/۹ متضمن رونوشت مرقومه شماره ۶۱۷-۲۴/۲/۴ وزارت امور خارجه و رونوشت یادداشت سفارت کبرای انگلستان راجع به استخلاص ۹ نفر از بازداشت‌شدگان، محترماً به استحضار می‌رساند قبل از وصول مرقومه از طرف جناب آقای معاون نخست‌وزیری و وزارت امور خارجه مراتب ابلاغ و اشخاص منظور با سپردن تعهد در تاریخ ۲۴/۲/۴ مرخص و پیمان‌نامه مأخوذه آنها مستقیماً به وزارت امور خارجه تقدیم گردیده است.

رئیس شهربانی کل کشور سرتیپ ضرابی»

## نقل و انتقال زندانیان سیاسی به دستور انگلیس

«...رونوشت نامه مورخه ۴ مهر

۱۳۲۱ سرکار سرگرد هاینز افسر رابط نیروی انگلیس در ایران

جناب آقای فرماندار همدان- (موضوع) زندانیان سیاسی - امروز به اینجانب دستور رسیده است از تهران، که به موجب اتفاقی<sup>۱</sup> که مابین دولتمندان ایران و بریتانیا رسیده است تمام بازداشت‌شدگان سیاسی که در زندان همدان هستند باید فوراً به سلطان‌آباد<sup>۲</sup> فرستاده شوند لذا ممتنی است دستور فرمایید که ۱- آقای فرهاد سرکانی<sup>۳</sup>، آقای محمدعلی نجیب<sup>۴</sup>، آقای حسین حاج عزیز صباح حاضر به ترک اداره شهربانی همدان، در ساعت ۶ صبح روز سه شنبه ۲۹ سپتامبر ۱۹۴۲ (۷ مهر ماه ۱۳۲۱) وسیله نقل<sup>۵</sup> از طرف زمامداران انگلیسی تهیه خواهد شد. ممتنی است که هر چه زودتر تأکید فرمایید که این دستورات را صادر فرموده‌اند. سرگرد هاینز افسر رابط - تهران»

«محرمانه - مستقیم.

شماره ۱۷۱۰ به تاریخ ۱۳۲۱/۷/۴

رونوشت نامه بالا برای اطلاع و اقدام به مفاد آن و اعلام نتیجه به اداره شهربانی همدان ارسال

می‌شود - فرماندار همدان».

فرمانداری شهرستان همدان - محترماً عطف به مرقومه شماره ۱۱۷۱ سه تن اشخاص زیر ساعت ۵ صبح روز ۷ ماه جاری به سرکار سرگرد هاینز افسر رابط نیروی انگلیس تحویل و به وسیله ماشینهای نیروی ارتش انگلیس به سمت اراک حرکت نموده، مراتب را گزارشاً به عرض می‌رساند.

---

۱- توافق

۲- نام سابق اراک

۳- نقلیه

## درخواست خروج بازداشتیها به خارج از بازداشتگاه

مورخه ۱۳۲۴/۲/۳ شماره ۸۷

گزارش - پیرو امریه شماره ۴۴۴-۲۴/۲/۲۵ جناب آقای نخست‌وزیر که پیوست رونوشت گزارش آقای دکتر مبصر راجع به عدم خروج بازداشتیها از بازداشتگاه برای اجرای امریه به بازداشتگاه ارسال بود، استحضاراً به عرض می‌رساند در این چند روزه بازداشتیها خارج نگردیده و به سکوت و آرامش گذرانده، ولی شب ۳/۳ ساعت ۲۱ پایور نگهبانی کتباً اطلاع داد اشخاص زیر:

۱- مهندس عباس باستانی

۲- آقای منصور اعلم

۳- مهندس اکبری

به عنوان امور شخصی ساعت ۶ صبح روز ۲۴/۳/۳ می‌خواهند به شهر رفته و از بازداشتگاه خارج شوند لذا شخصاً به بازداشتگاه رفته و تا ساعت ۲۴ با عده‌ای از بازداشتیها از جمله آقایان هیئت و موسوی‌زاده و تیمسار سرلشکر آق اولی و سرهنگ بقائی، سرهنگ زنده‌دل و سروان متین و منصور اعلم و مهندس باستانی و حسن ابراهیم‌خانی و عده دیگر مذاکره نموده و تذکر داده شد با (توجه به) اینکه هیئت دولت مشغول اقدامات برای استخلاص بازداشتیها هستند، اقتضاء دارد چند روزی را نیز به سکوت و آرامش و عدم خروج رضایت دهند. جواباً اظهاراتی مبنی بر اینکه متجاوز از دو سال است هر چه دولتهای وقت وعده و وعید می‌داد بر خلاف حقیقت بوده و یا اینکه جنگ خاتمه یافته و تمام بازداشتیهای دنیا مستخلص گردیده‌اند، نسبت به آنها عطف توجهی نگردیده و آنچه را که تاکنون گفته و می‌گویند خلاف واقع بوده و برای استخلاص آنها کوچکترین اقدامی ننموده و نمی‌نمایند و به عوض اینکه مستخلص شده یا برای آنها تسهیلات بیشتری قائل شوند، همه روزه تضيیقات بیشتری فراهم می‌شود، به این جهت به قدری ناتوان گردیده که تاب و تحمل نمانده و چنانچه اداره شهربانی می‌خواهد ما را طبق مقرراتی نگاهداری نمایند، مقررات منظور را کتباً به امضای تیمسار ریاست شهربانی ابلاغ و مأمور اجرای آن را نیز آماده نمایند. بالاخره متقاعد شدند مراتب را به عرض رسانیده تا ساعت ۹ صبح جواب به آنها داده شود، و نیز یک عده دیگر از جمله آقایان سرلشکر آق اولی و احتشام‌الدوله و نامدار و کیهانی و سرهنگ مهین و سرهنگ ابطحی و پاسیار ۲ سرتیپ پور و سرهنگ جهان‌بگلو و سروان گل‌محمدی و عده دیگر که مایل به خروج از بازداشتگاه نیستند اظهار می‌دارند بهتر این است

اداره شهربانی آنها را به متفقین یا محل دیگری تحویل داده که از وضعیت عدم تجانس و تشتت افکار و تقاضاهای ناجور سایرین مصون بمانند.

پس از عرض گزارش شفاهی اجازه فرمودند به اتفاق آقای ملک‌زاده مدیر کل وزارت کشور به بازداشتگاه برود. معضله با کسب اجازه از جناب آقای نخست‌وزیر ساعت ۱۱ روز ۳ ماه جاری به بازداشتگاه رفته، آقایان هیئت و موسوی‌زاده و سرهنگ بقائی و اعلم و سرلشکر پورزند و مهندس باستانی را ملاقات، مشار الیه‌هم ضمن تقاضاهای دیگر صدور اجازه خروج هفته‌ای یک روز را تجدید و ایشان هم وعده داده‌اند با جناب نخست‌وزیر مذاکره نموده و با جلب موافقت، نتیجه را اطلاع دهند، و ضمناً به آقای سرهنگ منوچهری اجازه دادند در چند جلسه برای امتحان دانشکده حقوق به دانشگاه طب با مأمور برود. در خاتمه به عرض می‌رساند عده‌ای از بازداشتیها برای خروج از بازداشتگاه هفته‌ای یک روز جهت امور شخصی فوق‌العاده پافشاری نموده و جلوگیری از آنها ممکن است اختلال نظم آنجا را فراهم نمایند. مراتب عرض تا هر نوع اجازه فرماید اقدام شود. رئیس بازداشتگاه - پاسپار ۱ شهرستانی».

### تقاضای زندانیان بازداشتگاه تهران در بیمارستان ۵۰۰ تختخوابی

«وزارت کشور

اداره کل شهربانی

خیلی محرمانه

جناب آقای نخست‌وزیر، محترماً به عرض می‌رساند در تاریخ ۲۴/۳/۱ که آقای رکن‌الملک حکیمی برای اندرز دادن و ساکت کردن بازداشتیها به بازداشتگاه پانصد تختخوابی رفته بودند، بازداشتیهای مزبور از ایشان مستدعیاتی نموده‌اند که ذیلاً معروض می‌دارد:

۱- اجازه داده شود هر یک برای کارهای شخصی و ضروری در هفته یک مرتبه به خارج بروند.

۲- بازداشتیهای مستخدم دولت به استثنای مأمورین شهربانی و ارتش به طوری که تا آخر اسفند ماه از حقوق استفاده نموده‌اند، از اول فروردین ۱۳۲۴ نیز تمام حقوق آنها پرداخت گردد.

۳- چون در سال ۱۳۲۳ استدعا شده بود به بازداشتیهای غیر مستخدم کمک معاش داده شود و به چند نفر آنها وجوهی از طرف دولت داده شد، ولی به ۹ نفر آنها وجهی داده نشده است، نسبت

به آنها نیز عطف توجهی بشود و همچنین از اول سال ۱۳۲۴ به کلیه آنها کمک معاش اعطا گردد که از حیث معاش عائله راحت شوند.

۴- مهندس عباس باستانی از بازداشت‌شدگان که در مدت بازداشت پدر و مادرش فوت نموده و زندگانی او به کلی مختل شده، قبلاً چهارده هزار ریال به نام او داده شده، ولی به واسطه ناقابل بودن آن قبول ننموده است، استدعا نموده‌اند لااقل در حدود چهل هزار ریال به او داده شود.

آقای حکیمی مقتضی دانستند مراتب از طرف شهربانی کل کشور هم گزارش شود. عریضه تقدیمی عباس باستانی و صورت بازداشتیهای مستخدم و غیرمستخدم و اشخاصی که در سال ۲۳ وجوه به آنها پرداخت گردید و اشخاصی هم که تاکنون وجهی به آنها داده نشده است، تفکیکاً به پیوست تقدیم می‌شود، مستدعی است امر و مقرر فرمائید از اقدامی که نسبت به عریض بازداشتیها به عمل خواهد آمد شهربانی کل کشور را آگاه سازند. رئیس شهربانی کل کشور، سرتیپ ضرابی».

### پیشنهاد وزارت دارایی مبنی بر پرداخت هزینه اعاشه زندانیان به هیئت دولت

«وزارت دارایی

تاریخ ۱۳۲۴/۲/۱۶ شماره ۴۴۶۱-۲۵۶۷/۵۵

وزارت کشور، موضوع: هزینه اعاشه تحت‌نظریها

در جواب نامه شماره ۱۷۱۷/۱۴۵۴ به تاریخ بیست و هشتم فروردین ماه ۱۳۲۴ اشعار می‌دارد: از نظر فوریت امر پیشنهاد پرداخت هزینه اعاشه سال ۱۳۲۴ تحت نظریها طی نامه شماره ۲۵۱۹-۱۲۸۵/۵۵ به تاریخ بیست و هشتم فروردین ماه ۱۳۲۴ به هیئت وزیران فرستاده شده است. وزیر دارایی»

## صورت سیاه بازداشتیهای مستخدم دولت

- ۱- آقای علی هیئت کارمند وزارت از فروردین ۱۳۲۴ حقوق انتظار خدمت گرفته
- ۲- آقای موسوی زاده کارمند وزارت از فروردین ۱۳۲۴ حقوق انتظار خدمت گرفته
- ۳- آقای حسین مستشاری کارمند شهرداری از فروردین ۱۳۲۴ حقوق انتظار خدمت گرفته
- ۴- آقای جواد علی آبادی کارمند دارائی از فروردین ۱۳۲۴ حقوق انتظار خدمت گرفته
- ۵- آقای حسین زاهدی کارمند پست و از فروردین ۱۳۲۴ حقوق انتظار خدمت گرفته
- ۶- آقای نورالله لارودی کارمند خواروبار از فروردین ۱۳۲۴ حقوق نگرفته است
- ۷- آقای بیوک فتحی کارمند خواروبار از فروردین ۱۳۲۴ حقوق نگرفته است
- ۸- آقای مهدی قاسم زاده کارمند حفاظت از فروردین ۱۳۲۴ حقوق نگرفته است
- ۹- آقای محمدعلی صدیق کارمند پیشه و هنر از فروردین ۱۳۲۴ حقوق نگرفته است
- ۱۰- آقای اسماعیل اشرف کارمند راه آهن از فروردین ۱۳۲۴ حقوق نگرفته است
- ۱۱- آقای ویکتور باکوپ کارمند راه آهن از فروردین ۱۳۲۴ حقوق نگرفته است
- ۱۲- آقای علی اکبر کمیلی کارمند پست و از اول بهمن ۱۳۲۳ حقوق نگرفته است
- ۱۳- آقای مهندس احمدکارمند داروخانه از بدو توقیف وجهی به او داده نشده
- ۱۴- حسن قراگزلو کارمند دارائی از بدو توقیف وجهی به او داده نشده

صورت سیاه بازداشتیهایی که در سال ۱۳۲۳ کمک معاش به آنها داده نشده است

- ۱- خاچاطور گریگوریان
- ۲- حسن ابراهیم خانی
- ۳- سیدجعفر فیض بخش
- ۴- ابراهیم سپهر - وکیل سابق دادگستری
- ۵- دکتر عباس معانی
- ۶- عبدالصمد فقیه - مالک

صورت سیاهه بازداشتیهایی که در سال ۲۳ کمک معاش برای آنها تقاضا، ولی وجهی به آنها داده نشده است

تبرستان  
www.tabarestan.info

- ۱- مهندس عباس باستانی
- ۲- علی گل محمدی - بنگاه معاملات اتومبیل
- ۳- اژدر قورتالان - منشی تجارتخانه
- ۴- مصطفی صمدی
- ۵- علی آذر تکلین
- ۶- ارداشس بابالیان - دکتر
- ۷- آندریانس اوهانیان
- ۸- واهان کالوسیان
- ۹- خاچیک ملکومیان - کارمند زینگر

صورت بازداشتیهایی که دارای شغل آزاد و وجهی به آنها داده نشده است

- ۱- جواد بوشهری - ملاک
- ۲- منصور اعلم - مدیر سابق شرکت اختیف
- ۳- احتشام الدوله قراگزلو - ملاک
- ۴- محمدرضا خلعت بری - ملاک
- ۵- حسین نیوندی - کارمند ایران تور
- ۶- دکتر رضی اسلامی
- ۷- حسین کیهانی
- ۸- احمد نامدار
- ۹- حسین امیر شرفی بدر - مدیر تختخواب سازی بدر
- ۱۰- نقیب زاده طباطبائی مشایخ - وکیل دادگستری

۱۱- حبیب‌الله نویخت - نماینده سابق مجلس

۱۲- مانوک مارتین - مدیر داروخانه

۱۳- عبدالحمید منوچهر شیرازی - وکیل سابق دادگستری

## تکثیر و انتشار عکس هیتلر در تهران

«وزارت امور خارجه

شماره ۵۰۷۳

تاریخ ۲۰/۷/۲۳

سفارت کبرای شوروی می‌نویسد عکس آدلف هیتلر پیشوای آلمان را در یکی از عکاسخانه‌های تهران چاپ و به فروش می‌رسانند. نسخه‌ای هم برای این وزارتخانه فرستاده‌اند. مقرر فرمائید محرمانه تحقیق نمایند در کدام عکاسخانه عکس نامبرده چاپ شده و به وسایل مقتضی از فروش آن جلوگیری به عمل آورند.

وزیر امور خارجه.

تبرستان  
www.tabarestan.info

«وزارت کشور

شماره ۱۷۶۹

مورخه ۱۳۲۰/۱۱/۲۷

اداره کل شهربانی به طوری که اطلاع می‌رسد عکس آدلف هیتلر پیشوای آلمان را یکی از عکاسخانه‌های تهران چاپ کرده و به فروش می‌رساند، که یکی از آنها را هم سفارت کبرای شوروی به وزارت امور خارجه فرستاده است. قدغن فرمائید به طور محرمانه تحقیق شود این عکسها در کدام عکاسخانه چاپ شده و به وسایل مقتضی از فروش و نشر آن جلوگیری به عمل آورده نتیجه را هم فوری اطلاع دهید.

وزیر کشور»

«وزارت کشور

اداره کل شهربانی

اداره نگارشات

تاریخ ۵/۱۲/۱۳۲۰

شماره ۶۵۹۰۶

پیوست ۱۰۰۱۸

وزارت کشور، عطف به مرقومه شماره ۱۰۳-۱۷۶۹ -س معروض می‌دارد: طبق گزارش اداره مربوطه و بازجویی که به عمل آمده، به هیچ وجه در مغازه‌های عکس‌فروشی و عکاسخانه‌ها عکس (هیتلر) وجود ندارد. فقط در دو سال پیش چاپخانه مجلس مقداری عکس مشار الیه را برای مغازه کاشانی و تابان چاپ کرده بود، که در چندی پیش نسبت به جمع‌آوری آنها اقدام گردیده است. فقط ده برگ از عکسهای مزبور در مغازه زرین‌پوش جلو بهارستان دیده شده که ضمن بازجویی معلوم گردیده سابقاً از کاشانی گرفته و تا به حال نفروخته و در مغازه خود نگاه داشته عکسهای مزبور بایگانی و برای جلوگیری از چاپ و نشر آن نیز دستور لازم به مأمورین مربوطه داده شد.

تبرستان  
www.tabarestan.info

### بانوان بازداشت شده

۴ بانوی بازداشتی در چادری مجزا و نزدیک دفتر بازداشتگاه به سر می‌بردند. خانم پیرایش که آلمانی بود زودتر از سایرین آزاد شد و بچه‌ها می‌گفتند پول و سرمایه و دید و بازدیدهای تهران این یکی را زودتر خلاص کرد. دختران این خانم هر وقت از تهران به دیدن مادرشان می‌آمدند یک خروار خوراکی و انواع شکلاتها و شیرینیها را به همراه می‌آوردند تا به مامان بد نگذرد. مهندس گرینفیلد گاهگاهی برای دیدن همسرش به چادر بانوان می‌رفت و چون فرزند خردسالش نیز در آنجا به سر می‌برد به او اجازه داده بودند بعضی اوقات همسرش را که او هم آلمانی بود ببیند.

وضع گذران سایر خانمهای بازداشتی عادی بود اما بانوان آلمانی را به تدریج آزاد کردند و تنها خانم گالوسکی تا آخرین روز توقف ما در اراک در بازداشت ماند.

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## بازداشت مخالفان متفقین در نقاط مختلف کشور

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

شماره ۷۵۲۳/۸۵۲۵

به تاریخ ۲۱/۶/۲۲

فوری است

وزارت کشور اشخاصی که در شهرستانها فعلاً بازداشت شده‌اند ذیلاً اسامی آنها را معروض می‌دارد.

حمید مجتهدی کفیل دادسرا، در شهربانی تبریز

منتظمی، رئیس بانک ملی در شهربانی مشهد

ابراهیم سپهر وکیل دادگستری، در رضائیه<sup>۱</sup>

محمدرضا خلعت‌بری، در شهبسوار<sup>۲</sup>

بیوک فتحی، در تبریز

حسنقلی کاتبی، در تبریز

---

۱ - ارومیه

۲ - تنکابن

نصرالله صوفی، در رشت

نظر به اینکه توقیف اشخاص مذکور تا به حال چند روز است از موعد قانونی آن گذشته و مسئولیت قانونی دارد، مستدعی است امر و مقرر فرمائید تکلیف آنها را معلوم نمایند. کفیل شهربانی کل کشور پاسیار ۱ سیف.

### اطلاعیه وزارت کشور در مورد بازداشت شدگان ۱۲ اسفند ۱۳۲۲

اشخاص مفصله‌الاسامی ذیل که جهت تحقیق و استنطاق در سلطان‌آباد (اراک) بازداشت شده بودند حال مستخلص گردیدند.

- |                               |                                            |
|-------------------------------|--------------------------------------------|
| ۱- آقای سرهنگ مهدی عامری      | ۱۳- آقای محمود مشاور                       |
| ۲- آقای ستوان صالح علی‌زاده   | ۱۴- آقای ناصر منشی                         |
| ۳- مادام الزه داراب           | ۱۵- آقای جواد فرخو                         |
| ۴- آقای ستوان عبدالحمید مهاجر | ۱۶- آقای حسین اسکوئی                       |
| ۵- آقای سید محمد حسین دشتی    | ۱۷- آقای خلیل وزیر نظامی                   |
| ۶- آقای سید احمد شمسائی       | ۱۸- مادام ارنا گرینفیلد                    |
| ۷- آقای سید آقا هاشمی         | ۱۹- آقای کارل هانس گرینفیلد                |
| ۸- آقای غلامرضا فراشبندی      | ۲۰- آقای ساهاک گرینفیلد                    |
| ۹- آقای شایس قاسمی            | ۲۱- آقای دکتر محمد سجادی                   |
| ۱۰- آقای غلامرضا یحیائی       | ۲۲- آقای خسرو اقبال                        |
| ۱۱- آقای هادی سپهر            | ۲۳- آقای سیف‌الله خان اردلان (مظفرالسلطنه) |
| ۱۲- آقای عباس مزدا            |                                            |

نسبت به آقای سرهنگ مهدی عامری در مورد اتهاماتی که بر علیه ایشان نسبت داده شده بود عقیده بر بی‌تقصیری کامل او حاصل شده و بدون شرط آزاد گردید و نسبت به سایر اشخاص نامبرده بعد از امضای تعهدنامه که به قیود زیر از ایشان گرفته شده آزاد گردیده‌اند.

۱- از هر گونه عملی که نسبت به امر متفقین مضر باشد خودداری نماید.

۲- مأمورین ایران را از هر گونه تغییر در آدرس خود آگاه سازد.

۳- در هر موقع چنانچه لازم شود شخصاً حاضر شده و شهادتهای دیگری راجع به فعالیتهایی که بر علیه متفقین انجام می گردد به مأمورین ایران بدهد.

۴- هر گونه فعالیتهایی که بر علیه متفقین به کار رود و از آن اطلاع حاصل نماید فوراً مأمورین ایران را از آن آگاه سازد.

سایر موارد تحت رسیدگی است.

## وزیر کشور

جلسه خصوصی مجلس شورای ملی، توضیحات نخست وزیر درباره توقیف شدگان

۱۲ شهریور ۱۳۲۲

روز پنجشنبه قرار بود در ساعت چهار بعد از ظهر جلسه علنی تشکیل شود، ولی در ساعت چهارونیم بعد از ظهر جلسه خصوصی با حضور آقایان نخست وزیر، وزیر دارائی، وزیر کشاورزی، وزیر بهداری، وزیر دادگستری تشکیل گردید و مذاکرات تا ساعت شش ادامه داشت و چون وقت گذشته بود جلسه علنی تشکیل نشد و به صبح روز یکشنبه (فردا) سه ساعت ونیم قبل از ظهر موکول گردید. اینک خلاصه مذاکرات جلسه خصوصی چاپ می شود.

موضوع توقیف شدگان نسبت به توقیف اشخاصی که از بنگاه راه آهن و بعضی از وزارتخانه ها در ظرف چند روز اخیر به عمل آمده از آقای نخست وزیر توضیح خواسته شده است که از قرار معلوم دستگیری و بازداشت آنها به وسیله مأمورین خارجی به عمل آمده و باید مورد اعتراض واقع شود.

آقای سهیلی نخست وزیر توضیح دادند که در بنگاه راه آهن چند نفر از مهندسين خارجی را مأمورین خارجی دستگیره نموده و بقیه اشخاصی که مظنون بوده اند توسط اداره شهربانی و وزارت جنگ توقیف شده اند و آنچه معلوم شده است پس از دستگیری یک نفر آلمانی که در تهران چندی قبل به عمل آمد اشخاصی که مظنون هستند توسط دولت دستگیر و بر طبق موافقتنامه که در کابینه سابق بین وزارت امور خارجه و متفقین به امضاء رسیده بازداشت شدگان را به سلطان آباد اراک می فرستند و در آنجا با حضور نماینده وزارت دادگستری و نماینده وزارت امور خارجه رسیدگی و دادرسی خواهند نمود و در صورتی که بی گناه باشند آزاد خواهند شد چنانچه

عده‌ای را هم که چند ماه پیش دستگیر نموده بودند در اراک محاکمه کرده و آنهایی که بی‌تقصیر بودند تبرئه و آزاد نمودند.

## بازداشت رجال و افسران ایرانی توسط متفقین

۹ شهریور ۱۳۲۲

از دیروز شنیده شد که عده‌ای دستگیر شده‌اند. ما برای اینکه اطلاع صحیحی به دست آوریم به مقامات رسمی مراجعه نموده و کسب اطلاع کردیم. به طوری که وعده نمودند، این دو روز اعلامیه از طرف دولت در خصوص بازداشت‌شدگان انتشار خواهد یافت؛ بنابراین نشر اطلاعات صحیح موکول به صدور اعلامیه می‌باشد، ولی آنچه به طور خصوصی اطلاع یافته‌ایم برحسب تقاضای مقامات خارجی آقایان زیر این دو روزه بازداشت شده‌اند.

آقای دکتر متین دفتری، آقای دکتر سجادی، آقای علی هیئت، آقای سرلشکر آقاوولی، آقای سرلشکر پورزند، آقای سرتیپ کوپال، آقای سرهنگ انصاری، آقای موسوی‌زاده، آقای پاسیار یک اشرفی، آقای جواد بوشهری، آقای مهندس ناطق، آقای خسرو اقبال، آقای جهانگیر تفضلی، مهندس وکیلی رئیس ناحیه جنوب راه‌آهن، آقای امیر شرفی بدر، آقای سرتیپ‌زاده، آقای سرهنگ عامری، آقای سرهنگ باتمانقلیچ، آقای سرهنگ بهرامی، آقای سرهنگ زنده‌دل، آقای سرهنگ بهرامی، آقای سرهنگ مهین، آقای سرهنگ دولو، آقای سرهنگ قائم‌مقامی، آقای سرهنگ منوچهری، آقای سرهنگ اخگر، آقای سرهنگ منتظمی، آقای سرهنگ جهانگیر، آقای سرگرد جهانبگلو، آقای سرگرد افطسی، آقای سرگرد همایون، آقای سروان گل‌محمدی، آقای سروان متینی، آقای سروان مظاهری، آقای فقیه، آقای سرهنگ شاهقلی، آقای سرهنگ بقائی، آقای سرهنگ ابطحی، خانم پیرایش، خانم داراب، مهندسی گرگانی، سرهنگ عاملی، مهندس کاویانی در راه‌آهن، سروان مصطفوی، عباس سلجوقی، رئیس پلیس راه‌آهن اراک مانوک مارتین، علی‌اکبر کمیلی، نصرالله رفعت، ضیاء نظیری، دکتر عباس حکیم کمال، سید احمد شمس، یحیی ویرا، دکتر شروین، اکبر نراقی، اسمعیل صافری، گل‌محمدی.

## زندگینامه برخی از بازداشت‌شدگان

### احمد اخگر



احمد اخگر در سال ۱۲۶۷ شمسی در تهران به دنیا آمد. وی فرزند حاج میرزا ابراهیم ملاباشی است که روحانی با نفوذی بود. شاید به همین دلیل تحصیلات خود را از مکتب‌خانه شروع کرد و مدتی نیز به فراگیری علوم حوزوی پرداخت. ضمن اینکه، شاعر، نویسنده و مترجم نیز بود و به همین دلیل، توانست روزنامه اخگر را که بیشتر در زمینه ادبیات بود منتشر سازد. گویا قسمتی از سرنوشت او، در نظامی شدن رقم خورده بود. زیرا مدتی کوتاه از

### احمد اخگر

عمر خود را در ژاندارمری سپری کرد و بعد وارد وزارت جنگ شد و سرانجام با درجه نایب دومی، در ژاندارمری خزانه به استخدام درآمد. پس از اتمام مدرسه صاحب‌منصبی ژاندارمری، با درجه سروانی به شیراز اعزام گردید. مدت کوتاهی نیز فرماندار نظامی کازرون بود. سپس به فرماندهی گروهان ژاندارمری بوشهر منصوب شد. در اثنای جنگ جهانی اول، به خارج از کشور رفت. مدتی در موصل، بصره و استانبول سکونت داشت و با پایان گرفتن جنگ به ایران بازگشت و وارد بازار سیاست شد. او، در دوره پنجم مجلس شورای ملی، از دشتستان به نمایندگی برگزیده شد و به انقراض قاجاریه رأی داد. پس از اتمام دوره وکالت، به ارتش بازگشت و با درجه سرهنگی در بازرسی ارتش مشغول به کار شد. اما، در سال ۱۳۲۲، با شروع جنگ جهانی دوم، از طرف انگلیسها بازداشت شد و تحویل قوای متفقین گردید و به مدت یک سال در زندان اراک در بازداشت به سر برد. در انتخابات دوره هفدهم، به عنوان نماینده مردم بوشهر به مجلس شورای ملی راه یافت و از یاران نزدیک مرحوم دکتر محمد مصدق گردید. وی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، به دست قوای انتظامی دستگیر و مدتی زندانی شد و سرانجام در مرداد ۱۳۴۸ در سن ۸۱ سالگی در گذشت.

### سپید فرج‌الله آق‌اولی

فرج‌الله آق‌اولی در سال ۱۲۶۰ به دنیا آمد. پدر وی، نصیرالله‌خان خاقان، پزشک بود. او برای گذراندن دوره ابتدایی وارد مدرسه ادب تهران شد که بانی آن یحیی دولت‌آبادی بود. علاوه بر



تحصیل در این مدرسه، زبان انگلیسی را نیز فرا گرفت و به شغل معلمی در زبان انگلیسی پرداخت. در زمانی که مرحوم صنیع الدوله، وزارت دارایی را اداره می کرد، آقااولی را برای تبدیل حسابهای دولتی از سیاق به اعداد به وزارت دارایی آورد، که وی به بهترین نحو از عهده آن برآمد. آقااولی، سپس وارد مدرسه ژاندارمری شد و به درجه افسری نایل آمد. پس از پیروزی مشروطه خواهان بر محمدعلی شاه و شروع اصلاحات در امور مملکت، یک امریکایی

به نام مورگان شوستر برای سر و سامان دادن به امور مالی کشور با **سپید فرج الله آقااولی** سمت خزانه دار کل امور مالی استخدام گردید. وی، برای اجرای اصلاحات، از جمله وصول مالیاتهای عقب افتاده از اشخاص بانفوذ، تصمیم به ایجاد اداره اجرایی قدرتمندی گرفت. از این رو، ژاندارمری خزانه را تأسیس کرد. از جمله کسانی که برای همکاری با این ژاندارمری فراخوانده شدند، **فرج الله آقااولی**، با درجه نایب اولی (ستوان یکمی) بود. اما پس از اولتیماتوم روسها و فسخ قرارداد شوستر خزانه نیز منحل گردید و افسران به ژاندارمری باز گشتند.

آقااولی، پس از بازگشت به ژاندارمری، ابتدا به فرماندهی گردان قزوین و پس از مدتی به فرماندهی گردان تهران و سرانجام ریاست اجرایات ژاندارمری منصوب شد. بعد از آن، ریاست گردان ژاندارمری اراک و فرماندهی ژاندارمری مازندران را به عهده گرفت.

او پس از نایل شدن به درجه سرهنگی، به ارتش انتقال یافت و به ریاست ستاد غرب منصوب شد و با تصویب قانون نظام وظیفه اجباری به ریاست این سازمان برگزیده شد. وی، زمانی که به درجه سرتیپی ارتقا یافت، پس از دستگیری شیخ خزعل، والی خوزستان شد که در آن زمان سمت بسیار حساسی بود. وی، پس از احراز ریاست اداره کل آمار و ثبت احوال، در سال ۱۳۲۰، به فرماندهی ژاندارمری کشور منصوب گردید و تا سال ۱۳۲۲ در همین مقام انجام وظیفه کرد.

در این سال، به اتهام ستون پنجم آلمان به دست نیروهای انگلیسی دستگیر شد و حدود دو سال در زندانهای متفقین در اراک و تهران زندانی بود. پس از آزاد شدن از زندان متفقین، به ریاست دادرسی ارتش منصوب شد. در سال ۱۳۲۶ در کابینه قوام السلطنه وزیر کشور شد، اما به علت مخالفت با قوام السلطنه استعفا کرد، ولی پس از سقوط کابینه قوام السلطنه و نخست وزیری

ابراهیم حکیمی در همان سال دوباره این سمت را پذیرفت و تا پایان خرداد ۱۳۲۷ در این سمت انجام وظیفه کرد.

با تأسیس بانک سپه، وی، از سال ۱۳۲۷ تا ۱۳۵۲، به ریاست بانک سپه برگزیده شد. آقای اولی علاقه بسیاری به آثار ملی داشت و در زنده کردن آن پیشقدم بود. از جمله خدمات وی، کوشش بسیار در بنای آرامگاه فردوسی است. وی، بیش از ۷۵ کتاب درباره فرهنگ و میراث ملی تألیف کرده است. آخرین درجه وی سرتیپی بود و به سال ۱۳۳۵ در گذشت.

### عبدالوهاب اقبال



عبدالوهاب اقبال

عبدالوهاب اقبال در سال ۱۲۸۵ شمسی در مشهد متولد شد. وی، پسر ابوتراب اقبال التولیه و برادر بزرگ دکتر منوچهر اقبال است. او، پس از فوت پدر، به ملکداری پرداخت و مدتی هم شهردار مشهد بود. عبدالوهاب اقبال در سال ۱۳۲۲ به دست قوای متفقین دستگیر و دو سال در زندانهای تهران و اراک در بازداشت به سر می برد. او، با نخست وزیر شدن برادر کوچکش دکتر منوچهر اقبال، به نمایندگی کاشمر برگزیده شد. مشاغل بعدی او، استانداری کرمان، نیابت تولیت حضرت معصومه (س) و ... بوده است.

### سرلشکر ولی الله انصاری



سرتیپ ولی الله انصاری

سرلشکر ولی انصاری در سال ۱۲۸۷ در تهران متولد شد و پس از گذراندن دانشکده افسری تهران به فرانسه اعزام شد و در رشته راه سازی در دانشکده افسری پاریس به تحصیل پرداخت. پس از بازگشت به ایران، به اداره راه آهن انتقال یافت و مدتی ریاست راه آهن جنوب را به عهده داشت. سرلشکر انصاری، با ارتقاء مقام، ریاست راه آهن تهران را به عهده گرفت. وی، در سال ۱۳۲۲، به دست متفقین، به جرم همکاری با ستون پنجم آلمان دستگیر شد و یک سال در زندان متفقین در اراک زندانی بود. پس از رهایی از زندان، در

سال ۱۳۲۹ به درجه سرتیپی و در سال ۱۳۳۴ به درجه سرلشکری نایل شد. وی، بیش از سه سال در دولت دکتر منوچهر اقبال وزیر راه بود و سرانجام در سال ۱۳۷۵ در گذشت.

### نادر باتمانقلیچ



نادر باتمانقلیچ

نادر باتمانقلیچ فرزند ابوالقاسم در سال ۱۲۸۲ شمسی در تهران به دنیا آمد. پس از اتمام تحصیلات ابتدایی در دانشکده افسری تهران ادامه تحصیل داد. سپس، عازم آلمان شد و در آنجا به تحصیل پرداخت. او، دوره دانشگاه جنگ را نیز طی کرد و در سال ۱۳۲۶ به درجه سرتیپی رسید. چهار سال بعد، موفق به دریافت درجه سرلشکری شد و در سال ۱۳۳۶ نیز به درجه سپهبدی رسید. نادر باتمانقلیچ، به سبب رشادتها و لیاقتهایی که طی دوران خدمت از خود نشان داد، در سمتهای زیر انجام وظیفه کرد:

- ۱- فرماندهی تیپ اردبیل.
  - ۲- ریاست اداره بازرسی و تسلیحات ارتش.
  - ۳- ریاست تربیت بدنی.
  - ۴- ریاست دفتر نظامی و ژنرال آجودان شاه، در سال ۱۳۳۱.
  - ۵- ریاست ستاد ارتش، در مرداد ۱۳۳۲.
  - ۶- سفیر کبیر ایران در کراچی، در سال ۱۳۳۳، پس از آن سفیر کبیر ایران در عراق و سپس نماینده نظامی دولت ایران در ستو.
  - ۷- وزیر کشور در کابینه دکتر منوچهر اقبال، در سال ۱۳۳۷.
  - ۸- استانداری خراسان و نیابت تولیت آستان قدس رضوی.
- وی در سال ۱۳۵۷، پس از پیروزی انقلاب، دستگیر شد و مدتی بعد، بدون محاکمه آزاد گردید، سپس راهی امریکا شد و سرانجام در سال ۱۳۷۰، در این کشور دیده از جهان فرو بست.

## جواد بوشهری



جواد بوشهری

جواد بوشهری در سال ۱۲۷۲ شمسی در بوشهر متولد شد. پدرش، معین‌التجار بوشهری بود. وی برای تحصیلات دانشگاهی عازم اروپا شد و در رشته بازرگانی، که شغل خانوادگی آنان بود، به تحصیل پرداخت و پس از مراجعت به ایران به تجارت مشغول شد. او، با محافل سیاسی آن روز، آمد و شد داشت. پس از کودتای ۱۲۹۹ سید ضیاءالدین طباطبایی دستور دستگیری او را صادر کرد و تا پایان حکومت وی، در زندان بود. بوشهری، در سال ۱۳۲۶، در کابینه قوام‌السلطنه، وزارت پست و تلگراف و در کابینه هژیر، وزارت کشاورزی و در کابینه دکتر محمد مصدق وزارت راه را اداره می‌کرد. در اثنای جنگ جهانی دوم، از زمان تأسیس مجلس سنا تا پایان عمر عضو انتخابی آن بود. وی، در سال ۱۳۲۲ به دست نیروهای انگلیسی به اتهام ستون پنجم آلمان دستگیر و در سال ۱۳۲۴ آزاد شد. جواد بوشهری، ریاست جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی را به عهده داشت و در سال ۱۳۵۱ دار فانی را وداع گفت.

## کاظم پزشکی



کاظم پزشکی

کاظم پزشکی در سال ۱۲۹۱ شمسی در شیراز متولد شد. او، پس از گذراندن دوران دبیرستان به خدمت دولتی مشغول گردید. کاظم پزشکی، از نوجوانی به شعر علاقه داشت و شعر می‌سرود. وی، با نشریات و جراید فارس کار خود را شروع کرد و به سبب اشعار نفوذ و مقالات شیوا، به سرعت محبوبیت یافت. از جمله آثار ارزشمند او مشاعره وی با ملک‌الشعرای بهار هنگام اسارت و تبعید در زندان اصفهان است.

پس از تبعید رضاشاه، در شهریور ۱۳۲۰، علاوه بر همکاری با جراید فارس، خود به انتشار روزنامه‌ای با نام آیین فارس دست زد و با وارد شدن به صحنه سیاست و پیوستن به احزاب، در پی راه‌یابی به مجلس بود. در سال ۱۳۳۷، با تصویب قانون منع کارمندان دولتی از داشتن نشریه،

روزنامه خود را تعطیل کرد و به تهران آمد و در وزارت دارایی به کار پرداخت و در روزنامه کیهان نیز مشغول فعالیت مطبوعاتی شد و بدین ترتیب، کار خود را با ارائه اشعار و مقالات از سر گرفت و به عضویت انجمنهای ادبی کشور در آمد.

در دوره بیستم، به نمایندگی مردم لار برگزیده شد، ولی مجلس دوره بیستم عمر کوتاهی داشت و منحل گردید و او دوباره به شغل دولتی روی آورد و سمتهایی چون عضو هیئت مدیره و بازرسی دولت را به عهده گرفت. یکی از اشعار معروف او شعری است درباره کشته شدن حسنعلی منصور و اوضاع سیاسی آن روز ایران، که البته گمنام منتشر شد.

از جمله صفات بارز وی، آن بود که اشعار خود را وسیله کثرت خود نساخت. پزشکی، در سال ۱۳۶۴ درگذشت.

www.tabarestan.info

### سر لشکر ابوالحسن پورزند



سر لشکر پورزند

ابوالحسن پورزند در سال ۱۲۵۶ شمسی متولد شد. او پس از اتمام تحصیلات مقدماتی وارد مدرسه افسران ژاندارمری شد و با دریافت درجه افسری، مدتی به فرماندهی در دسته‌ها و گروهانهای مختلف پرداخت. او، در سمت افسر ژاندارم، با افراد خود در اثنای جنگ جهانی اول، برای مقابله با قوای روسیه، که به سمت قم در حرکت بودند، در شورآباد مستقر شد و شجاعانه به جنگ با نیروهای قزاق روس پرداخت و توانست مدت کوتاهی از حرکت روسها به قم جلوگیری کند و موجب خروج مهاجرین از قم شود. از رشادتهای وی در برابر روسها داستانها گفته شده است. در

کنگاور، ضمن جنگیدن با روسها به سختی مجروح گردید و برای معالجه به آلمان اعزام شد و تحت عمل جراحی قرار گرفت، ولی یک پای او اندکی کوتاه‌تر از پای دیگرش شد. مقارن با انحلال ژاندارمری و ادغام آن در ارتش، که مصادف با سال ۱۳۰۰ شمسی بود، با درجه سرهنگی وارد قشون شد و در سال ۱۳۰۲، ضمن دریافت درجه سرتیپی، فرمانده تیپ لرستان گردید. وی، در سال ۱۳۰۷، در آغاز شورش عشایر فارس، فرمانده تیپ مستقل فارس شد و فرماندار نظامی لرستان و خمسه گردید. سمتهای سرلشکر پورزند به این شرح است:

۱- حکمران لرستان، سال ۱۳۱۱.

۲- مأموریت‌های گوناگون نظامی در غرب کشور، تا سال ۱۳۲۰.

۳- فرماندهی لشکر آذربایجان، سال ۱۳۲۰.

۴- ریاست دادرسی ارتش.

۵- ریاست قورخانه.

۶- ریاست اداره اصلاح‌نژاد اسبیه.

پورزند در سال ۱۳۲۲ به درجه سرلشکری نایل شد و در شهریور همان سال از طرف قوای متفقین به جرم طرفداری از آلمان توقیف شد و به محبت یک سال زندانی بود. پس از آزادی از زندان متفقین، در سال ۱۳۲۴، فرمانده لشکر آذربایجان شد. وی به سبب حمایت روسها از حکومت پیشه‌وری، نتوانست وارد آذربایجان شود، و به تهران بازگشت. او افسری منضبط و باایمان بود و تنها با حقوق خود زندگانی می‌کرد. از مال دنیا چیزی نیندوخته بود که برای ورثه‌اش باقی بگذارد. سرانجام، در سال ۱۳۲۶، یعنی چهار سال بعد از آزاد شدن از زندان متفقین، به رحمت ایزدی پیوست.

### جهانگیر تفضلی



جهانگیر تفضلی

جهانگیر تفضلی در سال ۱۲۹۱ شمسی در مشهد چشم به جهان گشود. وی پس از پایان تحصیلات ابتدایی و متوسطه در مشهد، به تهران آمد و در سال ۱۳۱۴ در دارالمعلمین لیسانس رشته تاریخ و جغرافی گرفت و به خدمت وزارت فرهنگ در آمد. پس از پایان جنگ در شهریور ۱۳۲۰ به حریفه روزنامه‌نگاری روی آورد و با خسرو اقبال و چند تن دیگر روزنامه نبرد را منتشر کرد. پس از چند ماه، به علت تندروی توقیف گردید و به جای آن، روزنامه نبرد ما

منتشر شد که با دولت وقت مخالفت می‌کرد. جهانگیر تفضلی به اتفاق همکارش خسرو اقبال، در سال ۱۳۲۲ به جرم هواداری از حکومت نازی به دست متفقین دستگیر شد و به اراک منتقل گردید و پس از مدتی به زندان رشت اعزام شد و بعد از یک سال آزاد گردید.

پس از آزادی تغییر موضع داد و به حزب آزادی قوام السلطنه علاقه نشان داد. این موضوع باعث شد، قوام السلطنه، پس از رسیدن به سمت نخست‌وزیری گوشه چشمی به وی نشان دهد و او را همراه هیئتی به مسکو اعزام کند. تفضلی از این سفر به ایران بازنگشت و به فرانسه عزیمت کرد و چند صبحی در فرانسه اقامت گزید.

پس از سقوط کابینه قوام در خرداد ۱۳۲۷، با تلاش اشرف، هژیر به نخست‌وزیری رسید و به دستور اشرف، جهانگیر تفضلی، که اکنون امین دربار بود، به معاونت سیاسی نخست‌وزیر برگزیده شد؛ ولی پس از مدتی کوتاه از این سمت عزل شد و به سمت بازرس دولت در بانک صنعتی و معدنی منصوب شد. پس از کودتای ۱۳۲۲ نماینده زابلی در مجلس شد و با روی کار آمدن علاء به عنوان سرپرست دانشجویان به خارج اعزام گردید که بعدها سفیر کبیر ایران در یونسکو شد. پس از سقوط کابینه علاء و نخست‌وزیری مجدد وی، تفضلی به سمت وزیر مشاور و سرپرستی اداره کل تبلیغات و انتشارات انتخاب شد. با روی کار آمدن امینی، سانسور مطبوعات از ساواک گرفته شد و تحت نظر اداره تبلیغات و انتشارات و بعدها وزارت اطلاعات در آمد. وی، در این سمت، دست به اقداماتی خودخواهانه زد و اعلام کرد، حداقل نسخه‌های هر روزنامه در تهران باید روزانه ۵۰۰۰ شماره باشد، که این تصمیم تعطیلی بسیاری از روزنامه‌ها را در پی داشت. تفضلی پس از قیام ۱۵ خرداد از سمت خود استعفا داد و مدتی عضو هیئت نظارت سازمان برنامه بود. وی از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۴ سفیر کبیر ایران در کابل بود. تفضلی، در جریان تقسیم اراضی شاه، مشاور وی بود و اغلب نطقهای شاه را تهیه می‌کرد. وی سالها در اندیشه خودکشی بود و هر از گاهی به این مطلب اشاره می‌کرد و سرانجام در سال ۱۳۷۰ خودکشی کرد.



محمدرضا خلعت‌بری در بازداشتگاه متفقین

(۱۳۲۲-۱۳۲۴)

### محمدرضا خلعت‌بری

آقای محمدرضا خلعت‌بری، یکی از ۹ فرزند مرحوم فرج‌الله ساعدالممالک خلعت‌بری است. او اولین فرزند پسر خانواده بود که در سال ۱۲۷۷ شمسی در کلارآباد، پا به عرصه وجود گذاشت. تحصیلات اولیه را با سایر جوانان فامیل در همان جا، نزد ملای ده، حجت‌الاسلام بکایی، که مورد احترام و اطمینان فامیل بود، فراگرفت. سپس، پدرش او را برای ادامه تحصیل به تهران اعزام کرد و این زمانی بود که هنوز جاده امروزی شمال به تهران ساخته نشده بود و مردم به وسیله اسب و

قاطر رفت و آمد می‌کردند و تا رسیدن به تهران چندین روز در راه بودند. گرچه برخی از خویشان وی، از جمله عمه‌ها و عمویش، مرحوم علی‌اصغر خلعت‌بری، عضو ارشد وزارت امور خارجه وقت، در تهران زندگی می‌کردند، ولی پدرش، مرحوم ساعدالممالک، صلاح دید که فرزندش در منزل عمویش سکونت نگزیند و نام او را در مدرسه کالج آمریکایی آن روز تهران، که شبانه‌روزی بود، نوشت. او فقط آخر هفته به منزل عمویش می‌آمد و تعطیلی آخر هفته را نزد آنان سپری می‌کرد و عصر جمعه به خوابگاه مدرسه برمی‌گشت. او، پس از مدتی آموزش، مدرسه را ترک کرد و با توجه به شور و شوق جوانی و سرنترس و شجاعت و دلیری خاص، که در ذات او بود، به زادگاه خود در شمال باز گشت و به پدر خود صیغم الممالک خلعت‌بری (ژهری پیوست و در جنگهای داخلی<sup>۱</sup> منطقه شرکت می‌کرد و همراه اسب می‌تاخت. صیغم الممالک خلعت‌بری، فرزند همان محمدخان یاور است که مردی بسیار رشید و پهلوان و در جنگهای داخلی رشادتهای فراوانی از خود نشان داده بود، که نظیر آن کمتر دیده و شنیده شده است. به سبب دوستی و صمیمیت فراوان میان آن دو، یکی از خواهران صیغم الممالک، زن ساعدالممالک شد، که فرزندان لایق و شایسته‌ای از او متولد شدند.

سرانجام، آقای محمدرضا خلعت‌بری، قبل از آنکه به سن قانونی برای خدمت نظام وظیفه برسد، در دوره سلطنت رضاشاه به سبب اختلافی که بین پدرش، ساعدالممالک و رضاشاه در مورد املاک تنکابن (شهرسوار) و انتقال آن به وی پیش آمده بود و پدرش از انتقال سند به رضاشاه خودداری می‌کرد، اجباراً به خدمت نظام وظیفه فرا خوانده شد و شرایط دشواری برای او فراهم کردند، به نحوی که پس از مدتی بیمار شد و به علت ضعف جسمانی قبل از اتمام دوره سربازی از خدمت معاف گردید.

سرتاسر زندگانی آقای محمدرضا خلعت‌بری با فراز و نشیب فراوان همراه بوده؛ به نحوی که پس از تصرف املاک پدری ایشان در مازندران به دست رضاشاه، برای امرار معاش به خدمت دولت در آمد و در ساری، مرکز استان مازندران، در اداره طرق آن زمان (راه) به خدمت مشغول شد.

پس از تبعید رضاشاه به جزیره موریس، او به تنکابن مراجعت کرد و به رسیدگی و باز پس‌گیری املاک پدری پرداخت.

۱- جنگهای داخلی بیشتر قومی و قبیله‌ای بود که در مناطق مختلف شمال و گیلان میان ملاکین رخ می‌داد.

در ایام ورود متفقین به ایران طبق تلگراف واصله از مرکز، توسط شهربانی شهسوار بازداشت شد و پس از ۱۵ روز توقیف در معیت دو مأمور شهربانی به تهران اعزام گردید.

بعد از ۱۰ روز بازداشت در شهربانی تهران، به وسیله یک انگلیسی و به همراه عده‌ای سرباز هندی و زندانیان دیگر، از جمله آقایان نصرت‌الله صوفی، دکتر بابالیان، دکتر متین دفتری و منوچهر عدل، بر اساس لیستی که مأموران در دست داشتند، به مکانی نامعلوم منتقل شدند و همگی در زیرزمین ساختمانی زندانی گردیدند.

پس از مدتی، همگی آنها را با ترن به مکان نامعلومی بردند که بعد از رسیدن ترن به مقصد، معلوم شد آنجا سلطان‌آباد (اراک امروزی) است. متفقین زندانیان را در چادر نگهداری می‌کردند که با سرد شدن هوا اجباراً جای آنها را تغییر دادند و به کاراژی که محل سکونت سربازان انگلیسی در اراک بود بردند. پس از چند ماه سی نفر از زندانیان را به سها سپردند و آنان نیز این افراد را با سرگردی که از تهران جهت تحویل گرفتن آنها آمده بود، به همراه دکتر متین دفتری، سرلشکر پورزند، سپهد آقاولی، سرتیپ انصاری، جهانگیر تفضلی، عبدالصمد فقیه، حسین نیوندی، مهدی قاسم‌زاده، موسی تیموری و سرتیپ روح‌الله خان، با ترن به تهران اعزام داشتند. در تهران دو نفر دیگر به نامهای آقایان احمد شاملو شاعر نوپرداز و سید قریش خراسانی به جمع آنها پیوستند و همگی در زندان شهربانی تهران در بازداشت به سر می‌بردند. پس از ۱۵ روز، تمامی بازداشت‌شدگان به سرپرستی سرهنگ حسن نجفی به رشت اعزام گشتند و بعد از یک هفته تحویل مأموران نظامی روسیه شدند و مدت ده ماه تحت نظر آنها زندانی بودند و بارها و بارها وقت و بی‌وقت حتی نیمه‌شب آنها را از خواب بیدار می‌کردند و تحت بازجوییهای متعدد قرار می‌دادند، به نحوی که حتی یک بار بر اثر اعتراض آقای خلعت‌بری او را به مدت ۴۰ روز در ساختمانی خارج از شهر اراک زندانی کردند که خود شرح جداگانه‌ای دارد. سرانجام با فروکش کردن آتش جنگ همگی زندانیان به تهران اعزام شدند و در بیمارستان ۵۰۰ تختخوابی آن روز (بیمارستان امام خمینی) تا سال ۱۳۲۴ زندانی متفقین بودند. از آنجا که گناه هیچ یک از این زندانیان که هر کدام شخصیتی ملی به شمار می‌آمدند چیزی جز وطن‌پرستی نبود و بدون کوچکترین دلیلی زندانی شده بودند، پس از این همه زجر و ناراحتی که به آنها وارد ساختند، بالاخره با پایان گرفتن جنگ در سال ۱۳۲۴ و ایجاد آرامش نسبی مجبور به آزاد کردن آنها شدند.

دولت وقت برای سپاس از این مردان وطن پرست غیور و نیک اندیش که بی گناه در سرزمین خود مدت زمانی طولانی زندانی اجانب شده و متحمل انواع ناراحتیهای روحی، جسمی و خسارتهای مالی گردیده بودند، تصویب کرد تمامی حقوق آنها را در دوران بازداشت، که معادل یک سال و نیم حقوق آنان بود، پرداخت شود تا شاید با این کار از آنها به نوعی دلجویی شده باشد، ولی متأسفانه به افرادی که مشاغل آزاد داشتند چیزی پرداخت نشد و سرمایه یک عمر تلاش و زحمات آنها از بین رفت.

آقای محمدرضا خلعت بری دوران بعد از آزادی از زندان متفقین را دور از هیاهو به آرامی می گذراند و هرگز جز یک بار، به سیاست روی نیاورد. در این دوره دوست قدیمش سپهبد محمد شاه بختی طی نامه دوستانه ای مطالب ارزنده ای در پانچ نامه وی نوشت و توصیه هایی نمود که اصل نامه در زیر کلیشه گردیده است. او به کلارآباد، منطقه آب انبار اجدادش، بازگشت و با تتمه انرژی که در خود سراغ داشت، به کار کشاورزی و احداث باغ چای و مرکبات پرداخت و بدین وسیله خود را سرگرم ساخت؛ اما در دوران کهولت، وقت خود را بیشتر صرف مطالعه و نوشتن می کرد که از میان آنها، غیر از اشعار چاپ شده او در مدح حضرت مولی، می توان به تاریخ خاندان خلعت بری که در ۲۵ آبان ماه ۱۳۵۴ چاپ شد، اشاره کرد.

### نامه سپهبد شاه بختی



سپهبد شاه بختی

گرامی دوست سلامت باشی امید است دلت خوش و لب خندان باشد در چندی قبل جواب نامه ام از جنابعالی رسید از چگونگی حالت مسبوق شدم شاید هم در این حدفاصل بطهران تشریف آورده فرصت ملاقات با من دست نداده است مراجعت فرمودی گرفتاری ها بقدری زیاد است برای دوستان جای گله باقی نمی گذارد.

منظور من از مبادله نامه حفظ همان مودت دیرین است زیرا اگر دوستان قدیم را آدم نداشته باشد و یا از دست بدهد (ناخوانا) می گردد برای اینکه از مردمان نوارسته مطلقاً تسکین خاطر و اعتماد نیست از اولاد گرفته تا نوکر چندین ساله صداقت و امانت و اطمینان نمانده است همه و همه کس را

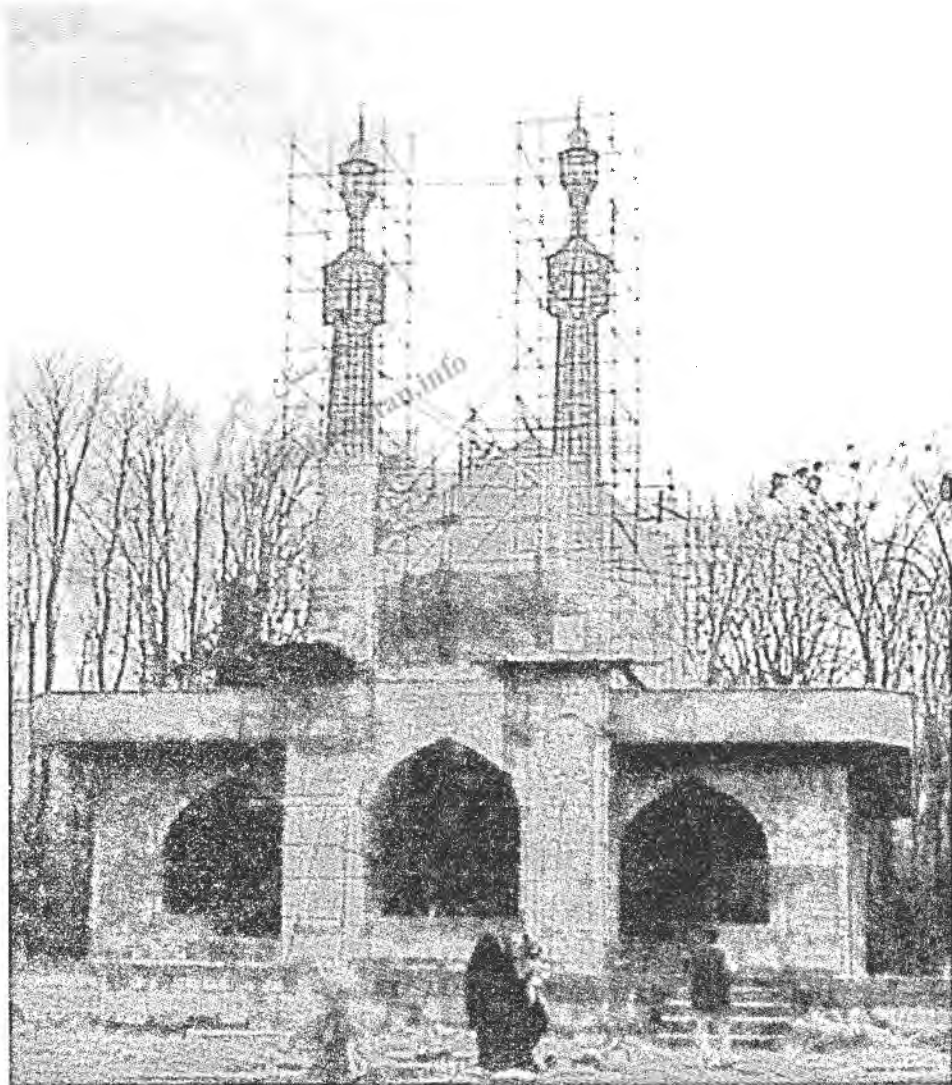
برای استفاده مادی می‌خواهند برای رسیدن این منظور مرگ شخص مورد نظر را آرزو می‌کنند تا زودتر به هدف خود برسند.

باری امیدوارم رضایت خاطر در کارهایت داشته باشی گرچه مشکل است در محیط امروزه خاطری راحتی وجود داشته باشد با هرکس روبرو می‌شوی کالای غصه و اندوه از سینه خودش بیرون می‌ریزد و ملال خاطر آدمرا زیاد می‌کند، در حیرتم که عاقبت این کار چون شود لابد از اخبار رادیو و روزنامه‌جات استفاده می‌فرمائی دنبال دارد برنامه انقلاب را اجرا می‌کنند آنوقت دم از صلح می‌زنند مال خود ما هم با صرف وقت مرا اشغال کرده است مانند تعزیه‌گردانهای دهات همه روزه در چند منبر بالا رفته نوحه می‌خواند از این راه مردمرا سرگرم می‌کنند. جنابعالی مطالب را به انتخابت گذشته روی کاغذ آورده بودی مطلقاً قابل قبول اینجانب نیست اغفالت کردی و دروغ بشما گفتند ناجوانمردی کردند همانهایکه موثر بودند و وعده مساعدت داده بودند مطلقاً با رسیدن آنها برای همیشه خودت بچاه آویزان مکن فرماندار بدون دستور جرات نمی‌کند سرباز و یا ژاندارم بمحل بیاورد دخالت در امر انتخابات می‌کند اول مدرک گرفته و بعداً دخالت انتظامی کرده است به نفع اشخاص خوبی جنابعالی هم از حد بیرون است حتی طرفداران خودت هم بشما خیانت کردند والا محال است امروزه کسی بخواهد خدمتی بکسی بکند بترسد و نکند امروزه ترس در وجود کسی نیست مگر بخواهد نکند کاریرا و ترس را برای خودش وسیله بتراشد اینهایکه دور جنابعالی جمع بودند برای استفاده شخص خودشان نه بنفع شما از حالا باید مگسانرا از دور خودت برانی بار دیگر بشما نزدیک نشوند اگر در خاطر داشته باشی در دفعه اول ملاقاتم آمدی و فرمودی دکتر اقبال و فلانکس بمن قول دادند و شخص اول هم فلانکس رعیت خودش را اظهار داشته است گفتم مطمئن نباش برو صحبت کن بعدش شما را ندیدم تا در مجلس سنا آن مذاکرات بمیان آمد و بعداً هم حقیقت گفته و نظر من ثابت شد باری هر پیش آمدی یک تجربه‌ئی بدست می‌آید از تجربه‌ات استفاده کن.

با تجدید مودت

شاه‌بختی ۴/۷/۴۰





امامزاده سید عبدالوفاى کلارآباد در حال تعمیر، ۱۳۸۴

## سرلشکر محمود دولو



سرلشکر محمد دولو

محمود دولو در سال ۱۲۷۸ شمسی به دنیا آمد. وی، در سال ۱۲۹۹، در سن ۲۱ سالگی وارد ارتش گردید و پس از طی دوره‌های مختلف نظامی در شهریور ماه ۱۳۲۰ به فرماندهی هنگ خراسان برگزیده شد و در شهریور ماه ۱۳۲۲ به دست نیروهای متفقین دستگیر شد و به مدت دو سال زندانی بود. از خصوصیات اخلاقی او حسن خلق و صداقت در گفتار بود. پس از آزادی از زندان متفقین، ضمن گرفتن درجه سرتیپی در مشاغل زیر خدمت پرداخت.

- ۱- فرماندهی تیپ کرمان
  - ۲- فرماندهی پادگان شمال
  - ۳- فرماندهی لشکر تبریز
  - ۴- فرماندهی گارد مسلح گمرک
  - ۵- فرماندار نظامی تهران
  - ۶- ریاست موتوری ارتش
  - ۷- فرماندهی لشکر اصفهان
  - ۸- ریاست اداره ذخایر ارتش
  - ۹- شهردار تهران در سال ۱۳۳۶ به مدت یک سال
- او افسری با انضباط و متکی به مردم بود و در طول زندگیش ثروتی نیندوخت.

## سپهبد رضا زاهدی

رضا زاهدی در سال ۱۲۹۵ شمسی در مشهد متولد شد. وی، تحصیلات ابتدایی و بخشی از دبیرستان را در مشهد گذراند و تحصیلات دبیرستانی خود را در تهران ادامه داد. پس از گرفتن دیپلم در سال ۱۳۱۴ به دانشکده افسری رفت و تحصیلات خود را در رشته سوارنظام به پایان رساند. وی در سال ۱۳۲۶ پس از رسیدن به درجه سرگردی به دژبان مرکز متقل گردید و پس از چندی مسئولیت گارد مجلس شورای ملی به وی واگذار شد. او در دوران نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق همین سمت را داشت. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به نخست‌وزیری منتقل شد و سمت رئیس گارد محافظان نخست‌وزیری را به عهده گرفت. در همین دوران دوره دانشگاه جنگ و فرماندهی ستاد را نیز طی کرد. ضمناً در چند دوره نظامی مختلف در امریکا، دوره زرهی را گذارند. پس از بازگشت به ایران ریاست ستاد دژبان کشور را پذیرفت. پس از رسیدن به درجه

سرتیپی در سال ۱۳۳۹ فرمانده مرکز پیاده شیراز گردید. در سال ۱۳۴۲ با دریافت درجه سرلشکری فرمانده لشکر خوزستان شد. با ارتقاء به درجه سپهبدی به تهران منتقل شد و سمت معاونت ارتش مرکز را به عهده گرفت. پس از بازنشستگی به ریاست انتظامات مناطق رشت منصوب شد و در سال ۱۳۷۶ درگذشت. او از جمله کسانی بود که از شهریور ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۴ در اسارت متفقین به سر برد.

### سیف‌الله‌خان اردلان



سیف‌الله‌خان اردلان

سیف‌الله‌خان اردلان ملقب به مظفرالسلطنه در تاریخ ۱۲۷۸ در شهرستان سقز از پدری مقتدر به نام سیف‌الدین‌خان و مادری متشخص به نام شکوفه خانم متولد شد. در ۱۶ سالگی پدر بزرگوارش را از دست داد. وی به دست ترکان عثمانی در ۴۲ سالگی در مراغه تیرباران شد. مسئولیت خانواده به عهده ایشان واگذار گردید.

در جنگ جهانی اول به دست انگلیسیها، یا به عبارتی، متفقین

بازداشت شد و شش ماه در اراک در بازداشت به سر می‌برد. وی از دوستان صمیمی دکتر مصدق و از اعضای برجسته جبهه ملی بود و در پاییز ۱۳۵۲ در زادگاهش سقز دیده از جهان فرو بست. **یادش گرامی باد**

### فضل‌الله زاهدی



سپهبد فضل‌الله زاهدی

سپهبد فضل‌الله زاهدی حدود چهل سال از چهره‌های معروف نظامی و سیاسی ایران بود و در جنگهای داخلی بسیاری شرکت داشت و سمتهایی چون حکمران نظامی، فرمانده تیپ در خوزستان و گیلان، رئیس شهربانی، رئیس ژاندارمری، سناتور، وزیر و بالاخره نخست‌وزیری را در اختیار داشت. وی عامل تعیین‌کننده کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود و در عقد قرارداد کنسرسیوم نقش به‌سزایی ایفا کرد.

فضل‌الله زاهدی فرزند نصرالله‌خان بصیر دیوان همدانی پیشکار امیرافخم مالک بزرگ و متنفذ همدان است. وی در سال ۱۲۷۲ خورشیدی در همدان متولد شد و همانجا رشد نمود. قبل از پایان جنگ اول جهانی یک ژنرال انگلیسی به نام دانسترویل ظاهراً برای سفر به باکو وارد همدان می‌شود اما در ساختمان بانک انگلیس در همدان مسکن گزیده و پس از مدتی اقامت با جمعی از خوانین با نفوذ منطقه، از جمله امیرافخم، طرح دوستی افکنده و پس از ملاقاتهای متعددی با آنان، پیشنهاد تشکیل چند گردان پیاده و سواره از نیروهای محلی را برای امنیت راهها ارائه می‌دهد و با کسب توافق آنان به این امر اقدام می‌ورزد. فضل‌الله زاهدی نیز به این نیرو می‌پیوندد و به علت برخورداری بودن از آموزش کامل نظامی و تیراندازی به فرماندهی یکی از گردانها نائل می‌شود. پس از خارج شدن دانستر از ایران، این نیروها از هم پاشیده و افراد آن از جمله فضل‌الله زاهدی به نیروی قزاق می‌پیوندند. رضاشاه که در زمان فرماندهی استرآباد همدان با پدر وی آشنا شده بود، وی را به مدرسه افسری فرستاد. او در سال ۱۲۹۳ به ستوان سومی نایل شد و بعدها بسیار سریع درجات نظامی را طی کرد. بدین ترتیب، در سال ۱۳۰۰، درجه سرتیپی را به دست آورد و فرمانده قوای سرکوب سمیتقو شد که پس از کشته شدن سمیتقو عالی‌ترین نشان را کسب کرد. در سال ۱۳۰۳، رضاشاه، وی را با سمت فرماندهی کل، به خوزستان فرستاد تا به غائله خوزستان خاتمه دهد. وی در یک میهمانی در کشتی، شیخ خزعل و پسرانش را دستگیر کرد و به تهران فرستاد. کمی بعد فرمانده تیپ مستقل شمال و فارس گردید، اما چون در این ایام بیشتر به تفریح و کمتر به مسئولیت خود می‌پرداخت، از سمت خود عزل شد و با



از راست: اردشیر زاهدی، خسرو قشقایی، سرلشکر زاهدی، هرمز پیرنیا

خلع درجه به تهران احضار گشت. او، پس از چندی، به ریاست شهربانی تهران منصوب شد. در این سمت نیز، چون یکی از زندانیان فرار کرده بود، به دستور رضاشاه پاگونیهای او را کردند و وی را به زندان شهربانی انتقال دادند. پس از آزادی، تا شهریور ۱۳۲۰، ریاست باشگاه افسران را به عهده داشت. پس از آن به مدت سه ماه به ریاست ژاندارمری کل کشور منصوب شد. سپس با درجه سرلشکری به فرماندهی لشکر اصفهان منصوب گردید. زاهدی که با نیروهای آلمان هیتلری همکاری تنگاتنگی داشت، در سال ۱۳۲۲ به دست نیروهای انگلیسی دستگیر شد و به فلسطین تبعید گردید و تا سال ۱۳۲۴ در تبعید به سر می برد؛ اما پس از آزادی و بازگشت به ایران، به ریاست اداره بازرسی منصوب شد. با به قدرت رسیدن رضاشاه، با سمت رئیس ستاد، بازنشسته شد؛ اما در سال ۱۳۲۸ دوباره به خدمت فراخوانده شد و به ریاست شهربانی منصوب گردید. پس از انتخابات دوره شانزدهم مجلس شورای ملی وی سناتور انتصابی همدان شد و در سال ۱۳۳۰ در کابینه علاء و سپس دکتر مصدق وزیر کشور شد؛ اما از آنجا که با مبارزات ملی همسو نبود مجبور به استعفا شد. او در قتل سرتیپ افشار طوس، رئیس شهربانی حکومت دکتر مصدق، دست داشت. از این رو، بازپرس نظامی وی را احضار کرد. ولی او به مجلس پناه برد و در آنجا متحصن شد. آیت الله کاشانی که در این زمان با حکومت مصدق مخالف بود با زاهدی در مجلس ملاقات نمود و سرانجام در خارج ساختن وی از مجلس مساعدت کرد.

زاهدی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نخست وزیر شد. از اقدامات ناشایست او محاکمه دکتر محمد مصدق و عده ای از یاران اوست. هنگام دستگیری مرحوم دکتر حسین فاطمی، وزیر امور خارجه دکتر مصدق، با تحریک او، یکی از فرومایه ترین افراد آن دوره به نام شعبان جعفری (شعبان بی مخ)، که نوکری خود را ثابت کرده بود، وی را با ضربات متعدد چاقو زخمی کرد که این کار منجر به ناتوانی وی شد و سرانجام، در حالی که از شدت تب قادر به ایستادن نبود اعدام گردید. با انعقاد قرارداد کنسرسیوم، قدرت زاهدی بالا گرفت و حاکمی خودکامه شد. با تغییر سیاست امریکا در جهان و به قدرت رسیدن شاه، وی از نخست وزیری عزل شد و به عنوان سفیر سیار ایران در اروپا در کشور سوئیس مستقر شد و سرانجام در سال ۱۳۴۳ در سوئیس در گذشت. جنازه وی بنا به وصیتش به ایران حمل و در آرامگاه اختصاصی در امامزاده عبدالله دفن گردید.

### دکتر محمد سجادی



محمد سجادی یکی دیگر از شخصیت‌های بازداشت شده متفقین در ایران بود. او از رجال سیاسی کاملاً شناخته شده‌ای بود که به مقامات کشوری بالایی دست یافت، به طوری که در سالهای ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۰ وزیر راه، از ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۲ شهردار تهران و از ۱۳۲۲ مدیر عامل بانک رهنی شد.

همچنین در سالهای زیر به ترتیب، ۱۳۲۶-۱۳۲۷ وزیر اقتصادی ملی، ۱۳۲۷ وزیر فرهنگ، ۱۳۲۷ وزیر راه، ۱۳۲۷-۱۳۲۹

وزیر دادگستری، ۱۳۲۹ وزیر ...، ۱۳۳۲-۱۳۳۳ وزیر مشاور،

۱۳۳۴-۱۳۳۵ وزیر دارایی، ۱۳۴۰-۱۳۲۹ مشاور وزیر و معاون

نخست‌وزیر گردید. او نماینده انتخابی مجلس سنا از تهران در دوره چهارم شد و نیز نماینده انتصابی تهران در دوره‌های دوم، سوم، پنجم، ششم و هفتم مجلس سنا بود. ضمناً در سال ۱۳۵۷ به ریاست مجلس سنا و عضو شورای سلطنتی برگزیده شد. در خلال سالهای خدمتگزاری و اشتغال، صادقانه به خدمت مشغول بود تا اینکه در سال ۱۳۲۲ به دست نیروهای انگلیس بازداشت شد و به زندان اراک اعزام گردید و پس از چندی، سرانجام با دیگر بازداشت‌شدگان آزاد شد.

### احمد شاملو



احمد شاملو در پاییز سال ۱۳۰۴ در تهران در یکی از خانه‌های قدیمی خیابان صفی‌علیشاه به دنیا آمد. وی مادری فداکار و پدری نظامی و مستبد داشت که از بازمانده‌های شاملوهای عهد محمود افغان بود.

وی مردی عصبی، انعطاف‌ناپذیر، بی‌آرام و قرار و روحیه‌ای کاملاً نظامی داشت. در نتیجه، تا بازنشستگی، اغلب در نقاط بد آب‌وهوا و جاهای پردردسر خدمت می‌کرد. از این‌رو، شاملوی پسر،

در این شهر و آن شهر مشغول تحصیل بود و کلاس چهارم را در یکی از دبستانهای مشهد گذاراند.

آن‌طور که خودش می‌گفت کودکیش سرشار از پریشانی و انتظار بوده و کسی را نداشته است که راه و چاه را نشانش بدهد. در نتیجه سالهای کودکیش بیهوده تلف شده است.

آرزو داشت آهنگساز از آب در آید؛ اما فقر مادی و فرهنگی خانواده، این موضوع را ناممکن می‌ساخت. علاقه‌مندی وی به موزیک از صدای مشق پیانوی دو دختر ارمنی که همکلاس او بودند، سرچشمه می‌گیرد که آتشی در وجود وی افکند و زندگی او را زیرو رو کرد. شاید فراهم نشدن بستر آهنگسازی موجبات شاعری او را فراهم ساخته باشد؛ چه، خود می‌گوید شعر برداشتهایی از زندگی نیست، بلکه یکسره خود زندگی است. خواننده یک شعر، صادقانه و روراست با برشی از زندگی شاعر و بخشی از افکار و معضلات او روبه‌رو می‌شود.

سال ششم متوسطه را در یکی از دبیرستانهای زاهدان به پایان برد. او نویسندگی را بسیار زود شروع کرد و با استعداد ذاتی‌ای که داشت نوشته‌هایش مورد توجه مسئولان دبیرستان قرار می‌گرفت و در سر صف برای سایر شاگردان دبیرستان خوانده می‌شد.

در اثنای جنگ جهانی دوم، پس از خروج رضاشاه از کشور، شاملو در حالی که پانزده سال بیشتر نداشت، با این اعتقاد که عامل بدبختیهای ایران، روسیه و انگلیس‌اند، ناخودآگاه وارد جریان ضد متفقین گردید و به دست متفقین دستگیر شد و به زندان رشت فرستاده شد. از خاطرات او در زندانهای اراک و تهران اطلاع مستندی در دست نیست؛ ولی یقیناً جزو آخرین آزادشدگان در مرداد ۱۳۲۴ است.

شاملو، نویسنده، شاعر، روزنامه‌نگار و پژوهشگر ادبی بود. آثار ارزشمندی از خود باقی گذاشت. این شاعر با احساس، به علت بیماری دیابت در دوم مرداد ماده سال ۱۳۷۹ در سن ۷۵ سالگی در بیمارستان ایرانمهر تهران چشم از جهان فرو بست. روانش شاد و یادش گرامی باد. پس از درگذشت شاملو، مطبوعات کشور و اهل قلم مطالب بسیاری درباره او، آثار و سبکش نگاشتند و ضمن معرفی بیشتر او به جامعه ادب یاد او را گرامی داشتند، که به یکی از آنها اشاره می‌کنیم.

## شاعر باغها و آینه‌ها، احمد شاملو، درگذشت

## روزنامه بهار

به گزارش خبرنگار بهار، احمد شاملو، که طی دهه گذشته به دلیل بیماریهای پی‌درپی، از محافل ادبی کناره گرفته بود، به رغم ضعف جسمانی، قطع عضو و بحرانی ناشی از بیماری قند، همچنان به فعالیت ادبی مشغول بود.

از او، جدای از فرهنگ عظیم کتاب کوچه و مقالات متعدد در حوزه ادبیات و فعالیت مطبوعاتی، گنجینه‌ای از شعر و داستان به یادگار مانده است: ۱۷ مجموعه شعر از جمله هوای تازه، مدایح بی‌صله و آیدا در آینه و نیز ترجمه نه مجموعه شعر از شاعران خارجی از جمله همچون کوچه‌ای بی‌انتهای هائیکو، دو مجموعه داستان از جمله زیر خیمه گرفته شب و زن پشت در مفرغی، ۲۱ ترجمه از شعر و داستانهای خارجی از جمله پابره‌نه‌ها، نوشته زاهاریا استانکو، شهریار کوچولو و افسانه‌های هفتاد و دو ملت، ترجمه هفت نمایشنامه از جمله عروسی خون نوشته فدريكو گارسيا لورکا، تصحيح اشعار حافظ، نظامی گنجوی و برخی از رباعیات خیام و دو بیت‌های باباطاهر، ۱۱ کتاب شعر و داستان برای کودکان از جمله قصه دخترای ننه دریا، خروس زری، پیرهن پری و پریا که بسیاری از آنها ریشه در ادبیات فولکلور داشتند، همراه با مجموعه‌ای از سروده‌های وی که به‌صورت کاست با صدای او در بازار موجود است و مورد استقبال علاقه‌مندان قرار گرفته است.

نقطه ضعف شاملو در اظهار نظر نابخردانه وی در مورد حماسه‌سرای ملی ایران و کاوه آهنگر، نماد مبارزات آزادیبخش ملی است، که شاملو وی را شعبان بی‌مخ زمان و نماینده فئودالها و ضحاک را منجی محرومان می‌خواند. این مطلب را به حساب ناآگاهی او از مقوله فئودالیسم در ایران می‌گذاریم. البته لازم به یادآوری است که اصولاً حکومت فئودالیسم در ایران هیچگاه وجود نداشته و سیستم حکومتی فئودالیسم و سیستم حاکم در ایران کاملاً متفاوت بوده است چه در حکومت فئودالیسم اگر فئودالی مورد غضب شاه قرار می‌گرفت از سمت دولتی عزل، تبعید یا اعدام می‌گشت و سرزمین تحت سلطه او به وراثت واگذار می‌شد، در صورتی که ایران، حتی تا زمان ناصرالدین‌شاه، ملک مطلق شاه بود و وی می‌توانست فردی را از عرش به فرش فرود آورد

یا از فرش به عرش برساند و در یک لحظه از هستی ساقط کند، همان طور که در مورد امیرکبیر چنین کرد.

از آن گذشته، اسطوره‌ها قابل بررسی نیستند و از انقلابی‌ترین افراد نیز شنیده نشده است که به اسطوره خود توهین کنند. آیا تا به حال یک یونانی به هرکول یا یک آلمانی به زیگفرید این چنین لجن‌پراکنی کرده است که شاملو دومی باشد؟

به هر حال این قسمت را با قطعه شعر (مرغ دریا) به پایان می‌بریم.

(مرغ دریا)

خوابید آفتاب و جهان خوابید

از برج فار، مرغک دریا، باز

چون مادری به مرگ پسر، نالید

تبرستان  
www.tabarestan.info

گرید به زیر چادر شب، خسته

دریا به مرگ بخت من، آهسته

سرکرده باد سرد، شب آرام است.

از تیره آب - در افق تاریک -

با قارقار وحشی اردک‌ها

آهنگ شب به گوش من آید؛ لیک

در ظلمت عبوس لطیف شب

من در پی نوای گمی هستم

زین‌رو، به ساحلی که غم‌افزای است

از نغمه‌های دیگر سرمستم...

می‌گیرم ز زمزمه تو، دل

دریا! خموش باش دگر!

دریا؛

با نوحه‌های زیر لبی، امشب  
خون می‌کنی مرا به جگر...

دریا؛

خاموش باش! من ز تو بیزارم  
وز آه‌های سرد شبانگاهت  
وز حمله‌های موج کف آلودت  
وز موجهای تیره جانکاهت...  
ای دیده دریده سحر سحر؛  
شب‌های ممتد گشته دم کرده،  
ارواح دورمانده مغرور و غرور  
با جنه کبود ورم کرده  
بر سطح موج‌دار تو می‌رقصند...  
با ناله‌های مرغ حزین شب  
این رقص مرگ، وحشی و جان‌فرساست  
از لرزه‌های خسته این ارواح  
عصیان و سرکشی و غضب پیداست

ناشادمان به شادی محکومند  
ببزار و بی‌اراده و رُخ در هم  
یکریز می‌کشند ز دل فریاد  
یکریز می‌زنند دو کف بر هم.  
لیکن ز چشم، نفرتشان پیداست  
از نغمه‌هایشان غم کین ریزد  
رقص و نشاطشان همه در خاطر  
جای طرب، عذاب برانگیزد.  
با چهره‌های گریان می‌خندند،  
وین خنده‌های شکلک نابینا

بر چهره‌های ماتمشان نقش است  
چون چهره جذامی، وحشت‌زا  
خندید مسخ گشته و گیج و منگ،  
مانند مادری که به امرِ خان  
بر نعش چاک چاک پسر خندد  
ساید - ولی به دندان‌ها دندان!

تبرستان  
خاموش باش، مرغک دریایی  
بگذار در سکوت بماند شب  
بگذار در سکوت بمیرد شب  
بگذار در سکوت سرآید شب.

بگذار در سکوت به گوش آید  
در نور رنگ رفته و سرد ماه  
فریادهای ذلکه محبوسان  
از محبس سیاه.....  
خاموش باش، مرغ! دمی بگذار  
امواج سرگردان شده را- بر آب،  
کین خفتگان مُرده، مگر روزی  
فریادشان بر آورد از خواب

خاموش باش، مرغک دریایی!  
بگذار در سکوت بماند شب  
بگذار در سکوت بجنبد موج  
شاید که در سکوت سرآید تب!

خاموش شو، خموش؛ که در ظلمت  
اجساد رفته رفته به جان آیند  
وندر سکوت مدهش زشت و شوم

کم کم ز رنجها به زبان آیند.

بگذار تا ز نور سیاه شب  
شمشیرهای آخته ندرخشد  
خاموش شو! که در دل خاموشی  
آوازشان سرور به دل بخشد.

خاموش باش، مرغک دریایی!  
بگذار در سکوت بجنبید مرگ.....

۱۳۲۷/۶/۲۱

تبرستان  
www.tabarestan.info

### جعفر شریف امامی



جعفر شریف امامی

جعفر شریف امامی در ۱۷ شهریور ۱۲۸۹ شمسی در تهران متولد شد. پدر او حاج محمد حسین نظام الاسلام معلم بود. تحصیلات ابتدایی را در دبستان شرف گذراند. با ورود به مدرسه آلمانی، تحصیلات متوسطه را در زمینه فنی به پایان رسانید و به همراه عده‌ای از دانشجویان منتخب دولتی جهت ادامه تحصیل و آشنایی بیشتر در رشته راه‌آهن به آلمان اعزام گردید. پس از گذراندن این دوره، در سال

۱۳۰۹ به ایران بازگشت و در راه‌آهن مشغول خدمت شد. چند سال بعد، مجدداً با حمایت وزارت راه، برای تکمیل تحصیلات و آشنایی با فناوری آن زمان به سوئد فرستاده شد و پس از بازگشت به ایران و ادامه خدمت در راه‌آهن مدارج ترقی را به سرعت طی کرد.

جعفر شریف امامی لژ فراماسون را در ایران تشکیل داد و پس از کودتای ۱۳۳۲ رئیس لژ فراماسون آلمان گردید و سرانجام با حذف لژهای آلمانی، انگلیسی و فرانسوی رئیس فراماسونهای ایران شد. بسیاری از افراد از طبقات گوناگون عضو این لژ بودند. وی به دلیل حمایت‌های دستگاه در حدود ۲۵ سال در سمت‌های گوناگون، از جمله نیابت تولیت بنیاد پهلوی، رئیس اتاق بازرگانی، صنایع و معادن ایران، رئیس مجلس سنا مدیر عامل سازمان برنامه، وزیر راه،

عضو شورای عالی سازمان برنامه و سرانجام نخست‌وزیر دولت شاهنشاهی به ایفای نقش پرداخت.

دور دوم نخست‌وزیری وی کوتاه بود و بیش از دو ماه طول نکشید و با شروع انقلاب اسلامی در بهمن ماه ۱۳۵۷، پس از استعفا از ایران خارج شد و در شهر نیویورک اقامت گزید و سرانجام در ۲۶ خرداد سال ۱۳۷۷، حدود ۲۰ سال پس از انقلاب، در سن ۸۸ سالگی درگذشت و در گورستان کنسیگو به خاک سپرده شد.

او در مدرسه براندن‌بورگ (Brandenburger) که ویژه آموزش راه‌آهن بود، به مدت ۱۸ ماه تحصیل کرد. در مهر ماه ۱۳۳۲ برابر سپتامبر - اکتبر ۱۹۴۳ جعفر شریف امامی به جرم آلمان‌دوستی به دست سرتیپ عبدالله سیف رئیس شهربانی کل کشور بازداشت شد و در یکی از اتاقهای شهربانی زندانی گردید.

پس از چند روز او را تحویل انگلیسیها دادند که در یکی از اتاقهای زیرزمین کارخانه چیت‌سازی تهران که در اختیار قوای انگلستان بود زندانی شد. پس از چند بار بازپرسی، سرانجام او را تحویل امریکاییها در امیرآباد دادند و پس از چندی او به همراه سرهنگ صادق فروهر، یکی دیگر از زندانیها، با قطار به اراک فرستاده شد و در اردوگاهی که دور آن سیم خاردار کشیده بودند و شدیداً نگهبانی می‌شد به سایر بازداشت‌شدگان پیوست.

بعد از مدتی، عده‌ای از بازداشت‌شدگان به روسها تحویل داده شدند و به رشت اعزام گردیدند. شریف امامی نیز جزو آنان بود که از اراک به تهران اعزام شد و در بیمارستان پانصد تختخواهی، که فعالیت درمانی نداشت و برای بازداشت متفقین در نظر گرفته شده بود در یکی از اتاقها زندانی گردید. سرانجام پس از یک سال و پنج روز آزاد شد.

از آنجا که شریف امامی تشکیلات فراماسونری را در ایران پایه‌گذاری کرده بود، می‌پنداشت، عضویت در فراماسون خیانت نبوده، بلکه وفاداری به مملکت است؛ چه، خود او از سال ۱۳۴۰ عضو فراماسونری در لژ آلمان بود و کوشش بسیاری کرد که فراماسونهای ایران در شمار لژهای بزرگ جهان درآیند و به طور مستقل عمل کنند؛ ولی در این راه موفق نشد، زیرا متمرکز کردن حدود ۱۸ لژ تحت عنوان «چتر لژ بزرگ ایران» با وجود افراد با نفوذ کار ساده‌ای نبود.

هنگامی که در راه آهن جنوب در اهواز فعالیت می کرد طی مکاتبه‌ای با یک مؤسسه آلمانی گذراندن یک دوره مهندسی الکتریک را به صورت مکاتبه‌ای تقاضا کرد و به کمک چند نفر آلمانی ساکن اهواز که در زمینه مهندس برق تحصیلات آکادمیک داشتند، توانست، مشکلات علمی خود را بر طرف سازد. بدین ترتیب توانست مقدمات ریاضی فیزیک را که مربوط به دوره برق بود فرا گیرد و در مدرسه‌ای آلمانی که دوره‌اش سه سال بود به تحصیل بپردازد و آن را به پایان برساند. سرانجام در سال ۱۳۱۶ به ایران بازگشت و مجدداً خدمت در راه آهن را از سر گرفت.

وی در شهریور ۱۳۵۷ پس از کناره‌گیری جمشید آموزگار از سمت نخست‌وزیری، از طرف شاه به نخست‌وزیری انتخاب شد و چند روز بعد از پذیرش این پست، در هفدهم شهریور ماه در تهران و چند جای دیگر حکومت نظامی اعلام کرد، ولی نتوانست راه به جایی ببرد. سرانجام در ۱۴ آبان ۱۳۵۷ از نخست‌وزیری استعفا داد و در نیمه دوم بهمن ماه ۱۳۵۷ تهران را ترک کرد. از او دو دختر و یک پسر به جای مانده است.

در مورد شخصیت آقای جعفر شریف امامی سخن بسیار گفته شده است. از این‌رو، بدون هیچ‌گونه دخل و تصرف در ضبط شفاهی خاطرات ایشان که آقای حبیب لاجوردی در سال ۱۳۶۲ در شهر نیویورک امریکا آن را انجام داده می‌پردازیم تا ضمن آگاهی کامل از نحوه بازداشت ایشان توسط متفقین به پاره‌ای از ابهامات در این خصوص نیز پایان داده شود.

### بازداشت شریف امامی به دست متفقین

... مشغول کار بودم که پیشخدمت آمد گفت که یک سرگرد شهربانی با شما کار دارد. گفتم که بگویند بیاید تو. آمد تو. گفتم «بفرمایید». گفت، «نه. خدمت شما هستم». بعد گفتم «چه فرمایشی دارید؟» گفت، «آقای رئیس شهربانی (سرتیپ سیف<sup>۱</sup> بود آن وقت) خواهش کردند که شما یک دقیقه بیاوید به دفتر ایشان کاری با شما دارند. مرا بدین منظور فرستادند که پیغام را برسانم».

دو روز بعدش قرار بود اعلیحضرت بروند به سمنان و بعد بروند به مشهد. با راه آهن می‌رفتند تا سمنان و از آنجا با اتومبیل می‌رفتند به مشهد. البته ما برای ترتیب و تهیه مسافرت باید

۱- سرتیپ عبدالله سیف، کفیل شهربانی کل کشور (۱۳۲۲-۱۳۲۳) و رئیس شهربانی کل کشور (۱۳۲۳).

کارهایی می‌کردیم. بعد هم مشکلاتی بود در قسمت روسها و (بایستی) اقدام کنیم که آنها یک وقتی اشکالی نکنند. لذا (به سرگرد شهربانی) گفتم: «من بسیار متأسفم (که) نمی‌توانم حالا بیایم. گرفتار این کارها هستم. شما به تیمسار بگویید که به من تلفن بکنند و ما خودمان یک قرار بعد می‌گذاریم». دیدیم ایستاده و هی نگاه می‌کند به من. گفتم: «مطلب دیگری هست؟» گفت: «مرا برای این فرستادند که جناب‌عالی را ببرم به شهربانی و این که به صورت مؤدب گفتم، این ظاهر مطلب بود. اما اصل مطلب این است که من مأمور جلب شما هستم». گفتم: «خوب، پس صریح می‌خواستید از اول بگویید».

ح ل. آیا حکم بازداشت هم داشت؟

ج ش. نه، نه. شفاهی بود.

ح ل. آنها را هم افسران ایرانی گرفته بودند؟

ج ش. نه، نه. آنها را خود انگلیس‌ها گرفتند. یک، دو، سه نفر [را] هم بعدش، مثل نهرودی و غیره که اشتباهاتی بود، بعداً گرفته بودند. من هم آماده بودم که یک روزی مرا ببرند. این بود که چمدانم آماده در منزل حاضر بود. تلفن کردم به منزل که چمدان مرا بفرستید شهربانی. من رفتم پیش سرتیپ سیف، سرتیپ سیف پا شد و خیلی گرم و نرم و مؤدب و گفت: «المأمور و المعذور» و از این قبیل حرفها و تعارفات و گفت که بله تصمیم این است که شما؛ دظب هم توقیف بشوید. مرا آوردند در خود شهربانی.

ح ل. این چه سالی است، آقا؟

ج ش. مهرماه سال ۱۳۲۲ (سپتامبر - اکتبر ۱۹۴۳) بود. آمدم پایین و آنجا خود سرتیپ سیف به من گفت که از این اتاقها هر یک را می‌خواهید انتخاب بکنید (در فضای خود شهربانی) اتاقها مشرف به باغ شهربانی بودند.

در چند اتاق سر کشیدم یک جا بود که محمد ذوالفقاری<sup>۱</sup> آنجا بود. با او آشنا بودم. گفتم من می‌آیم اینجا چون با اینها آشنا هستم. البته چون جای زیادی نداشتند، نمی‌توانستند به هر یک، یک اتاق بدهند. با محمد ذوالفقاری در یک اتاق ماندم. چند روز مرا آنجا نگه داشتند و در خلال این مدت روزی محمد ذوالفقاری را آمدند آزاد کردند و رفت.

۱- محمد ذوالفقاری، مالک، وکیل دوره چهاردهم تا هفدهم مجلس شورای ملی از زنجان، وکیل انتصابی دوره پنجم تا هفتم مجلس سنا از تبریز. در تاریخ ۲۲ دی ماه ۱۳۵۵ در گذشت

بعداً من شنیدم چرا ذوالفقاری آزاد شد، در حالی که او هم قرار بود [در] بازداشت بماند. علتش این بود که روزی از زنجان می‌آمده به تهران، بین راه یکی از این افسران ارشد روس با اتومبیل که می‌آمده پنچری داشته یا اکسیدانی (accident) (تصادف) داشته. نگه می‌دارد و می‌پرسد که چه شده و کمک می‌کند. او اسمش را می‌پرسد. بعداً این افسر می‌شنود که ذوالفقاری را گرفته‌اند. می‌رود اقدام می‌کند که ذوالفقاری را آزاد کنند.

چند روز بعد یک کمانکار (command car) انگلیسی آمد آنجا و مرا تحویل گرفتند از شهربانی. در کارخانه چیت‌سازی تهران، یک زیرزمینی بود که (انگلیسیها) بازداشتیهای خودشان را آنجا نگه می‌داشتند. مرا بردند آنجا بازداشت کردند. به دیوار آنجا دیدم که چیزهایی نوشته شده. ح ل. آیا عده زیادی آنجا بودند؟

ج ش. عده‌ای بودند اما (اینکه) چند نفر بودند، من نمی‌دانم. به دیوار آنجا چیزهایی نوشته شده بود.

ح ل. به دیوار؟

ج ش. بله. به دیوار. مثلاً نوشته شده بود که من فلان تاریخ آمدم اینجا و فلان تاریخ هم مرا بردند. من دقت کردم دیدم روزهایی که رفته بودند روزهایی است که قطار مسافری تهران به اراک می‌رفته. ما دو تا قطار بیشتر در هفته نداشتیم، مثلاً دوشنبه و چهارشنبه بود. نگاه کردم دیدم تاریخها همه تاریخ روزی است که قطار تهران به اراک می‌رفته است. اینها را به عنوان یادگار نوشته بودند. مثلاً منصور علم را گرفته بودند. نوشته بود.

منصوروار گر ببرندم به پای دار      مردانه جان دهم که جهان پایدار نیست

از این چیزها، شعرهای پرت و پلا نوشته بودند به در و دیوار. این مطلب توجه مرا جلب کرد. از این جهت من آنجا فکر می‌کردم که اگر قرار است مرا ببرند، یا دوشنبه یا چهارشنبه خواهد بود. آنجا یک سروان انگلیسی آمد از من سؤالاتی کرد به نام لت پتر (Letpeter) خیلی مختصر پرسید که شما ارتباطی با آلمانها داشتید؟ گفتم، نه من ارتباطی با آنها نداشتم. بعد دو، سه نفر را اسم برد. گفت این آقایان را می‌شناختید؟ گفتم، نه. من با اینها هیچ وقت سروکاری نداشتم. و همین تمام شد و رفت.

من خودم می‌دانستم کاری که مستوجب اینکه مرا حبس بکنند نکرده‌ام و این سؤالاتی هم که کرد، بسیار مهمل بود. فکر کردم دیگر دلیلی نداشت که مرا نگه دارند و همیشه منتظر بودم که

مرا زود آزاد بکنند. ولی از آنجا مرا روزی آمدند تحویل گرفتند و بردند امیرآباد. امیرآباد آن وقت کمپ آمریکاییها بود. در آنجا یک شخص دیگری را هم آوردند به نام فروهر، سرهنگ فروهر، پدر فروهری که این اواخر جزو جبهه ملی بود.<sup>۱</sup> این شخص معتاد بود. باری، ما را از کمپ امیرآباد آوردند. به راه آهن که سوار قطار کنند و ببرند به اراک. من این چند روز که آنجا بازداشت بودم، ریش تراشیده بودم چون همه چیز را از ما گرفته بودند. ریش تراشی و تیغ و غیره هیچ چیز دیگر در اختیار نبود. خلاصه ریشی پیدا کرده بودم و در راه آهن که آمدم، مرا کسی نمی شناخت که کی هستم. سوار قطار شدیم و رفتیم. فروهر خیلی اظهار ناراحتی می کرد از اینکه معتاد است و تریاک ندارد. [نمی دانست] چه بکند؟ تا رسیدیم به اراک. در اراک ما را بردند (به) یک کمپی که در فضای آزاد سیم کشی کرده بودند. سیم خاردار و مراقب داشت. در وسط هم چند تا چادر زده بودند و این محبوسین همه در همان چادرها زندگی می کردند. در یکی از این چادرها هم من تخت سفری که همراه داشتم نصب کردم. چند روزی آنجا بودیم و هوا دیگر خیلی سرد شد. آنجا سه قسمت داشت و همه را تقسیم کردند به اتاقها. یکی از آن قسمتها برای کسانی بود که شخصیتهای مسن تر بودند. مثلاً امیر — مایون،<sup>۲</sup> دکتر سجادی، سپهد آقاولی<sup>۳</sup> و هیئت<sup>۴</sup> در یک اتاق بودند. خیلی از افسرها را آنها در آنجا نگه داشته بودند.

۱- منظور داریوش فروهر رهبر حزب ملی ایران است.

۲- جواد بوشهری دهدشتی (امیر همایون)، پسر دوم حاج آقا محمد معین التجار و داماد حاج محمد حسین مهدوی (امین الضرب) نماینده تهران در اولین مجلس مؤسسان (۱۳۰۴) و دوره هفتم و هشتم مجلس شورای ملی از تهران، وزیر پست و تلگراف و تلفن (۱۳۲۶)، وزیر کشاورزی (۱۳۲۷)، وزیر راه (۱۳۳۰ - ۱۳۳۱)، نماینده انتخابی دوره اول، چهارم و پنجم مجلس سنا از تهران و انتصابی دوره دوم و سوم سنا از شیراز و هفتم سنا از تهران. در تاریخ ۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۱ در گذشت.

۳- سپهد فرج الله آقاولی، متولد اصفهان، برادر کلنل فضل الله خان، آغاز خدمت در ژاندارمری (۱۲۹۰)، استاندار خوزستان (۱۳۰۹-۱۳۰۷)، فرمانده ژاندارمری (۱۳۲۲-۱۳۲۰)، رئیس ستاد ارتش (۱۳۲۵-۱۳۲۴) و وزیر کشور، (۱۳۲۷-۱۳۲۶)

۴- علی هیئت وکیل انتصابی دوره اول مجلس سنا از تبریز، وزیر دادگستری (۱۳۲۹ و ۱۳۳۰)، استاندار فارس (۱۳۲۳-۱۳۲۲) و رئیس دیوان عالی کشور (۱۳۳۵-۱۳۲۲)

سرهنگ آریانا،<sup>۱</sup> سرهنگ باتمانلیچ<sup>۲</sup> از افسرها در یک اتاق بودند.

ح ل. آنها هم آلمان درس خوانده بودند؟

ج ش. نه. آنها هر کدام دلایل دیگری داشتند. آنها مربوط به راه آهن نبودند. آنها از خارج راه آهن بودند. دلایشان را من نمی دانم. مرا هم یک جایی دادند که با امیر همایون و دکتر سجادی با هم باشیم. من قبول نکردم که آنجا باشم. گفتم من با راه آهنی ها خواهم ماند. [در آنجا دو سالن بزرگ وجود داشت.] یک سالنی بود که مشترک برای همه درست کرده بودند. سالن دیگری بود که کارمندان طبقه پایین تر بودند. من گفتم من می روم با کارمندان راه آهن، برای اینکه دوستان و همکاران من بودند و ترجیح می دهم با آنها باشم. البته رفتن آنجا برایم یک مزیت داشت. این بود که من از خیلی کارها معاف بودم. مثلاً ظرفشویی و جاروب کردن و تمیز کردن و غیره نداشتم. آنها کارهایی را که مربوط به من بود انجام می دادند.

ح ل. آیا افرادی مانند دکتر سجادی هم مجبور بودند این کارها را بکنند؟

ج ش. نه. سجادی در اتاق خودش با آقای اولی و علی هیث و امیر همایون بوشهری بود. این چهار نفر یک جا بودند. اینها برای خود یک نوکر گرفته بودند کارهایشان را می کرد. تنظیف و غیره. ولی من در آنجا وضع طوری بود که بین تمام راه آهنی ها بوم و درست نبود که استثنا بکنم، مثلاً نوکر بخواهم بگیریم.

این بود که با آنها زندگی می کردم و از این لحاظ هم طوری بود که [وجود من] در کمپ مؤثر بود - از لحاظ اینکه اگر تصمیماتی می گرفتند بدون موافقت من هیچ وقت انجام نمی شد. مثلاً آنجا ما یک مرتبه اعتصاب کردیم و اینها مجبور بودند مراعات نظر مرا بکنند چون همراه من ۶۴ نفر (دیگر) بودند و تنها صحبت نمی کردم. آنهای دیگر همه تنها بودند و یا حداکثر سه، چهار نفر بودند. به هر صورت (قطع کلام)

ح ل. آیا سبهد زاهدی هم آنجا بود؟

۱ - ارتشبد بهرام آریانا، رئیس ستاد نیروی زمینی (۱۳۳۹-۱۳۳۴)، ژنرال آجودان شاه (۱۳۴۴-۱۳۲۹)، رئیس ستاد بزرگ ارتشاران (۱۳۴۸-۱۳۴۴)

۲ - سبهد نادر باتمانلیچ، رئیس ستاد ارتش (۱۳۳۴۹-۱۳۲۲)، سفیر کبیر ایران در پاکستان (۱۳۳۵-۱۳۳۴)، سفیر کبیر ایران در عراق (۱۳۳۷-۱۳۳۵)، وزیر کشور (۱۳۳۸-۱۳۳۷)، استاندار خراسان و نایب التولیه آستان قدس رضوی (۱۳۳۴)

ج ش. منخیر. سپهبد زاهدی را برده بودند خارج، گویا فلسطین، ولی متین دفتری<sup>۱</sup> آنجا بود. کاشانی را هم می گفتند که در بازداشت انفرادی است، ولی ما او را نمی دیدیم (قطع کلام)

ح ل. آیت الله کاشانی؟

ج ش. بله، آیت الله کاشانی ما آنهایی را که انفرادی بودند نمی توانستیم ببینیم چون به کلی مجزا بودند، مثل زاهدی و کاشانی و غیره. اینها آیا آنجا بودند یا خارج بودند. دیگر ما اطلاع نداشتیم. ولی کاشانی را می گفتند که آنجاست، ولی در بازداشت به طور منفرد است.

مدتی آنجا بودیم تا اینکه یک روزی آمدند و گفتند که می خواهند بازداشتیها را بازپرسی بکنند. تمام راه آهنیها را بازپرسی کردند. یک سروانی به نام لثیتر آمد آنجا و مبصر نامی بود وکیل عدلیه که مترجم او بود و سلطانی که گویا از طرف دادگستری بود. اینها آمدند آنجا و از همه سؤالاتی کردند. من فکر می کردم که برای هر کسی یک پرونده ای درست کرده اند و سؤالاتی می کنند که تو تقصیرت فلان است، چنین است، چنان است و نگران بودم که چه چیزی حالا برایمان درست کرده اند. خلاصه چه پخته اند و چه کارمان خواهند کرد؟ ولی وقتی رفتیم در بازرسی، سؤالات پرت و پلائی کردند. مثلاً از من پرسیدند که با فرزین چه کار داشتید شما؟ فرزین عضو من بود. یک عضوی بود که آب ایستگاهها زیر نظرش بود و گزارش می داد که مثلاً کجا تلمبه اش خراب شده، شکسته باید عوض بشود و از این قبیل مسائل. روزها که می آمد با من صحبت می کرد. اینها خیال می کردند که ما با هم یک تبانی داریم. این جزو تقصیرات من بود. البته کار اداری بود.

ح ل. مگر چه مسئله ای بود؟ دو تا ایرانی بودید.

ج ش. بله. هر دو ایرانی هم بودیم. اصلاً مطلبی نداشتند. بعد فهمیدیم که چرا ما را گرفته اند. چون اینها را گرفتند به عنوان اینکه آلمانی می دانند ولی تمام اینها پستهای حساس راه آهن را داشتند: مثلاً رئیس ناحیه بودند، رئیس خط بودند، رئیس جریه بودند، رئیس حرکت بودند. پستهای حساس را اینها داشتند و عمده مطلب که بعداً فهمیدیم این بود که اینها نمی خواستند که میزان محمولاتشان را کسی بداند. یادم هست که وقتی از بازداشت آمدیم بیرون، اعضای راه آهن برای من تعریف کردند که یک روز جشنی گرفتند در راه آهن و در آن جشن به

۱- احمد متین دفتری، وزیر دادگستری (۱۳۱۸-۱۳۱۵)، نخست وزیر (۱۳۱۹-۱۳۱۸)، نماینده دوره پانزدهم مجلس

شورای ملی از مشکین شهر و نماینده دوره یکم تا پنجم مجلس سنا از تهران.

لوکوموتیو یک تابلو نصب کرده بودند که شش تا صفر داشت. نوشته بود باربری راه‌آهن امروز به این قدر تن رسیده است که به روسیه فرستاده شده. گویا آن (رقم) پنج میلیون تن بود، اما پنجش را نوشته بودند. پنجش را خالی گذاشته بودند که خودشان فقط می‌دانستند.

اینها درواقع از این وضع سوءاستفاده کردند تا از پرداخت کرایه‌ای که باید به ایران می‌دادند، خودداری کنند. البته در مقابلش اینها قرار بود تمام وسایل نقلیه‌ای که آورده‌اند (لوکوموتیوها و واگنها، آنچه که می‌ماند) بعد از جنگ بگذارند برای راه‌آهن، چون اولاً کشتی به مقدار کافی نداشتند که اینها را ببرند و بعد هم دیگر مقداری از آنها فرسوده شده بود و صرف نمی‌کرد برایشان. این بود که هر وقت هم صحبت می‌شد، می‌گفتند که ما تمام این وسایل نقلیه را بعداً در اختیار راه‌آهن می‌گذاریم. حال آنکه یک روزی بخش‌نامه‌ای آمد، از طرف وزیر راه بود یا وزیر دارایی، حالا یادم نیست. محمود بدر<sup>۱</sup> وزیر دارایی بود و صدراشراف<sup>۲</sup> هم نخست‌وزیر بود. اینها مذاکره کرده بودند که آنچه از لوازم راه‌آهن و وسایل نقلیه و غیره که آورده‌اند و مورد احتیاج است نگه داریم و بقیه را هم ببرند.

یک بخش‌نامه صادر شد به تمام نواحی راه‌آهن که صورت بدهید از وسایل نقلیه و تأسیساتی که آمریکاییها آورده‌اند که چه چیزهایش را لازم دارید و بقیه اش را ببرند. اینها هم به تصور اینکه مجانی است صورتها را خیلی مفصل دادند. بعد معلوم شد که (قیمت) اینها را حساب کرده‌اند و پولش [به صورت] یک چک از طرف وزیر دارایی آن وقت (آن طور) که روزنامه‌ها نوشتند - داده شد به مأمور آمریکایی. البته آمریکاییها که آمدند یواش‌یواش تمام دستگاههای راه آهن را قبضه کردند و آن قدر نفر و افسر و غیره داشتند که تقریباً می‌توانستند تمام راه‌آهن را بدون اینکه به ایرانیها احتیاجی باشد بگردانند. فقط پستهای پایین را برای ایرانیها نگه داشته بودند، ولی پستهای بالا را همه خود آمریکاییها متصدی بودند. بعد از اینکه این بازرسی شد، عده‌ای را فرستادند به رشت تحویل روسها دادند. ما را آوردند تهران در مریض‌خانه پانصد تخت‌خوابی که

۱- محمود بدر، آغاز خدمت در وزارت دارایی (۱۲۸۹)، مدیر کل وزارت دارایی (۱۳۰۵)، کفیل وزارت دارایی (۱۳۱۶-۱۳۱۵)، وزیر دارایی (۱۳۱۶-۱۳۱۷ و ۱۳۲۰-۱۳۲۱) و وزیر بازرگانی و صنایع (۱۳۲۲-۱۳۲۱).

۲- محسن صدر (صدراشراف)، دادستان دیوان عالی کشور، وزیر دادگستری (۱۳۱۵-۱۳۱۲ و ۱۳۲۳-۱۳۲۲)، وکیل دوره یازدهم تا سیزدهم مجلس شورای ملی از کمره، محلات و خمین، رئیس مدرسه عالی سپهسالار (۱۳۲۲)، نخست‌وزیر (۱۳۲۴)، وزیر دادگستری (۱۳۲۷)، وکیل انتصابی دوره دوم و سوم مجلس سنا از مشهد، رئیس مجلس سنا (۱۳۴۱-۱۳۳۶) او در تاریخ ۲۷ مهر ماه ۱۳۴۱ در سن ۹۰ سالگی درگذشت.

هنوز دایر نشده بود و ساختمانی آماده بود. آنجا را تخصیص دادند به بازداشتیهای متفقین. به من هم یک اتاق دادند و مرا یک سال و پنج روز آنجا نگه داشتند.

ح ل. در کجا؟ در اراک یا در تهران؟

ج ش. در اراک و تهران مجموعاً. در این مدت همیشه حقوق و مزایای ما را دادند و حتی ترفیع هم به همه دادند. استخلاص افراد (را) از طبقات پایین شروع کردند. کوچکها را اول آزاد می کردند و بعد می آمدند بالاتر. من جزو آخرین دسته بودم که آزاد کردند. بعد از اینکه بیرون آمدم، دیگر نرفتم راه آهن و دیگر (از) راه آهن زده شده بودم - با آن طرزی که من آنجا کار کرده و جان کنده و زحمت کشیده بودم، این حادثه که برایم رخ داده بود نسبت به دستگاه و همه بسیار بدبین و ناراحت بودم و همیشه فکر می کردم که حق بود دولت از ما حمایت می کرد - آخر در مملکت خودمان بازداشت خارجیها شده بودیم. به هر صورت دیگر به راه آهن نرفتم و حتی چندی بعد که از طرف مدیر کل راه آهن وقت (که) مهندس خسرو هدایت بود.<sup>۱</sup>

مهندس مصدق به نظرم معاون راه آهن بود. مهندس مصدق را (قطع کلام)

ح ل. مهندس احمد؟<sup>۲</sup>

ج ش. بله. احمد را پیش من فرستاد که شما چرا نمی آید به راه آهن؟ گفتم من دیگر مایل نیستم در راه آهن خدمت بکنم. به این ترتیب هر چه آنها اصرار کردند، من جواب رد دادم. حتی حقوق تمام مدتی را که نیامده بودم در پاکت گذاشتند و مصدق به من داد. گفتم نه، من حقوق هم قبول نمی کنم برای اینکه خدمتی نکرده ام و این حقوق را که من بگیرم بایستی که تعهد خدمت بکنم و آمدن من برایم مقدور نیست.

---

۱- خسرو هدایت، فرزند غلامرضا هدایت (مخبر الدوله)، لیسانس مهندسی از بلژیک، رئیس کل راه آهن دولتی ایران (۱۳۲۶-۱۳۲۳)، رئیس اتحادیه سندیکاهای کارگران ایران (اسکی) (۱۳۲۶)، وکیل دوره پانزدهم مجلس شورای ملی از تهران، معاون نخست وزیر (۱۳۳۵)، معاون پارلمان و قائم مقام نخست وزیر (۱۳۳۷-۱۳۳۶)، وزیر مشاور قائم مقام نخست وزیر در سازمان برنامه (۱۳۳۹-۱۳۳۸) و نماینده ایران در سازمان ملل متحد در ژنو.

۲- احمد مصدق، فرزند ارشد محمد مصدق که سالها عضو عالی رتبه وزارت راه بود.

## محمود شروین



محمود شروین

محمود شروین در سال ۱۲۸۸ شمسی در تهران به دنیا آمد. پس از اتمام دوره متوسطه به دانشکده پزشکی راه یافت و در سال ۱۳۱۷ فارغ التحصیل شد و در وزارت بهداری در رشته پزشکی به فعالیت پرداخت. دکتر محمود شروین بخشی از عمر خود را به عنوان دستیار چشم پزشک در بیمارستان فارابی گذراند و از همین زمان بود که به فعالیتهای سیاسی پرداخت. در اثنای جنگ جهانی دوم در سال ۱۳۲۲،

به جرم آلمان دوستی به دست متفقین دستگیر شد و مدت دو سال در زندان اراک و رشت در اسارت متفقین به سر برد و سپس در شمار یاران سیاسی و نزدیک آیت الله کاشانی در آمد. اولین شماره روزنامه مهر میهن را در فروردین ماه ۱۳۲۵ انتشار داد. دکتر شروین در کنار آیت الله کاشانی در ملی کردن نفت نقش فعالی داشت و به پاس همین فعالیتها در دوره حکومت دکتر محمد مصدق به مدت دو سال به ریاست اداره کل اوقاف منصوب شد. دکتر شروین در دوران زمامداری سپهبد زاهدی به ریاست هیئت مدیره و مدیر عامل شرکت تلفن برگزیده شد. مشاغل دیگری که وی عهده دار آن بود به شرح زیر است.

۱- مدیریت کل بازرسی وزارت بهداری ۲- سرپرست هیئت عالی بازرسی وزارت بهداری.

۳- عضویت در شورای عالی بهداشت و ریاست تبلیغات دانشگاه.

دکتر محمود شروین در اسفند ماه ۱۳۷۹ در سن ۹۱ سالگی پس از سالها فعالیت ارزنده در گذشت.

## آیت الله کاشانی



آیت الله کاشانی

آیت الله ابوالقاسم کاشانی، فرزند آیت الله سیدمصطفی کاشانی که خود از علمای بزرگ شیعه بود، در سال ۱۲۶۴ در تهران دیده به جهان گشود. وی تحصیلات خود را زیر نظر پدر آغاز کرد و در ادامه تحصیلات خود، از محضر آیت الله ملا محمدکاظم خراسانی، حاج میرزاخلیل و آیت الله میرزامحمدتقی شیرازی بهره جست.

آیت الله کاشانی در سن ۱۶ سالگی با پدرش به قصد زیارت

حج به عراق رفت و از آنجا به مکه سفر کرد. پس از پایان مناسک به عراق بازگشت و همانجا مقیم شد. با آغاز جنگ جهانی اول و حمله نیروهای نظامی انگلیس به بین النهرین، وی، به اتفاق پدرش و بسیاری از مردم عراق، با آنان به مقابله پرداخت و چهارده ماه در این جنگ شرکت داشت. پس از شهادت پدرش مدتی در نجف و کاظمین اقامت گزید و چون بیم دستگیری و اسیر شدن را داشت از راه لرستان به ایران گریخت و در تهران مورد استقبال طرفداران خود قرار گرفت. سی روز بعد از ورود وی به تهران، کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ به وقوع پیوست و پس از آرام شدن اوضاع، تا سال ۱۳۲۰ فقط به تدریس پرداخت و با سقوط و تبعید رضاشاه و به دست آمدن آزادیهای نسبی در کشور، همچون دیگر مخالفان رضاشاه فعالیت خود را آغاز کرد.

در سال ۱۳۲۲ با انتخاب مردم تهران به مجلس راه یافت. در همین ایام دولت انگلیس با موافقت دولت اتحاد جماهیر شوروی، به سهیلی، نخست وزیر وقت و مهره کهنه کار خود دستور بازداشت بیش از ۱۶۰ نفر را به جرم عضویت در ستون پنجم آلمان صادر کرد که آیت الله کاشانی نیز یکی از آنان بود. بدین ترتیب او در ۲۷ خرداد ۱۳۲۳ دستگیر شد. آیت الله کاشانی به مدت یک سال و اندی زندانی متفقین بود و از هرگونه تماس، حتی با همبندان خود پرهیز می کرد. روز ۱۵ بهمن سال ۱۳۲۷ پس از تیراندازی به شاه در صحن دانشگاه تهران بلافاصله در تهران حکومت نظامی اعلام شد و حزب توده غیرقانونی اعلام گردید. از آنجا که اتحاد جماهیر شوروی حضور آیت الله کاشانی را در ایران بر خلاف مصالح خود می دید مدتها بود که برای خروج وی از کشور به دولت ایران فشار می آورد. دولت ایران نیز از واقعه تیراندازی به شاه

استفاده کرد و به بهانه دخالت ایشان در تیراندازی علیه شاه، وی را دستگیر و به خرم‌آباد تبعید و سپس به بیروت اعزام کرد.

پس از با خبر شدن نواب صفوی، سخنگوی جمعیت فدائیان اسلام، از تبعید آیت‌الله کاشانی وی با ۷۰ نفر نزد آیت‌الله بروجردی به قم رفت و از ایشان تقاضا کرد، در جهت آزادی آیت‌الله کاشانی اقدامی صورت دهد، که نتیجه‌ای نداشت.

روز ۱۲ آبان ۱۳۲۸، مقارن با محرم و عزاداری دربار در مسجد سپهسالار، نخست وزیر وقت عبدالحسین هژیر هدف گلوله حسین امامی، یکی از اعضای جمعیت فدائیان اسلام قرار گرفت. شاه از این واقعه به وحشت افتاد و گمان کرد حضور آیت‌الله کاشانی به عنوان مرجع دینی می‌تواند از این خشونت‌ها جلوگیری کند، از این رو به نخست‌وزیر، علی منصور، دستور داد، امکان مراجعت محترمانه ایشان را به ایران فراهم سازد.

با انتخاب ایشان به نمایندگی مردم تهران در مجلس شانزدهم و فشار نمایندگان این دوره و پایان یافتن مدت ۱۶ ماه دوران تبعید، سرانجام روز ۲۰ خرداد ۱۳۲۹ آیت‌الله کاشانی با استقبال مردم به ایران بازگشت. روز پنجم تیر ۱۳۲۹، منصور استعفا کرد و رزم‌آرا به جای وی انتخاب شد. مجلس شورای ملی، اول تیر ماه ۱۳۲۹، برای رسیدگی به پیشنهاد جبهه ملی برای ملی شدن صنعت نفت



آیت‌الله کاشانی رئیس مجلس شورای ملی بین عده‌ای از نمایندگان مجلس

جلسه‌ای تشکیل داد و بررسی موضوع را به یک کمیسیون ۱۸ نفره به ریاست دکتر محمد مصدق و ۶ تن از نمایندگان جبهه ملی سپرد. اما نخست‌وزیر، حاج‌علی رزم‌آرا، با ملی شدن نفت مخالف بود و معتقد بود، ایران توان این کار را ندارد.

۱۶ اسفند ۱۳۲۹، سپهبد رزم‌آرا، هدف تیر خلیل طهماسبی یکی از اعضای فدائیان اسلام قرار گرفت و کشته شد. فردای آن روز آیت‌الله کاشانی در مصاحبه‌ای مطبوعاتی رزم‌آرا را واجب‌القتل دانست و خلیل طهماسبی را منجی ایران معرفی کرد. سرانجام، در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹، مجلس سنا نیز با تصویب لایحه ملی شدن صنعت نفت موافقت کرد. علاوه، که پس از ترور رزم‌آرا به نخست‌وزیری منصوب شده بود، نتوانست از عهده اوضاع آشفته برآید، از این رو، در تاریخ ۱۳۳۰/۲/۶ استعفا کرد. گرچه کاندیدای دولت انگلیس برای نخست‌وزیری، سید ضیاءالدین طباطبائی بود، اما مجلس دکتر محمد مصدق را انتخاب کرد. البته، شرط پذیرش او آغاز خلع ید شرکت نفت ایران و انگلیس بود. آیت‌الله کاشانی پشتیبانی خود را از دولت جدید اعلام کرد و با تشویق وی باز هم به پشتیبانی از دولت پرداخت. پس از آغاز به کار مجلس هفدهم در اردیبهشت ۱۳۳۱، دکتر حسن امامی، امام جمعه تهران، به ریاست مجلس انتخاب شد و دکتر محمد مصدق، بنا به عرف، دوباره رأی اعتماد گرفت؛ ولی چون خواستار اداره وزارت جنگ به دست خود بود با شاه اختلاف نظر پیدا کرد و کناره‌گیری نمود. مجلس نیز، به دستور شاه، احمد قوام مهره کهنه کار انگلیس را به سمت نخست‌وزیری برگزید، اما جانفشانی مردم در حمایت از دکتر محمد مصدق، که به حادثه شوم کشتار ۳۰ تیر ۱۳۳۱ انجامید، سبب شد، احمد قوام استعفا دهد و دکتر محمد مصدق دوباره به نخست‌وزیری برسد. در این هنگام حسن امامی برای سفر به اروپا از ریاست مجلس استعفا داد و مجلس، آیت‌الله کاشانی را به ریاست مجلس برگزید، ولی او هیچگاه در این مسند ظاهر نشد. در این موقع، دکتر محمد مصدق، برای کوتاه کردن دست شاه و اعوان و انصارش از مجلس تقاضای اختیاراتی در امر قانون‌گذاری برای شش ماه کرد. اینجا بود که میان دکتر محمد مصدق و آیت‌الله کاشانی اختلاف نظر به وجود آمد و آیت‌الله کاشانی، عمداً دست از حمایت دولت مصدق کشید؛ ولی بازار ایران همچنان به دکتر مصدق وفادار ماند. پس از پایان دوره یکساله ریاست مجلس و شرکت نکردن آیت‌الله کاشانی در انتخابات بعدی، دکتر



دکتر محمد مصدق

عبدالله معظمی به ریاست مجلس انتخاب شد و اختلاف آیت‌الله کاشانی با دکتر محمد مصدق شدت گرفت.

در اواخر سال ۱۳۳۱ پس از دفع توطئه افسران بازنشست شده و شورش ابوالقاسم بختیاری یکی از افراد فامیل ثریا، ملکه وقت ایران، که شاه از آن باخبر بود، دکتر محمد مصدق تصمیم به برگزاری همه‌پرسی، برای اعلام مجدد همبستگی مردم کرد و حتی نمایندگان شاه و دولت نیز تعیین شده بودند؛ اما روز پنجم اسفند ۱۳۳۱، که جلسه نمایندگان در منزل

دکتر محمد مصدق برگزار می‌شد، طی تماسی تلفنی دکتر معظمی به دربار احضار شد و پس از گفت‌وگو به جلسه بازگشت و گفت، شاه قصد ترک ایران را دارد. روز بعد، تاریخ سفر تعیین شد و دکتر محمد مصدق مأموریت یافت برای تدارکات سفر، از جمله تهیه نطق شاه در روز نهم اسفند به دربار برود. از سوی دیگر، شاه توطئه چید تا هنگام خروج دکتر محمد مصدق از دربار، اراذل و اوباش به سرکردگی شعبان جعفری (بی مخ) به وی حمله کنند و او را بکشند، که دکتر محمد مصدق با کمک یکی از کارکنان دربار از این مهلکه جست. آیت‌الله کاشانی که از این توطئه اطلاع داشت، طی نامه‌ای به شاه متذکر شد که خروج او به نفع دین و مملکت نیست. ثریا نیز در خاطرات خود می‌نویسد، آیت‌الله کاشانی از طریق واسطه‌ای از وی خواسته بود، تصمیم شاه را در باره خروج از ایران تغییر دهد.

... «در فوریه ۱۹۵۳ شاه تصمیم گرفت برای مدت نامعلومی به خارج از ایران برود. مصدق با این سفر موافقت کرده بود و مبلغ یازده هزار دلار برای هزینه‌های این مسافرت در اختیارمان گذارد. برای اینکه سفرمان توجه مردم را جلب نکند، قرار شد ابتدا از راه زمینی به بیروت برویم. ما چمدانهایمان را با اتومبیل فرستادیم تا مستخدمین خیال کنند قصد داریم به اسکی برویم.»

«اگر من ادعا کنم که با ترک کردن ایران احساس ناراحتی می‌کردم دروغ گفته‌ام... شبی که فردای آن قرار بود حرکت کنیم با تعجب مشاهده کردیم که فرستاده آیت‌الله کاشانی بزرگترین

بازداشت مخالفان متفقین در نقاط مختلف کشور ۱۲۱

مقام مذهبی ایران به دیدارم آمده است. وی گفت. علیاحضرت؛ به طوری که به ما اطلاع داده‌اند شاه به توصیه شما قصد دارد کشورش را ترک کند. آیت‌الله از شما تقاضا می‌کند با همه نفوذتان سعی کنید شاه را قانع نمایید از این تصمیم منصرف شوند... «من این خبر را به اطلاع شاه رساندم».

متن نامه آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی به محمدرضا شاه دائر بر

عدم صلاح مسافرت همایونی به خارج از کشور

نهم اسفند ۱۳۳۱

به عرض اعلیحضرت همایون شاهنشاهی می‌رساند.

همان‌طوری که ضمن نامه

رسمی به وسیله هیئت رئیسه

مجلس شورای ملی نظر خود را

دایر به عدم صلاح مسافرت

همایونی در این موقع خطیر به

عرض رسانده‌ام، اینک بدین

وسیله بار دیگر نظر خود را تأیید

می‌نمایم.

ایام عظمت مستدام باد

سید ابوالقاسم کاشانی

نهم اسفند ۱۳۳۱

بر عرض اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

اینکه نظر خود می‌نمایم در این موقع خطیر در این باره نظر خود را تأیید می‌نمایم.

دائماً به عدم صلاح مسافرت همایونی در این موقع خطیر در این باره نظر خود را تأیید می‌نمایم.

دولت انگلستان، که همواره برای سقوط دولت محمد مصدق تلاش می‌کرد، با همکاری دولت امریکا ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ دست به کودتا زد که به شکست منجر شد؛ ولی با هوشیاری دولتهای امپریالیستی و ضعف نهضت به علت شکاف در صفوف نهضت ملی، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به سقوط دولت ملی دکتر محمد مصدق انجامید. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و استیلای امپریالیسم امریکا بر ایران و کنار گذاردن آیت‌الله کاشانی از صحنه سیاسی کشور، دیگر ایشان فعالیت سیاسی خاصی نداشت و سرانجام در ۲۰ اسفند ماه ۱۳۴۰ دار فانی را بدرود گفت.

### سرلشکر محمد صادق کوپال



محمدصادق کوپال در سال ۱۲۷۲ در خوی متولد شد. پدرش میرزااحمد تاجر پس از اتمام تحصیلات اولیه او را برای ادامه تحصیل به دانشکده افسری استانبول در ترکیه فرستاد. پس از گذراندن رشته توپخانه، به ایران بازگشت و در ژاندارمری به خدمت پرداخت و به مدارج نظامی بالایی دست یافت. او در سال ۱۲۹۹ با درجه سرهنگی فرمانده ژاندارمری کردستان گردید. پس از چندی به تهران احضار شد و به سمت آجودانی منصوب گردید. سمتهای دیگر وی به این شرح سرلشکر محمدصادق کوپال است.

- ۱- ریاست شهربانی کل کشور، سال ۱۲۰۸، با درجه سرتیپی،
- ۲- ریاست اداره نظام وظیفه،
- ۳- رئیس ستاد لشکر آذربایجان،
- ۴- وابسته نظامی ایران در ترکیه،
- ۵- ریاست رکن چهارم ستاد ارتش،
- ۶- فرمانده نیروی هوایی و ریاست قورخانه،
- ۷- استاندار آذربایجان غربی در شهریور ۱۳۲۰،
- ۸- ریاست دادرسی ارتش،
- ۹- در سال ۱۳۲۶ با درجه سرلشکری رئیس ژاندارمری کل کشور گردید و در سال ۱۳۳۱ بازنشسته شد.

سرلشکر کوپال طی جنگ جهانی دوم به جرم همکاری با آلمان در تهران دستگیر شد و مدت دو سال در زندان متفقین به سر برد. وی در سال ۱۳۳۴ در سن ۶۵ سالگی در تهران درگذشت.

## نورالله لارودی



نورالله لارودی

نورالله لارودی، نویسنده کتاب اسیران، خود از بازداشت‌شدگان متفقین بود و طی دو سال از شهریور ۱۳۲۲ تا شهریور ۱۳۲۴ زندانی بود. وی در یک صبح گرم تابستانی، روز دوم مرداد ۱۳۲۲، هنگامی که آماده خروج از منزل بود به‌دست یک سروان شهربانی و یک پلیس شخصی در شهر شیراز بازداشت شد. در شب دوم بازداشت، از رئیس زندان نامه‌ای دریافت کرد که در نامه علت بازداشت موقت وی به این شرح آمده بود.

## وزارت جنگ

فرمانداری نظامی شیراز

قرار بازداشت موقت

فرمانداری نظامی شیراز به استناد ماده ۱۶۸ قانون مجازات عمومی آقای نورالله لارودی رئیس بازرسی دارائی و اقتصادی استان هفتم (شیراز) را به اتهام معارضه بر علیه امنیت کشور بازداشت می‌نماید. متهم می‌تواند از تاریخ رؤیت این قرار اعتراض خود را ظرف مدت ۱۰ روز به مقامات صلاحیتدار تسلیم نماید.

دادستان فرمانداری نظامی، سروان منصوری

لارودی، در حاشیه این نامه، اعتراض خود را چنین نوشت. دادستان بی‌اطلاع و بی‌سواد شیراز که برای اثبات خدمتگزاری خود به مقامات بیگانه مرتکب صدور این قرار غیرقانونی شده باید بداند به مجرد استخلاص از این بند او را با تمام همدستانش مورد تعقیب قانونی قرار خواهم داد.

نورالله لارودی رئیس بازرسی دارائی و اقتصادی شیراز بود. وی جز کتاب اسیران کتابهای دیگری، از جمله قهرمان گمنام، شیدا، مجموعه نوله‌ای یادگار جوانی، مجموعه نوله‌ای سرگذشتها، تاریخ زندگانی نادرشاه پسر شمشیر و روایات و داستانهای تاریخی دیگری درباره نادرشاه به چاپ رسانده است. او جزو ۱۵ نفر اول بود که در سال ۱۳۲۴ از زندان متفقین رهایی یافتند.

## دکتر احمد متین دفتری



احمد متین دفتری در سال ۱۲۷۵ شمسی در تهران متولد شد. پدر وی محمود دفتری، ملقب به عین‌الممالک، از خانواده‌های قدیمی و صاحب منصبی بود که خدمات آنها به عهد زندیه می‌رسد. وی در سال ۱۲۸۱ به‌طور موروثی سمت لشکرنویسی فوجهای دماوند، فیروزکوه و پیاده سیستان و مظفر تبریز را که شغل قبلی پدرش بود دریافت کرد. او در مکتبخانه جدش تحصیلات اولیه را به پایان رساند. سپس در مدرسه

ایران و آلمان تحصیل کرد و زبانهای فرانسه، انگلیسی و آلمانی را فراستان

گرفت. او در مکتب شیخ محمد عبده به تکمیل معارف اسلامی پرداخت. در آغاز جنگ جهانی اول در وزارت خارجه استخدام شد و در اداره تحریرات روس به‌کار پرداخت و در کنار این شغل، با روزنامه «عصر جدید» همکاری می‌کرد و به ترجمه اخبار روزنامه «رویتر» می‌پرداخت؛ ضمن آنکه از تکمیل تحصیلات خود غفلت نورزید و دوره فقه را با موفقیت به پایان رساند. بعد از جنگ جهانی اول، به اتفاق دکتر محمد مصدق و برخی دیگر از فضلا، به انتشار مجله‌ای علمی پرداخت. پس از تعطیلی این مجله، با روزنامه ستاره ایران و زبان آزاد همکاری کرد و به عضویت حزب دمکرات درآمد. او در سال ۱۲۹۸ دوره مدرسه عالی حقوق را به پایان رساند و به کمک کنسول ترکیه در ایران طرح سجل احوال را تهیه کرد و تسلیم دولت وقت نمود که براساس این طرح، صدور شناسنامه در ایران پا گرفت و متداول شد.

در سال ۱۳۰۱، هنگامی که دکتر محمد مصدق والی آذربایجان بود، وی با حفظ سمت در وزارت امور خارجه، نماینده دکتر مصدق در تهران شد. چندی هم به کار مترجمی در سفارت آلمان پرداخت و آخرین سمت وی در وزارت امور خارجه ریاست قراردادهای و جامعه ملل بود. کلید اقتصاد ایران و کاپیتولاسیون از جمله آثار اوست. پس از واگذاری اختیارات وزارت دادگستری به داور و فعالیت تازه دادگستری، وی و پدرش به دعوت آن وزارتخانه به خدمت مشغول شدند که پدر به دادیاری و مستشاری استیناف و پسر به مستشاری دیوان جزای اعمال دولت برگزیده شدند.

دکتر متین دفتری دو سال در دادگستری فعالیت کرد. در سال ۱۳۰۸، به دستور داور، برای مطالعه سازمان قضایی فرانسه به اروپا فرستاده شد. او در حین مطالعات درباره دادگاههای فرانسه،

سوئیس و آلمان، در سوئیس به تحصیل پرداخت و در رشته حقوق درجه دکترا گرفت. پس از بازگشت به ایران در سال ۱۳۱۰، به معاونت وزارت دادگستری منصوب شد. دکتر متین دفتری در تدوین قانونی مدنی، قانون تجارت، آیین دادرسی حقوقی و بازرگانی و محاکمات جزا نقش ارزنده‌ای داشت. هنگام سفر داور به اروپا در سال ۱۳۱۱، وی کفالت وزارت دادگستری را به عهده گرفت. در سال ۱۳۱۲ به وزارت داریی انتقال یافت و گفت‌وگوهای مبنی بر بازگشت وی به وزارت دادگستری مطرح شد ولی عملی نگشت. دکتر متین دفتری در سال ۱۳۱۳، پس از تأسیس دانشگاه تهران، برای تدریس حقوق جزای خصوصی به دانشکده حقوق دعوت شد که ۴۰ سال این سمت را به عهده داشت. داور، برای رسانیدن شاگرد خود، دکتر متین دفتری، به مقامات بالاتر، فعالیت بسیاری کرد و سرانجام، در سال ۱۳۱۵، پس از عزل صدرالاشراف، وی به وزارت دادگستری رسید.

دکتر متین دفتری مدت سه سال در سمت وزیر دادگستری فعالیت کرد و کوشش نمود راه داور را ادامه دهد. با آغاز به کار مجلس دوازدهم، رضاشاه وی را به سمت نخست‌وزیری منصوب کرد. اما این نخست‌وزیری چندان دوام نیافت و پس از هشت ماه با فشار دولت انگلستان، از این سمت برکنار شد و تا شهریور ۱۳۲۰ در منزل تحت نظر بود. وی در سال ۱۳۲۲ به دست نیروهای انگلیسی به اتهام هواداری از دولت فاشیستی آلمان دستگیر شد و تا سال ۱۳۲۴ در زندان متفقین بود. در بهمن ۱۳۲۴، که حکیمی از نخست‌وزیری استعفا داد و قوام‌السلطنه به‌جای وی نشست، قوام، دکتر متین دفتری را برای کابینه خود در نظر گرفت و حتی این موضوع را به وی ابلاغ کرد، ولی به دستور دولت وقت انگلستان وی را به مجلس معرفی نکرد.

در سال ۱۳۲۸، که شاه درصدد بود مجلس مؤسسان را برای گرفتن اختیارات تام تشکیل دهد، عده‌ای را برای مشاوره دعوت کرد که دکتر متین دفتری هم در شمار آنان بود. همه با نظر شاه موافقت کردند، جز دکتر متین دفتری، که قاطعانه مخالفت کرد. وی در سال ۱۳۳۰ مأمور نظارت بر اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت و خلع ید شرکت بریتیش پترولیوم گردید. وی در مهر ماه همان سال در هیئتی، تحت ریاست دکتر محمد مصدق، برای جوابگویی به شکایت دولت انگلیس در شورای امنیت، به امریکا رفت. در سال ۱۳۳۱، هنگام طرح لایحه مصادره اموال قوام‌السلطنه، با این طرح مخالفت کرد. پس از کودتای مرداد ۱۳۳۲ و به هنگام انتخابات دوره هجدهم مجلس شورای ملی و دوم سنا به نحوه انتخابات اعتراض کرد و طی نامه‌ای این انتخابات

را تحریم نمود. شاه که مایل بود از مخالفت این سیاستمدار کهنه‌کار جلوگیری کند، کوشید به نحوی وی را به سکوت وادارد؛ از این‌رو سمت سناتور انتصابی تهران را برای وی در نظر گرفت. از این پس، دکتر متین‌دفتری در حفظ این سمت کوشید و به تجلیل از محمدرضا شاه پرداخت. او در تیر ماه ۱۳۵۰ دیده از جهان فرو بست.

### علی‌اکبر موسوی‌زاده



علی‌اکبر موسوی‌زاده

علی‌اکبر موسوی‌زاده در سال ۱۲۷۰ در یزد به دنیا آمد. تحصیلات

حوزوی را پی گرفت و با برخورداری از استعداد ذاتی، سخنوری توانا و نویسنده‌ای چیره‌دست شد. از یزد به تهران آمد و در سال ۱۳۰۱، با همکاری محمد فرخی یزدی، روزنامه طوفان را منتشر کردند. علی‌اکبر موسوی‌زاده سردبیری این روزنامه را به عهده داشت، ولی پس از چاپ چند شماره، از انتشار آن جلوگیری به عمل آمد و موسوی‌زاده موفق به گرفتن امتیاز روزنامه پیکار از وزارت معارف آن روز شد و این

روزنامه جایگزین طوفان شد؛ اما این روزنامه نیز به سبب لحن شدید و تندرویهای فراوان توقیف شد و پس از محاکمه موسوی‌زاده، وی را به یزد تبعید کردند. در سال ۱۳۰۶ داور از او دعوت کرد تا در دادگستری به شغل قضایی بپردازد. بدین ترتیب، او مدتی رئیس دادگستری قزوین و کرمان بود.

در سالهای ۱۳۱۶ ریاست شعبه استیناف تهران و در اوایل ۱۳۲۱ به ریاست کل دادگاههای دیوان کیفر منصوب شد. پس از محاکمه عمال نظمیه شهرت بسیاری به دست آورد و سرانجام به مستشاری دیوانعالی برگزیده شد. موسوی‌زاده در سال ۱۳۲۴، در زمان نخست‌وزیری قوام‌السلطنه، به استانداری تهران منصوب شد و بعد از ترمیم کابینه سوم قوام، به وزارت دادگستری رسید و سپس وزیر مشاور شد. علی‌اکبر موسوی‌زاده مدت دو سال در زندان متفقین به سر برد. او در سال ۱۳۳۴، هم‌زمان با مرگ قوام، در گذشت.

## حبیب‌الله نوبخت



حبیب‌الله نوبخت

حبیب‌الله نوبخت، فرزند میرزا محمدحسن شیرازی، در سال ۱۲۷۲ شمسی در شهر زیبای شیراز متولد شد. تحصیلات مقدماتی را در شیراز فرا گرفت و برای ادامه تحصیل به عتبات رفت و به فراگیری ادبیات عرب، حکمت الهی و فلسفه و فنون صناعات ادبی پرداخت. او به زبان عربی مسلط بود و در مطبوعات مصر قلم‌فرسایی می‌کرد و ارتباط نزدیکی با آنها داشت. بعد از مدت ۱۲ سال اقامت در کشورهای عربی و پایان جنگ اول جهانی در سال

۱۹۱۴ به ایران مراجعت کرد و به معلمی پرداخت. سپس دست به

انتشار مجله‌ای به نام زندگانی زد و در ادامه، پس از انتشار روزنامه بهارستان با مشکلاتی سیاسی روبه‌رو گردید و مجبور به ترک شیراز شد. در انتشار روزنامه بهارستان، که هفته‌ای سه شماره انتشار می‌یافت، توفیقی نیافت و پس از سه سال مجبور به تعطیل آن شد.

نوبخت، در زمانی که مجله قشون را به‌راه انداخته بود به نوشتن کتابی تحت عنوان سردار پهلوی پرداخت. به سبب نزدیکی با رضاخان سردار سپه، داوطلب وکالت در مجلس شد و در دوره‌های ششم و هفتم نماینده مردم بهبهان گردید، ولی بعدها حوزه انتخابیه خود را تغییر داد و از فسا برگزیده شد. او، در مجموع، هفت دوره نماینده مجلس شورای ملی شد.

نوبخت از طرفداران جدی آلمان و هیتلر بود، به نحوی که حزبی به نام حزب کبود تأسیس کرد، که آیت‌الله کاشانی نیز از اعضای آن بود. در سال ۱۳۲۲ که نیروهای متفقین عده‌ای از ایرانیان را بازداشت کردند، نوبخت نیز به اتهام همکاری با آلمانها بازداشت شد.

بازداشت‌شدگان متفقین همه در اراک به سر می‌بردند، ولی دستهایی در کار بود تا او را به خارج از ایران انتقال دادند و تا اتمام جنگ جهانی دوم در اختیار بیگانگان بود و با آزاد شدن سایر زندانیان او نیز آزاد شد و به ایران بازگشت و به تألیف و ترجمه پرداخت و در سال ۱۳۵۲ نیز در گذشت. نوشته‌های او با توجه به اشراف و استعدادی که در نویسندگی و ترجمه داشت در خور اهمیت است، به‌خصوص شاهنامه نوبخت که ارزش ویژه‌ای دارد.

### علی هیئت



علی هیئت در دو دوره، یکی در سال ۱۳۱۹ در کابینه علی منصور و دیگری در سال ۱۳۳۰ در کابینه دکتر مصدق وزیر دادگستری شد. او فرزند میرزاتقی‌خان از بزرگان تبریز بود و تحصیلات مقدماتی و فقه و اصول را در تبریز آموخت و پس از عزیمت به نجف اشرف نزد فقهای چون ملا محمدکاظم خراسانی،

شریعت اصفهانی و حاج‌احمد شیرازی به شاگردی پرداخت و با **علی هیئت**

نایل شدن به درجه اجتهاد به تبریز باز گشت و به نهضت مشروطه‌خواهان، که در حال پیشرفت بود، پیوست. او در جنگ جهانی اول در نجف بود و پس از بازگشت به ایران به فعالیتهای سیاسی پرداخت و با پذیرفتن سمتهای گوناگون در دادگستری، سرانجام به ریاست دادگستری آذربایجان منصوب شد.

در شهریور ماه ۱۳۲۰ کلوپ آذربایجانیها را در تهران تأسیس کرد و کسانی را که دوستدار آلمان بودند گرد هم آورد، ولی در سال ۱۳۲۲ به دست متفقین بازداشت شد و به زندان اراک منتقل گردید و مدت ۲ سال زندانی سیاسی متفقین بود. پس از آزادی در سال ۱۳۲۵، دادستان کل دیوان کشور شد و پس از چهار سال، در سال ۱۳۲۹ شمسی، در کابینه کوتاه‌مدت منصورالملک وزیر دادگستری شد. وی در کابینه دکتر مصدق نیز وزیر دادگستری بود. سرانجام به سبب اختلافی که با مصدق داشت، از کار کناره گرفت. در سال ۱۳۲۵، گلشائیان، وزیر دادگستری، دیوان عالی کشور را منحل کرد و علی هیئت بازنشسته شد و پس از بیماری مزمن، در سال ۱۳۴۴، در سن ۸۲ سالگی در گذشت.

## سرهنک حسین منوچهری (ارتشبد بهرام آریانا) -



سرهنک منوچهری

در سال ۱۲۸۵ در تنکابن متولد گردید، بعد از گذراندن دوره دبیرستان به دانشکده افسری راه یافت و در سال ۱۳۰۶ فارغ‌التحصیل گردید. سپس فرمانده رسته در دانشکده افسری شد.

به تدریج پس از مدتی به فرماندهی گردان و رسته پیاده منصوب شد. و ضمن خدمت موفق به گذراندن دوره دانشکده جنگ ایران و فرانسه گردید و به درجه لیسانس علوم سیاسی توفیق یافت.

او افسری فوق‌العاده دقیق و منضبط، به سبب صداقت و صمیمیت در دوستی زبانزد خاص و عام بود. در سال ۱۳۲۸ با ارتقاء به درجه سرتیپی فرمانده تیپ مهاباد شد. در سال ۱۳۳۰ فرمانده لشکر گارد گردید، متعاقباً در سال ۱۳۳۱ بعنوان وابسته نظامی ایران در فرانسه منصوب گردید و دوره دکترای حقوق بین‌الملل را در آنجا گذراند و در سال ۱۳۳۳ با کسب درجه سرلشکری به ایران بازگشت و چهار سال بعد یعنی در سال ۱۳۳۷ به درجه سپهبدی نائل و فرمانده نیروی زمینی گردید. بالاخره در سال ۱۳۴۱ به فرماندهی جنوب منصوب و مشغول خدمت گردید.

آریانا یکی از افسران دربند متفقین بود و یکسال از عمر خود را در زندان آنان گذراند. او در زندان روحیه‌ای بسیار قوی داشت بنحوی که در زندان سرودی به نام «خروش اسیران» که در پی می‌آید سرود که بعدها در ارتش مورد توجه قرار گرفته خواننده و نواخته می‌شد؛

|                                       |                                           |
|---------------------------------------|-------------------------------------------|
| آرامگاه یلان و شهان                   | ایران زمین مهد نوشیروان                   |
| ای میهن سروران جهان                   | سر سبز مانی و هم جاودان                   |
| در درون ما شعله‌ای کشید               | مهر پاک تو پرتوی دمید                     |
| این میهن با فرو شید                   | روشن شود از این فروغ                      |
| ریشه خسان را ز بن بکن                 | گلزار ایران ای جوان از خون خود سیراب کن   |
| ز مرز حبش تا بدیوار چین               | کو آن رادمردان ایران زمین                 |
| ز بدخواه دشمن ستانند کین              | جهان را درآرند زیر نگین                   |
| نیش و گزند افسون و پند                | زندان و بند دام و کمند                    |
| بی گفتگو بی چون و چند                 | مهر وطن افزون کند                         |
| از دست ندهم رایگان                    | این خونبها را همچو جان از دستبرد این و آن |
|                                       | بی گفتگو و بی گمان                        |
| به از زندگی به ننگ اندرون             | بنام بلند ار بغلتی به خون                 |
| فرو شد به من برتری خصم دون            | مرا مرگ بهتر که باشم زبون                 |
| از دست ندهم رایگان بی گفتگو و بی گمان | این خونبها را همچو جان از دستبرد این و آن |
| ریشه خسان را ز بن بکن                 | گلزار ایران ای جوان از خون خود سیراب کن   |
| مأم وطن شاداب کن                      | هورا هورا هورا                            |

او در سال ۱۳۶۴ در اروپا جان به جان آفرین تسلیم نمود و همانجا به خاک سپرده شد.

## اسامی رجال، افسران و دیگر بازداشت‌شدگان توسط نیروهای متفقین

- ۱- آقای دکتر متین دفتری
- ۲- آقای دکتر سجادی
- ۳- آقای هیث
- ۴- آقای موسوی‌زاده
- ۵- آقای محمد جواد بوشهری
- ۶- آقای نقیب‌زاده مشایخ
- ۷- آقای خسرو اقبال
- ۸- آقای دکتر مشاور
- ۹- آقای عباس مزدا
- ۱۰- آقای جهانگیر تفضلی
- ۱۱- آقای دکتر منشی
- ۱۲- آقای دکتر شروین
- ۱۳- آقای مهدی عباس باستانی
- ۱۴- آقای منوچهر عدل
- ۱۵- آقای حسینقلی کاتبی
- ۱۶- آقای حمید مجتهدی
- ۱۷- آقای مهندس لطیف جوانشیر
- ۱۸- آقای مهندس حسین زاهدی
- ۱۹- آقای دکتر رضی اسلامی
- ۲۰- آقای مهندس فضل‌الله میرهادی
- ۲۱- آقای دکتر عباس حکیم معانی
- ۲۲- آقای سیف‌الله اردلان (مظفرالسلطنه)
- ۲۳- آقای زین‌العابدین منتظمی
- ۲۴- آقای مانوک مارتین
- ۲۵- آقای نورالله لارودی
- ۲۶- آقای احمد نامدار
- ۲۷- آقای احتشام‌الدوله قراگوزلو
- ۲۸- آقای مهندس صالح علیزاده
- ۲۹- آقای نصرت‌الله صوفی
- ۳۰- آقای عبدالرحیم صدیقی
- ۳۱- آقای منصور اعلم
- ۳۲- آقای دکتر بابالیان
- ۳۳- آقای عباس ریشارد
- ۳۴- آقای حسین نیوندی
- ۳۵- آقای زنگنه (عزیز)
- ۳۶- آقای یحیی ویرا
- ۳۷- آقای جواد امینی
- ۳۸- آقای لطف‌الله زاهدی
- ۳۹- آقای مهدی قاسم‌زاده
- ۴۰- آقای علی گل محمدی
- ۴۱- آقای ابراهیم مهر
- ۴۲- آقای بیوک فتحی
- ۴۳- آقای حسین مستشاری
- ۴۴- آقای حسن ابراهیمی خانی

- ۴۵- آقای سید احمد شمسائی  
۴۶- آقای علی اکبر کمیلی  
۴۷- آقای عبدالصمد فقیه  
۴۸- آقای اکبر نراقی  
۴۹- آقای جواد علی آبادی  
۵۰- آقای سیدجعفر فیض بخش  
۵۱- آقای تقی فیض بخش  
۵۲- آقای حبیب الله خیل تاش  
۵۳- آقای ابوالحسن علوی  
۵۴- آقای محمد آقا هاشمی  
۵۵- آقای نادر علی مشکل گشا  
۵۶- آقای نبی رویانی  
۵۷- آقای امیر شرفی  
۵۸- آقای رفعت جاهد  
۵۹- آقای خاچیک ملکومیان  
۶۰- آقای محمدحسین دشتی  
۶۱- آقای بهروز دشتی  
۶۲- آقای حاجی غلامرضا عالیشوندی  
۶۳- آقای مشهدی شاه‌اویس قاسمی  
۶۴- آقای موسی خانی تیموری  
۶۵- آقای مصطفی صمدی  
۶۶- آقای غلامرضا نظیری پور  
۶۷- سرکار سرهنگ فروهر  
۶۸- سرکار سرهنگ جهانگللو  
۶۹- خانم گرینفیلد  
۷۰- خانم داراب  
۷۱- خانم کالویسکی  
۷۲- خانم پیرایش  
۷۳- آقای شهاب السلطنه بختیاری  
۷۴- آقای دکتر رضی رضانور  
۷۵- آقای سلطانعلی کدخدا  
۷۶- آقای حسین نوری  
۷۷- آقای عبدالوهاب اقبال  
۷۸- تیمسار سرلشکر آق‌اولی  
۷۹- تیمسار سرلشکر پورزند  
۸۰- تیمسار سرتیپ کوپال  
۸۱- سرکار سرهنگ اخگر  
۸۲- سرکار سرهنگ بقائی  
۸۳- سرکار سرهنگ افطسی  
۸۴- سرکار سرهنگ انصاری  
۸۵- سرکار سرهنگ مهین  
۸۶- سرکار سرهنگ منوچهری  
۸۷- سرکار سرهنگ باتمانقلیچ  
۸۸- سرکار سرهنگ دولو  
۸۹- سرکار سرهنگ صولتی  
۹۰- سرکار سرهنگ عامری  
۹۱- آقای مهندس ناصح ناطق  
۹۲- آقای مهندس شریف امامی

- ۹۳- سرکار سرهنگ بهرامی  
 ۹۴- سرکار سرهنگ منتظمی  
 ۹۵- سرکار سرهنگ ابطحی  
 ۹۶- سرکار سرهنگ قائم مقامی  
 ۹۷- سرکار سرهنگ زنده دل  
 ۹۸- سرکار سرهنگ اشرفی  
 ۹۹- سرکار سرهنگ انصاری  
 ۱۰۰- سرکار سرهنگ صفاری  
 ۱۰۱- سرکار سرگرد همایون  
 ۱۰۲- سرکار سرگرد جهان بگلو  
 ۱۰۳- سرکار سرگرد قاسم مظاهری  
 ۱۰۴- سرکار یاور سرتیپ زاده  
 ۱۰۵- سرکار سروان احمد متینی  
 ۱۰۶- سرکار سروان رضا الوندپور  
 ۱۰۷- سرکار سروان عباس فقیه  
 ۱۰۸- سرکار سروان گل محمدی  
 ۱۰۹- سرکار سروان میربهر فتحی  
 ۱۱۰- سرکار ستوان ۱ مهاجر  
 ۱۱۱- سرکار سروان سپهر  
 ۱۱۲- سرکار سروان یحیائی  
 ۱۱۳- سرکار سروان نجومی  
 ۱۱۴- آقای حسین محمدی  
 ۱۱۵- آقای سرهنگ ولی الله انصاری  
 ۱۱۶- آقای محمد کاویانی  
 ۱۱۷- آقای محمدقلی نهرودی  
 ۱۱۸- آقای مهندس علاءالدین  
 ۱۱۹- آقای مهندس حبیب الله فتحی  
 ۱۲۰- آقای مسعود مصطفوی  
 ۱۲۱- آقای مهندس حسین هاشمی نژاد  
 ۱۲۲- آقای مهندس داود رجبی  
 ۱۲۳- آقای دکتر رضائی  
 ۱۲۴- آقای علی انتظام وزیری  
 ۱۲۵- آقای مهدی جواد فرخو  
 ۱۲۶- آقای حسین گورکانی  
 ۱۲۷- آقای ناصر مستوفی  
 ۱۲۸- آقای هوشنگ سمیعی  
 ۱۲۹- آقای حسین رودکی  
 ۱۳۰- آقای حسین مالکی  
 ۱۳۱- آقای اسمعیل اشرف  
 ۱۳۲- آقای عباس سلجوقی  
 ۱۳۳- آقای صادق فرزندگان  
 ۱۳۴- آقای مهندس حسین بنو عزیزی  
 ۱۳۵- آقای اسدالله فرزانه پور  
 ۱۳۶- آقای محمد الهی  
 ۱۳۷- آقای منوچهر فرزین  
 ۱۳۸- آقای عزت الله سلیمی  
 ۱۳۹- آقای علینقی غفاری  
 ۱۴۰- آقای حسین نجدی

- |                                             |                                  |
|---------------------------------------------|----------------------------------|
| ۱۶۱- آقای خلیل وزیر نظامی                   | ۱۴۱- آقای حسین گلریز             |
| ۱۶۲- آقای حیدرقلی نهرودی                    | ۱۴۲- آقای اسمعیل شردل            |
| ۱۶۳- آقای سپاهانی                           | ۱۴۳- آقای رجبعلی شاهورانی        |
| ۱۶۴- آقای محمدرضا خلعت‌بری                  | ۱۴۴- آقای حشمت‌الله حجازی        |
| ۱۶۵- آیت‌الله آقای حاج سید ابوالقاسم کاشانی | ۱۴۵- آقای کارل دولویس            |
| ۱۶۶- آقای عبدالمجید منوچهر                  | ۱۴۶- آقای ویلهم فرانس            |
| ۱۶۷- آقای حمید محبی                         | ۱۴۷- آقای حرمت‌الله شهراسبی      |
| ۱۶۸- آقای فریدریک تالبرگ                    | ۱۴۸- آقای محمد کیانوش            |
| ۱۶۹- آقای مهندس احمد ژیمند                  | ۱۴۹- آقای مهندس محمود شیمی       |
| ۱۷۰- آقای محمد قریشی                        | ۱۵۰- آقای مهندس رضا زاهدی        |
| ۱۷۱- آقای گلکائی                            | ۱۵۱- آقای مهندس ساهاک گرینفیلد   |
| ۱۷۲- آقای ردیانس کجوری                      | ۱۵۲- آقای ویکتور ژاکوب           |
| ۱۷۳- آقای سلطنعلی سیلاخوری                  | ۱۵۳- آقای مهندس ابوالقاسم بهزادی |
| ۱۷۴- آقای مهندس محمود خسروی                 | ۱۵۴- آقای حسین اسکوئی            |
| ۱۷۵- آقای حسین کیهانی                       | ۱۵۵- آقای مهندس ماراس گرینفیلد   |
| ۱۷۶- آقای موسی تیموری                       | ۱۵۶- آقای علی اصغر قزل‌ایاغ      |
| ۱۷۷- آقای آرمن ژوردان                       | ۱۵۷- آقای محمدجواد اخوان         |
| ۱۷۸- آقای رضا کاشفی                         | ۱۵۸- آقای حسین دهناد             |
| ۱۷۹- آقای مارتین خان‌بگیان                  | ۱۵۹- آقای سیدعلی عالم‌پور        |
| ۱۸۰- ژونی گرینفیلد                          | ۱۶۰- آقای حسین ماهوتچی           |

یادداشت بازداشت‌شدگان در دفتر خاطرات خلعت‌بری در زندان



دکتر متین دفتری

به یاد ایام توقف در بازداشتگاه نیروی انگلیس در اراک که  
سعادت آشنایی و مصاحبت آقای محمدرضا خلعت‌بری را نصیب  
این‌جانب نموده این چند سطر را با کمال مسرت و اشتیاق در دفتر  
خاطرات ایشان یادداشت می‌نمایم. امیدوارم از این گرفتاری هرچه  
زودتر خلاصی یافته، کامران و کامیاب باشند.

اراک، اول بهمن ماه ۱۳۲۲

یاد ایام توقف در بازداشتگاه نیروی انگلیس در اراک که سعادت

آشنایی و مصاحبت آقای محمدرضا خلعت‌بری را نصیب این‌جانب

نمود این چند سطر را با کمال مسرت و اشتیاق در دفتر خاطرات

ایشان یادداشت می‌نمایم. امیدوارم از این گرفتاری هرچه زودتر خلاصی

یافته، کامران و کامیاب باشند. اراک - اول بهمن ۱۳۲۲

دکتر متین دفتری

## دکتر سجادی

قفس شماره ۱۲ نیروی انگلیس در اراک

ایمان به خداوند و پیشوایان مسلم که مبلغین (ناخوانا) گذاری و ارشاد امم می‌باشند و عمل نمودن به تکالیفی که از طرف آن یزدان بزرگ مقرر شده یگانه طریق نجات افراد است - برای ما معتقدین به دیانت اسلامی که دستورات جامع در هر یک از رشته‌های زندگانی داریم با قدری ایمان نیل به سعادت خیلی سهل است و آرزومندم که این گرفتاری ما سبب تشدید مبانی ایمان شده و روح خدمتگزاری به میهن بیش از سابق تقویت گردد - با تأثیر از گرفتاری آقای خلعت‌بری

خوشوقتیم از اینکه مراتب

دوستی ما در این محل

افزایش یافته و امیدوارم در

آینده خیلی نزدیک رهایی

ایشان از زندان عملی گردد.

بیست و سوم دی ۱۳۲۲

قفس شماره ۱۲ نیروی انگلیس در اراک  
ایمان به خداوند و پیشوایان مسلم که مبلغین (ناخوانا) گذاری و ارشاد امم می‌باشند و عمل نمودن به تکالیفی که از طرف آن یزدان بزرگ مقرر شده یگانه طریق نجات افراد است - برای ما معتقدین به دیانت اسلامی که دستورات جامع در هر یک از رشته‌های زندگانی داریم با قدری ایمان نیل به سعادت خیلی سهل است و آرزومندم که این گرفتاری ما سبب تشدید مبانی ایمان شده و روح خدمتگزاری به میهن بیش از سابق تقویت گردد - با تأثیر از گرفتاری آقای خلعت‌بری

خوشوقتیم از اینکه مراتب دوستی ما در این محل افزایش یافته و امیدوارم در آینده خیلی نزدیک رهایی ایشان از زندان عملی گردد.

بیست و سوم دی ۱۳۲۲

محمد جواد بوشهری

بر هر ایرانی واجب است اولاد خود را مجبور کند سخنان علی (ع) را سرمشق زندگانی قرار دهند تا ایمانشان پاک و در کردار و گفتار رشید و در وطن پرستی بی مانند گردند.

1322/10/24

بر هر ایرانی واجب است از درد خوردن مجبور کند ستمنا  
در سرش زنده مانده و از کینه پاک دور کرد و گفته  
رسید و در وطن پست بر ماند گفته ۱۳۲۲/۱۰/۲۴  
جواد برادر

۱۳۲۲/۱۰/۲۴

جواد بن محمد

تھیرمستان

www.tabarestan.info

نقیب زاده مشایخ

يا جامع الشمس

از کلمات مولی امیرالمؤمنین است که می فرماید (ان لم تكونوا احراراً لدینکم فکونوا احراراً لدنیاکم) در کار هستی دیدم و از آینده نگرانم. فقط یک امید زیادت‌ر نمانده که عناصر صالح با ایجاد یک وحدت فکری دست هم را گرفته و دامن همت کمر زند و دستور فوق را در نظر گرفته تا به این ننگ و عار خاتمه دهند و اگر خدای نکرده یک چنین حقیقتی تولید نگردد و یک چنین روحی ایجاد نگردد دیگر امیدی باقی نیست. حال بسته به همت و وطن پرستی امثال آقای خلعت‌بری است که اصل‌تشان محرز و در علاقه به مملکت امتحان داده‌اند. ۱۳۲۲/۱۰/۱۸

۱۰۰

نکات و در این کتاب که می بینیم ( و این هم که در این کتاب ) - که در این کتاب ( که در این کتاب )  
 می بینیم و در این کتاب که می بینیم و در این کتاب که می بینیم و در این کتاب که می بینیم  
 و در این کتاب که می بینیم و در این کتاب که می بینیم و در این کتاب که می بینیم و در این کتاب که می بینیم  
 و در این کتاب که می بینیم و در این کتاب که می بینیم و در این کتاب که می بینیم و در این کتاب که می بینیم  
 و در این کتاب که می بینیم و در این کتاب که می بینیم و در این کتاب که می بینیم و در این کتاب که می بینیم

12/11/18



## دکتر مشاور

هم‌میهن گرامی و همشهری عزیزم آقای خلعت‌بری

نمی‌دانم در دفترچه خاطرات شما چه بنویسم زیرا اقامت ۱۸ ماه در این بازداشتگاه و دور بودن از محیط شاید در نسج فکر اینجانب تأثیر بسزا کرده باشد ولی آنچه را می‌بینم و می‌شنوم این است که هنوز عده(ای) بی‌اطلاع و بی‌شخصیت به نام سیاست‌مدار به معاونت (دسته‌ای) دزد و رشوه‌خوار و بی‌حیا به نام حافظ امنیت به کمک عده(ای) نالایق و تازه به دوران رسیده و جاه‌طلب امور این کشور ویران را به دست گرفته بر سر عده(ای) جاهل، بدبخت، بی‌سرپرست و غافل از همه چیز حکومت می‌کنند.

گرچه وضعیت غم‌انگیز دیروز هنوز هم ادامه دارد ولی این دو سالی که هزاران بدبختی و گرسنگی دامنگیر ایرانیان گردیده و بازار جاسوسی و ستمگری و خیانت رواج یافته از لحاظ اینکه یک تحویل و تحول بزرگ اجتماعی را در بر دارد کاملاً ممتاز بوده و جالب دقت می‌باشد.

در میان اینهمه فساد و سستی و اهمال‌کاری زمامداران که تنها منظورشان این است که به هر وسیله که ممکن باشد منافع شخصی خودشان را ولو به ضرر مصالح ایران تأمین نمایند و بدین منظور مانند کوهی پابرجا ایستاده و به هیچ وجه حاضر نیستند که در مقابل طبقه صالحتر و فداکارتر شانه خالی کنند.

در مقابل این گروه نابکار عده‌ای از جوانان صالح و فداکار سعی می‌کنند به هر وسیله که ممکن باشد این تخته سنگ عظیم را از اطراف سوراخ سوراخ کرده آبهای گوارای نیک بختی و سعادت را از آن جاری سازند. همین وضعیت است که این جانب آن را تحویل و تحول اجتماعی نام گذارده و به عبارت دیگر می‌توان آن را انقلاب فکر و اجتماعی نامید.

انقلاب عبارت از یک نوع حق و وظیفه است که مطابقت کامل با قوانین طبیعی داشته و قبول آن از طرف ما و اجراء صحیح آن بر طبق وظیفه ملی می‌باشد.



## عباس مزدا

دوست گرامی آقای خلعت‌بری،



عباس مزدا

بیش از سیزده قرن است که ملت ایران گریان است. چرا؟ حمله اعراب و واژگونی ساسانیان موجب شکست روحی ملت ما شد و از آن تاریخ به بعد برای عظمت از دست‌رفته ایران گریانیم. اشعار و ادبیات و موسیقی بعد از اسلام ما جملگی جز شکوه و آه ناله بیش نیستند! تاریخ قرن اخیر کشور ما با اشک و خون نوشته شده است! بیچاره‌گی و مظلومی تا چند؟ تا کی ملتمان بایستی گریان باشد؟ بر ما جوانان است که با فداکاری ایران نوینی بنیاد کنیم. برخیزید ای فرزندان ایران!!

۲۵/ دی ۲۲/ اراک، بیست و یکمین ماه اسارت

دوست گرامی آقای خلعت‌بری،  
بیش از سیزده قرن است که ملت ایران گریان است. چرا؟  
حمله اعراب و واژگونی ساسانیان موجب شکست روحی  
ملت ما شد و از آن تاریخ به بعد برای عظمت از دست‌رفته ایران  
گریانیم. اشعار و ادبیات بعد از اسلام ما جملگی جز شکوه  
و آه ناله بیش نیستند!  
تاریخ قرن اخیر کشور ما با اشک و خون نوشته شده است!  
بیچاره‌گی و مظلومی تا چند؟ تا کی ملتمان بایستی گریان باشد؟  
بر ما جوانان است که با فداکاری (ایران نوینی) بنیاد کنیم.  
برخیزید ای فرزندان ایران!!  
۲۵/ دی ۲۲/ اراک، بیست و یکمین ماه اسارت  
عباس مزدا

## جهانگیر تفضلی

یادداشتی از ایشان در دفتر خاطرات خلعت‌بری موجود نیست.

### دکتر ن. منشی

ترقی و سعادت و عظمت و استقلال ایرانی بسته به فداکاری هر فرد ایرانی است تا بدکاران و خائنین وطن را به سزای کیفر خود نرسانیم نمی‌توان به عظمت و استقلال آن امیدوار باشیم. پس وظیفه ما جوانان است که در راه عظمت و استقلال آن جانبازی کنیم.

زنده و پاینده باد ایران

ترقی و سعادت و عظمت و استقلال ایران بسته به فداکاری هر فرد ایرانی است تا بدکاران و خائنین وطن را به سزای کیفر خود نرسانیم نمی‌توان به عظمت و استقلال آن امیدوار باشیم. پس وظیفه ما جوانان است که در راه عظمت و استقلال آن جانبازی کنیم.

زنده و پاینده باد ایران

ن. منشی

### خسرو اقبال

پاینده ایران

پاکدامنی و افتخار همیشه بر ثروت دنیا مقدم است.

اراک، دیماه ۱۳۲۲ خسرو اقبال



خسرو اقبال

پاینده ایران  
پاکدامنی و افتخار همیشه بر ثروت دنیا مقدم است

اراک دیماه ۱۳۲۲

خسرو اقبال

## دکتر شروین

تا دخت رز نقاب به میخانه باز کرد  
سجاده داد در گرو جام باده  
پیرش جواب داد که زهد ریا چه سود  
خواهی اگر خدای ببخشد گناه را  
بیگانه را به حلقه رندان چو راه نیست  
در کوی می فروش هر آن کس که راه یافت  
شو پاک باز در ره عشق وز خود گذر  
از وصل یار دور فتادیم وای اسف  
دل داشت قصد کعبه جانان ولی چه سود  
(شروین) بسوی درگاه یزدان پناه بر  
شد می پرست زاهد و آن سو نیاز کرد  
و آنکه به کوی پیر معانی عرض داد کرد  
آن بنده را که طاعت حق بجا نکرد  
باید نخست کعبه دل را نماز کرد  
کو چاره که خویش را ز اهل راه دور کرد  
شد بی نیاز از دو جهان ترک کرد کرد  
چون شاه غزنوی که به راه ایاز کرد  
کز حد خود رقیب ز کین پا دراز کرد  
ره بر اراک قافله جای حجاز کرد  
باید که روی جانب آن چاره ساز کرد

زندان شهرستان اراک ۲۹/۱۰/۲۲

تا دخت رز نقاب به میخانه باز کرد  
سجاده داد در گرو جام باده  
پیرش جواب داد که زهد ریا چه سود  
خواهی اگر خدای ببخشد گناه را  
بیگانه را به حلقه رندان چو راه نیست  
در کوی می فروش هر آن کس که راه یافت  
شو پاک باز در ره عشق وز خود گذر  
از وصل یار دور فتادیم وای اسف  
دل داشت قصد کعبه جانان ولی چه سود  
(شروین) بسوی درگاه یزدان پناه بر  
شد می پرست زاهد و آن سو نیاز کرد  
و آنکه به کوی پیر معانی عرض داد کرد  
آن بنده را که طاعت حق بجا نکرد  
باید نخست کعبه دل را نماز کرد  
کو چاره که خویش را ز اهل راه دور کرد  
شد بی نیاز از دو جهان ترک کرد کرد  
چون شاه غزنوی که به راه ایاز کرد  
کز حد خود رقیب ز کین پا دراز کرد  
ره بر اراک قافله جای حجاز کرد  
باید که روی جانب آن چاره ساز کرد  
زندان شهرستان اراک ۲۹/۱۰/۲۲

## سیف الله اردلان

در این موقع که بر حسب حکم تقدیر خدمت حضرت آقای خلعت‌بری که زاده از خانواده (ای) اصیل و اشخاص شریفند رسیدم برای اینکه در خاطر ایشان فراموش نگشته و در

جزو ارادتمندان محسوب شوم  
این چند کلمه را در دفتر  
خاطرات نوشتیم و در این ایام  
بازداشت در کیچ شماره ۱۲  
ارادت بنده نسبت به ایشان به  
سر حد کمال رسیده و  
خلل‌ناپذیر است.

مهندس عباس باستانی  
حضرت آقای خلعت‌بری  
اینک پنجمین ماه است که در راه دوستی و علاقه به میهن عزیز خود  
بازداشت و خداوند افتخار آشنایی با شخص حساس و وطن‌پرستی مثل  
شما را نصیب فرموده و امیدوارم که این آشنایی باعث شود که در آینده  
بتوانیم قدمهای بزرگتری را به کمک یکدیگر در راه افتخار و عظمت  
مملکت خود برداشته و از خداوند متعال خواهانیم که ما را در این راه  
خیر قرین موفقیت فرماید.



عباس باستانی

حضرت مستجاب  
بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام  
على من لا نبي بعده  
والله اعلم  
بما نزل به من  
الغيب

## منوچهر عدل

دوست بسیار گرامی آقای خلعت‌بری از نیل سعادت آشنایی سرکار نهایت مفتخرم. قلب انباشته از مهر و محبت و قیافه نجیب شما برای همیشه از خاطرم دور نخواهد شد. من شما را در مدت سه ماه بازداشت که همیشه با هم هم‌سفره بودیم خوب مطالعه کرده و در اندرون شما آتش فروزان و عشق غربی به میهن خود دیدم. موقعی که از شهربانی طهران ما هشت نفر را انگلیسیها تحویل گرفته و به نقطه نامعلومی می‌بردند هیچ فراموش نمی‌کنم شما در انتهای کامیون روی جامه‌دان خود نشسته و با دیده حسرت از فضای کوچکی که مابین بازو و بدن قراولان هندی به طهران، به طهرانی که غرق در بدبختی بود می‌نگریستید و سرود مخصوص و مهیج میهن را می‌خواندید...

آری این حس شریف و عشق به میهن یکی از غرایز فطری بشری است که من به شما از داشتن چنین احساسات پاک تبریک می‌گویم. ولی دوست عزیزم این حس شریف انسانی گرچه در اساس صحیح و مقدس است ولی ما خوب دیدیم چگونه جنایتکاران از این حس عالی و فداکاری مردم استفاده کرده، در نتیجه خون همدیگر را می‌ریزند. میهن‌پرستی امروز آلت و وسیله تحریک احساسات یک مشت جوانان پاک‌نیت شده و اشخاص جاه‌طلب و شهوت‌ران را بر زندگی و خون‌خواری خود موفق می‌سازد! چطور می‌توانم فراموش کنم فداکاری سربازان فرانسوی را در آغاز انقلاب کبیر فرانسه ۱۷۸۹ که حقوق و جیره خود را از اطیش به فرانسه فرستاده و می‌گفتند میهن ما فقیر است، ما در کشور خارجی به هر ترتیبی است می‌گذرانیم، این مبلغ را به مصارف ضروری دیگری برسانید...

ولی دوست عزیزم ما نباید مثل آن کرم که در گندم پنهان است تمام کاینات را محدود به میهن خود سازیم به مصداق این بیت.

چو آن کرمی که در گندم نهان است      زمین و آسمان او همان است

بلکه باید شهر روح خود را در دنیای لایتناهی جولان داده و به خلقت و کاینات به دیده خوش‌بینی بنگریم و این تعصبات که منجر به نفاق و خون‌ریزی می‌شود را دور بیندازیم همان طوری که خداوند باران خود را به روی خارها و گلها می‌ریزد و تفاوت نمی‌گذارد ما نیز سیاه و سفید، زنگی و حبشی، هندی و چینی و غیره را دوست بداریم زیرا همه آنها مخلوق خدای واحدی بوده و سرنوشت واحدی دارند.

نه من می‌گویم این بشنو ز قرآن  
تفاوت نیست اندر خلقِ رحمن

من میهن پرستم ولی نه از آن میهن پرستانی که متعصب بوده و منجر به برادرکشی شود بلکه من میهن خود را دوست می‌دارم و برای سعادت و خوشبختی آنها و برای نجات روان آنها از اوهام و خرافات و گرسنگی و بی‌خانمانی و بیماری و جهالت کوشیده و خواهم کوشید.

دوست کوچک شما

## حسینقلی کاتبی



دوست زندانی فرزانه من آقای خلعت‌بری!

مدعی خواست که برکنده شود ریشه ما

بود غافل که خدا هست در اندیشه ما

دفتر خاطرات که خاطرات دوره زندان را در آغوش می‌گیرد

گنجایش آن ندارد که همه عواطف و افکار و آرزوهای نویسنده در

آن منعکس شود. این است که با معذرت از اختصار نوشته خود که

حسینقلی کاتبی

لاجرم نمی‌تواند مظهر روح نویسنده باشد گوشه‌ای از اندیشه‌های

اجتماعی خود را به نام یادبود برای شما می‌نویسم و چون در ضمیر ما

نگنجد غیر دوست و دوست و محبوب و معشوق من جز ایران لایزال و ایران مقدس نیست و از

هیچ پیشامد سوء و خسارت در راه آن ملول و مکدر نیستم. این است که چکیده معتقدات

اجتماعی خود را که برای نجات وطن عزیز سرسلسله عقاید و افکار می‌دانم در یک جمله

می‌نویسم و از روی ایمان معتقدم که تنها وسیله رهایی از تیره‌روزی امروزی.

«مبارزه با بدبینی و یأس و منفی‌بافی»

است و اگر اثرات سحرآسای تبلیغات سوء خارجی و افکار و اندیشه‌ها و اعمال عناصر خائن

داخلی را که نزدیک است عرق فعالیت و فداکاری و وطن‌پرستی را بخشکاند و ما را زنده به گور

سازد بنویسم دوست و دشمن اعتراف خواهد کرد که از بین رفتن ایمان و غیرت و شهامت و

حس فداکاری و سجایای شریف و ذاتی ایرانی و نومیدی از اصلاحات و تاریک دیدن آتیه حیات

ملی نتیجه تلقین و تبلیغ افکار مسموم یأس و منفی‌بافی و بدبینی است و من به امید اینکه جوانان

ایران با این عفريت سیاه مبارزه نمایند و این عامل فساد را ریشه‌کن سازند شما را هم به این پیکار

مقدس دعوت می‌نمایم و یقین دارم که: «ایران جاوید و پایدار» با ابدیت تاریخ هماهنگ است و

ملت ایران مستقل و آزاد خواهد بود.

دوستدار شما کاتبی

۲۲/۱۰/۱۴ زندان اراک



حمید مجتهدی

در تاریخ ۱۳ دی ماه سال ۲۰ که قریب ۴ ماه است در بازداشتگاه بریطانیای کبیر زندانی هستم  
این چند سطر را محض یادگاری در دفتر خاطرات حضرت آقای خلعت‌بری که افتخار دوستی  
ایشان را در زندان دریافته بودم قلمی گردید.

۱۳۲۲/۱۰/۱۳

تاریخ ۱۱ دی ماه ۱۳۲۲ در بازداشتگاه بریطانیای کبیر زندانی هستم  
محض یادگاری در دفتر خاطرات حضرت آقای خلعت‌بری که افتخار دوستی  
ایشان را در زندان دریافته بودم قلمی گردید.  
۱۳۲۲/۱۰/۱۳



لطیف جوانشیر

مهندس لطیف جوانشیر

به یادگار ایام بازداشت در شهربانی تهران و بازداشتگاه اراک

بیادگار ایام بازداشت در شهربانی تهران و بازداشتگاه اراک  
مهندس لطیف جوانشیر  
۱۳۲۲/۱۰/۱۳



### مهندس حسین زاهدی

نیاکان باشاهمت ما در مقابل شدائد و آلام حملات اقوام مغرور  
در خاور و باختر ایستادگی کرده‌اند. اینک وظیفه ما ایرانیان است که  
برای سرافرازی و حفظ استقلال میهن از هرگونه فداکاری خودداری  
ننماییم.

زندان اراک، ۲۲/۱۰/۳۰

حسین زاهدی

خداوند منم که در این روزگار بدست دشمنان خودم در زندان افتادم  
و این وطن را در این روزگار بدست دشمنان خودم در زندان افتادم  
نویسم... زنده باد ایران ۱۳۴۴  
www.tabanstan.com

### دکتر رضی اسلامی

به رسم یادگاری بازداشتگاه شماره ۱۲ اراک به تاریخ ۲۲/۱۰/۱۷

برایم یادگار، زنده باد ایران  
۲۲/۱۰/۱۷  
دکتر رضی اسلامی

### سرهنگ نصرالله زنده‌دل

آقای عزیزم، خرم آنروز کزین منزل ویران برویم راحت جان طلبیم از پی جانان برویم

ختم آنروز کزین منزل ویران برویم  
راحت جان طلبیم از پی جانان برویم  
نصرالله زنده‌دل

## مهندس فضل الله میرهادی



اینجانب اصلاح کشور و ترقی ایران را در اصلاح افراد ایرانی می دانم. انجام این منظور هم به دست مادرهای تربیت شده است که از طفولیت به نوزادان خود در ضمن آموختن زبان عدم تجاوز به حق دیگران و حفظ حقوق خود را تلقین نمایند و مواظبت کنند که طفل در سن کودکی دارای قوای مادی و معنوی شود، راستگو، با ادب و

خلیق بار آید. آنهایی که ایران را دوست می دارند البته یقیناً برای

سعادت جامعه ایرانی از بذل مساعدت در راه تعلیم و تربیت

مادران آتیه مضایقه نخواهند فرمود و بدین طریق وظیفه خود را در دوستی ایران انجام خواهند داد. با توجه به اینکه گل باغ و چمن انسانی اطفال می باشند ایرانیهای خوب راضی نمی شوند که این گلهای نوزاد در نتیجه فقدان والدین و فقدان وسایل تربیت پژمرده گردند و به ازدیاد نسل صدمه

وارد آید. امیدوارم که آقای خلعت بری آنچه مقدورشان است به سهم خود در نیل مقصود بالا یعنی کمک به تهیه وسائل تربیت اطفال پاکروان خوب از هر حیث مضایقه نمایند تا در آینده ایران به واسطه تحول دولت ایران قویتر شده و با فرزندان آن چنین معامله نشود.

اینجانب اصلاح کشور و ترقی ایران را در اصلاح افراد ایرانی می دانم. انجام این منظور هم به دست مادرهای تربیت شده است که از طفولیت به نوزادان خود در ضمن آموختن زبان عدم تجاوز به حق دیگران و حفظ حقوق خود را تلقین نمایند و مواظبت کنند که طفل در سن کودکی دارای قوای مادی و معنوی شود، راستگو، با ادب و خلیق بار آید. آنهایی که ایران را دوست می دارند البته یقیناً برای سعادت جامعه ایرانی از بذل مساعدت در راه تعلیم و تربیت مادران آتیه مضایقه نخواهند فرمود و بدین طریق وظیفه خود را در دوستی ایران انجام خواهند داد. با توجه به اینکه گل باغ و چمن انسانی اطفال می باشند ایرانیهای خوب راضی نمی شوند که این گلهای نوزاد در نتیجه فقدان والدین و فقدان وسایل تربیت پژمرده گردند و به ازدیاد نسل صدمه وارد آید. امیدوارم که آقای خلعت بری آنچه مقدورشان است به سهم خود در نیل مقصود بالا یعنی کمک به تهیه وسائل تربیت اطفال پاکروان خوب از هر حیث مضایقه نمایند تا در آینده ایران به واسطه تحول دولت ایران قویتر شده و با فرزندان آن چنین معامله نشود.

## دکتر عباس حکیم معانی

۱۸ دی ۱۳۲۲ به قلم حکیم معانی مدیر روزنامه روز محشر

هم زندان محترم آقای محمدرضا خلعت‌بری!

بر اثر تصادف ناگوار زمان و تصرف غیر حق ایران و تسلط دست بیگانگان شما هم مانند من اسیر زندان جیوش غیر در قفس اراک شده و با یکدیگر آشنا شدیم! بعد از چند ماه معلوم گشت که من و شما از یک منبع رسمی به چنین دامی افتاده و انتساب اتهام مربوط به یک رشته بوده و به یک زنجیر کیفر بسته شده‌ایم و علت آن هم میهن‌پرستی و ایران دوستی بوده، آری ما به جرم ایران‌دوستی و میهن‌پرستی محبوس و اسیر گشته و مباحثات می‌کنیم!

‘رباعی’

ما را به زمانه زیردستی ننگ است      چون بهر بلندپایه پستی ننگ است  
از مرحله خداپرستی چو گذشت      جز مرتبه وطن‌پرستی ننگ است

معلوم شد که ما بر اثر وطن‌پرستی محبوسیم اما برای اخذ نتیجه از این وطن‌پرستی و این ابتلائی که دچار شده‌ایم بهترین راه استفاده از این فرصت است که ما را به یک رشته بسته و همدرد ساخته است. آیا تصور می‌کنید که ما بر اثر ظلم و عدوان بیگانگان محبوس و اسیریم؟ خیر، ما بر اثر وجود وطن‌فروشان و جاسوسان و منفعت‌پرستان و بی‌لیاقتی عمال کشور و بلاارادگی مصادر امور به این قفس جور و کین دچاریم و برای نجات دیگران از این قبیل جور و عدوان در آینده محتاج به فداکاری هستیم! این فداکاری را ما باید از همین‌جا شروع کرده تا مرگ خود تعقیب نماییم. این طبقه پوسیده و منفعت‌پرست را از روی کار برانیم و طبقه (ای) که صلاحیت دارند برای کشور بگماریم تا آیندگان و اخلاف دچار جور و عدوان نشوند!

من از بیگانگان هرگز ننالم      که با من هر چه کرد آن آشنا کرد!

اراک

امضاء: دکتر عباس حکیم معانی

۱۳۲۲/۱۸  
تقریباً یک ماه و نیم در زندان

ام زندان محترم که هر صبح آن خلعت بر سر!

بر اثر تفاوت ناگوار زمان و تصیف غیر حق ایران تسلط است بجانهای ما و ما را در بند  
جبر غریب و غریبانه و با یکدیگر آشنا شدیم! بعد از خدا و اسلام است که ما را در این بند  
ببینیم ما را از راه و شب و تنگم مربوط بیکدیگر بسته و یکدیگر را نمی بینیم و ما را از راه و شب  
و از راه و شب و تنگم آهسته آهسته از راه و شب و تنگم و ما را از راه و شب و تنگم!

ما را از راه و شب و تنگم آهسته آهسته از راه و شب و تنگم و ما را از راه و شب و تنگم!  
از راه و شب و تنگم آهسته آهسته از راه و شب و تنگم و ما را از راه و شب و تنگم!  
ما را از راه و شب و تنگم آهسته آهسته از راه و شب و تنگم و ما را از راه و شب و تنگم!  
از راه و شب و تنگم آهسته آهسته از راه و شب و تنگم و ما را از راه و شب و تنگم!  
ما را از راه و شب و تنگم آهسته آهسته از راه و شب و تنگم و ما را از راه و شب و تنگم!  
از راه و شب و تنگم آهسته آهسته از راه و شب و تنگم و ما را از راه و شب و تنگم!  
ما را از راه و شب و تنگم آهسته آهسته از راه و شب و تنگم و ما را از راه و شب و تنگم!  
از راه و شب و تنگم آهسته آهسته از راه و شب و تنگم و ما را از راه و شب و تنگم!

## زین العابدین منتظمی

دو صد گفته چون نیم کردار نیست



دوست عزیز، هرگاه گفته شود که ملت ایران وارث بزرگترین و ارجمندترین ادبیات عالم است سخن به گزاف گفته نشده زیرا که شعرای ما داد سخن داده و از هر مقوله و مبحثی که ممکن است سرمشق زندگی بشود در معنی سفته‌اند، ولی ما ایرانیان از این گنجهای رایگان طرفی بر نبسته و سخنان حکیمانه آنها را آویزه

گوش خود ننموده‌ایم. به همین مناسبت ملتی که بهترین درسهای اخلاقی را مربیان او در قالب بهترین و شیرین‌ترین الفاظ برای او سروده‌اند امروز پست‌ترین مدارج اخلاقی را می‌پیماید. فرماندهان ما در نهایت فساد و فرمان‌برها در منجلاب جهل و بی‌خبری غوطه‌ورند. برای تغییر این کیفیت مجاهد فی سبیل‌الله لازم است. باید با دزدها که مملکت ما را به این روز سیاه انداخته‌اند پیکار کرد. متأسفانه ما فقط به تنقید اکتفا می‌نماییم. تنقید و بدگویی نتیجه‌ای جز تولید دورنگی و دشمنی بین ابناء ملت ندارد. اگر یک عده معتقدند مملکت آنها به مناسبت سوء اداره دو آسبه به طرف پرتگاه نیستی می‌رود نباید ناظر این منظره شوم باشند بلکه هرگاه واقعاً خواهان عظمت مملکت خود هستند باید نیل به این مقصود حتی از قید جان دریغ نمایند. بدیهی است در این مملکت فقط اشخاصی باید قدم بزنند که زندگانی آنها نمونه خوبی و بی‌آلایشی باشد و گرنه به مصداق شعر سعدی حکایت

بدیدم عاقبت گرگم تو بودی

چو از چنگال گرگم در ربودی

خواهد شد. بلی آن روزی که دلباختگان ایران حاضر شدند پا از دایره حرف برون بگذارند و رسماً به خائنین مملکت اعلان جنگ بدهند آن روز آفتاب خوشبختی ایران طلوع می‌کند.

و حد گفته چون هم کردار نیست

حسرت غریز  
هرگاه گفته شود که ملت ایران داشت بزرگترین دار عینه سرین  
ادبیات عالم است سخن بگیزاف گفته نشده زیرا که شعری ما دار سخن دارد و از هر مقوله  
و مبحثی که ممکن است سرش زده می شود در بعضی سفته اند ولی ما ایرانیان از این گنج  
کمی را ایگان طرخی بر نهفته و سخنان حکمانه آنها را اذینیه گوش خود نموده ایم بهین  
نماست مانی که تیرین در سهام علی طلاق را در بیان او در قاصد تیرین و شیرین  
الفاظ برای او برده اند امروز است ترین ماریج افلاقی را می بینای فراموشان  
و در نهایت فساد و فحش بر کما در منقلب چهل و بی جبری غمخوار و برای  
آزاد این کیفیت چهارم پس الیه لازم است بایر با در فریاد که حرکت را با این  
روز بیا که از خانه بیکار کردی شفا به بیغی به تنقید آنگاه با این تنقید و به کوشش  
تیمه خبر آید و روش و دشمنی بین این عت نذر اگر یک عده معتقد به حرکت  
انسانیت سودا دارد و اسبه لطیف بر نگاه نیستی خود بنایه ناظر این منظره  
شدم با شنه بکله برگاه و آقا خواندن عفت و کله خود نموده اند در این  
بر این معتقد حق از آفت جان در نفع نماند به بی این است در این حرکت فکری  
اشخاص بایر قدم بر نهاده که ز کانی آنها شوند خوشی و بی الاثر با ستر  
و کونه تصداتی ندر سدی حکایت چو از بیگالی کریم در ربدی  
چندیم عاقبت گویم تر بدی خواهد بشیر این اندوزی که در این جنگ  
ایران حاضر شدند یا از بایره حرف بدون بکند اند در سامان نماند  
حکایت اعلان جنگ به کندن ایران از اتحاد متفقین و ایران را از این سفته  
در ۱۰/۱/۱۳۵۷ زیر القابین

مانوک مارتین

زندانی شماره ۳۰۹۵۰۰



مانوک مارتین

آقای خلعت‌بری عزیز، باعث خوشوقتی است که چند سطری در دفتر خاطرات شما بنویسم. زندانی کردن ما ۱۶۵ هموطن در هر صورت واقعاً وحشتناک است. ما نمی‌توانیم در زمانی که تنها شعار جهان متمدن عدالت، آزادی، مشکلات کشورهای کوچک، برادری، برابری و مسیحیت است شکنجه و عذاب آنها را فراموش کنیم. من می‌ترسم اینها فقط واژه‌های زیبایی در ادبیات باشند یا بهتر بگویم کلماتی برای نوشتن و پر کردن فرهنگهای لغت با تبعید و زندانی بودن با هموطنان در این زندان بدون دادگاه و یا یک بازجویی ساده (ناخوانا) با این وجود من باید آن کسانی که مرا زندانی کرده‌اند برای یک چیز

Dear Sir what a pity,

It is with great pleasure that I write these few lines in the album of yours. The imprisonment of us - 165 innocent compatriots - is indeed terrible in every respect. We cannot forget this cruelty at a time when this civilized world's only claim is justice. Freedom, brotherhood of small nations. Brotherhood of quality & christianity. I am afraid these are empty words merely for literature, or better say, words to enrich & make dictionaries more complete. My 21 months' exile & imprisonment along with over 14 months' of imprisonment of compatriots in this prison, without a tribunal or a simple interrogatory simply prove my statement in this short. Nevertheless, I have to thank those who imprisoned me just for one thing at least which is my acquaintance with you. I'm indeed very happy to have met you in this prison. I earnestly hope you will not forget me once we leave these fortifed walls.

M. Martin  
Prisoner 309500.

متشکر باشم و آن آشنایی با شماست. من از اینکه در این زندان با شما آشنا شدم صادقانه خوشحال هستم. من از صمیم قلب امیدوارم وقتی ما به آن سوی این دیوارها رفتیم شما مرا فراموش نکنید.

زندانی

شماره ۳۰۹۵۰۰

## نورالله لارودی

دوست مهربان، امروز خاطرات شیرین ایام صباوت خود را زیرورو می‌کردم و بیهوده می‌کوشیدم در بحبوحه این روزهای پر از رنج و محنت زندان آبی بر آتش سوزان دل افسرده خود بپاشم. ناگهان پرتو فروزانی دهلیز تاریک دلم را روشن ساخت و شعاع درخشانی در زندان سینه‌ام تابیدن گرفت. بیست سال پیش تو را دیدم که مانند یک مهمان گرمی به کلبه ما وارد شدی. آن روز تو مانند امروز من دلی پژمرده و خاطری نژند نداشتی، در بوستان شباب می‌خرامیدی، شاداب و شادمان بود. آن روز تو در فصل بهار عمر بودی و کانونی انباشته از عشق و محبت در دل داشتی. سالها گذشت و دانستم که در آن روزها از آتش عشق پسته‌دهانی می‌سوختی ولی قدرت ابراز احساسات را نداشتی. در افق آمال و آرزوهای دوره شباب تو ستاره تابانی می‌درخشید و از شعاع خیره‌کننده‌اش روانت روشن بود. در آن ایام من کودکی بیش نبودم و به مقتضای سن معنی و مفهوم عشق و دلدادگی را نمی‌دانستم. چند سالی گذشت و همینکه ضربان قلب خود را شنیدم، خاطرات گذشته را به یاد آوردم و با اینکه خود دل در گرو کسی نداشتم، برق هیجان‌آور چشمان تو را در نظر مجسم کردم و دانستم که معنای عشق چیست. دانستم که مفهوم التهاب و اشتغال درونی چیست. دانستم گداختن و خاموش ماندن چیست. دانستم شکنجه دائمی ولی مسرت‌آور چگونه است. دانستم که بر آتش نشستن و سوختن و ساختن ولی نابود نشدن چیست. دانستم که این قوه مرموز چه سنگلاخهای حزن‌آور را به گلستان با طراوت مبدل می‌نماید. خلعت‌بری، اگر به تو بگویم که من در سنین کودکی، یعنی هنگامی که جز محیط خانه و چند گامی از کوچه جایی را ندیده و جز معدودی از اطفال همبازی همسایه کسی را؛ کت‌ظظ نمی‌شناختم، ساعتها، روزها، شبها نزدیک همان دسته گلی که تو واله و شیدایش بودی به سر برده‌ام، شاید امروز هم بر من حسد ببری. آری، آن پسته دهان، آن مهر تابان، آن بهترین نمونه قدرت خلقت و آفرینش با من همبازی بود. مشت سنگی الوان و زیبا، هر یک به بزرگی یک پسته از گوشه و کنار گرد آورده بودم و با این سنگها همه روزه بازی می‌کردیم. او سنگها را در مقابل خود به هوا می‌افشاند و سپس پشت دست بلورین خویش را نقطه سقوط سنگها گرفته، آنچه را که پشت دستش می‌ماند، برده بود و به دامن می‌ریخت. پسته می‌خندید و من پس از ده سال منظره گل‌خند او و باز شدن غنچه را در عالم خیال مجسم می‌کردم. پسته با



دست و بازو و ساق عریان، گستاخانه در برابر کودکی نشسته بود و آن کودک ساده لوح را فریب می داد. سنگها را می دزدید و زیر ساق پا پنهان می ساخت. وقتی که کودک متوجه می شد و اعتراض می کرد، سنگها را به چابکی جابه جا می کرد و برای اثبات راستگویی پاها را از زمین بلند می کرد. کودک می دید که در پوست لطیف او آثاری از فشار سنگها باقی مانده، آن اثر را به پسته نشان می داد و با همان مدرک آن ماهر وی دزد را رسوا می کرد. هنگامی که دروغش کشف می شد، گل به گونه های سیمینش می افتاد و منظره ملکوتی به خود می گرفت. آن وقت پسته، دهان را به قهقهه باز می کرد و مدتها می خندید و به حال غش و ضعف به دیوار اتاق تکیه می داد. در نهایت میل داشتم او را می دیدی! گردنش به سفیدی و ظرافت گردن قو و سینه صاف و مرمرینش الهه عشق را به یاد بیننده می آورد. دو گوی لطیف و یک قواره و یک اندازه در سینه، زیر پیراهن حریر آبی رنگی که دائماً در برداشت به آهنگ خنده و قهقهه می لرزید. حلقه های موی سیاهش روی شانه های عریان ریخته و تا زمین می رسید، سیاهی بر سپیدی نقش دل انگیزی بسته بود. اکنون می فهمم آن همه مار و عقرب و افعی را که شرای شرق به زلف تشبیه کرده اند چه علت و سببی داشته. کودک ساده لوح این منظره را می دید و چیزی نمی فهمید. او مهمان بود و کودک میزبان! بیست سال از آن روزهای خوش و فرح انگیز گذشت. در لُجّه ای از کثافت غوطه ور شده ایم و امروز به آن دقایق ساده لوحی غبطه می خوریم و رشک می بریم! از مرحله عشق و محبت گذشتیم! دل افسرده شد و احساسات شیرین جوانی در ما مرده. پر و بال بسته در قفس افتادیم و روزهای تیره و تاری را در زندان به سر می بریم. ولی، آن مناظر دل انگیز را مادام العمر از یاد نمی برم و هر وقت چشمم به تو می افتد خاطرات شیرین و شمع آور بیست سال پیش را به یاد می آورم، به ویژه آن ساعتی را که پیش چشم مجسم می کنم که تو به مقتضای جوانی و غرور شباب هنگام عزیمت به مستخدمین او مسکوک زر می بخشیدی تا دلبرت آگاه شود و تو را تحسین کند. ای یاد تو خوش که یاد ما کردی خوش!

دست با محبت تو را دوستانه می فشارم و اکنون که از ما جدا می شوی تو را به خداوند مهربان

می سپارم.

زندان اراک

نهم بهمن ۱۳۲۲



### احمد نامدار



احمد نامدار

آقای خلعت‌بری گرچه خدمت سرکار سابقه ارادت نداشته ولی به خاندان عالی که در تحصیل آزادی در کشور سهم بزرگی داشته ارادت و عقیده دارد. امیدوار است دودمان خلعت‌بری مانند سرسلسله اسلاف خود خدمت به میهن و کشور وجهه همشان باشد. با خشنودی از ارادت در زندان این سطور برای یادبود نوشته شد.

این خدمت به گدازنده سرکار به دردت نرسیده و نه نرسد به گدازنده سرکار  
هم بزرگوار دردت نرسد و نه نرسد و نه نرسد به گدازنده سرکار  
خدمت به گدازنده سرکار به گدازنده سرکار به گدازنده سرکار  
بدیه به گدازنده سرکار به گدازنده سرکار



غلامعلی قراگزلو (احتشام الدوله)

### غلامعلی قراگزلو (احتشام الدوله)

به یادبود ایام اسارت در بازداشتگاه شماره ۱۲

به یادبود ایام اسارت در بازداشتگاه شماره ۱۲  
غلامعلی قراگزلو (احتشام الدوله)



مهندس صالح علیزاده

یادداشتی از ایشان در دفتر خاطرات خلعت‌بری موجود نبود

مهندس صالح علیزاده

تبرستان

www.tabarestan.info

نصرت‌الله صوفی سیاوش



به یادبود ایام قفس شهر اراک تحریر و تقدیم حضرت آقای

خلعت‌بری می‌نمایم.

۲۲/۱۱/۸

نصرت‌الله صوفی سیاوش

یادبود ایام قفس شهر اراک تقدیم حضرت آقای خلعت‌بری می‌نمایم  
۲۲/۱۱/۸

## عبدالرحیم صدیقی

دوست محترم

اکنون که سعادت یاری نموده نام خود را به رسم یادگار ایام حبس در دفتر خاطرات ثبت نمایم بسیار مفتخر و خوشوقت و در عین حال متأثرم که نمی‌توانم احساسات خود را به‌طوری که شایسته دفتر چون شما شخص بالیمان و میهن‌پرست باشد ابراز نمایم.

دوست گرامی، غایبانه به فامیل محترمت ارادت داشته و از مزایای شما بااطلاع بودم ولی تصادف و گردش ایام سعادت مرا با آشنایی و دوستی شما تکمیل و آگاه شدم که جنابعالی گذشته از محاسن موروث شخصاً نیز واجد مزایای تقوی و فضل بوده و با داشتن حس شدید میهن‌دوستی صفات مستحسنه خود را تکمیل نموده‌اید. گرچه آشنایی و دوستی ما در محیط نامناسبی شروع شده و قلبمان با این تصادف شوم که به دست جمعی دون‌فطرت و بی‌حمیتان وطن فراهم شده جریحه‌دار است، ولی بنده به سهم خود خوشوقتم از اینکه اگر ایامی را در زندان و دور از فامیل و اقربا می‌گذرانم و آزادی من بلاجهت سلب شده، ولی به جای همه آنها به تهیه دوستان و آشنایانی که شایسته هرگونه احترام و دارای عقاید مقدس هستند نائل شده و مخصوصاً امیدوار هستم که رفقای زندان از این زندگی ننگین عبرت گرفته و در آینده بر خلاف گذشته دامن همت به کمر زنند و برای تجدید عظمت دیرین و احیای شکوه و جلال گذشته دست اولادان ناخلف و این زادگان چنگیز و تیمور و عرب و ... را از دامن مام وطن کوتاه نموده و خاک پاک ایران عزیز را از وجود این عناصر جاهل عارف‌نما و سیاستمداران دروغی که منظور و مقصودی جز سود خویش و تهی کردن کیسه دیگران ندارند پاک و روح نیاکان بزرگ و کشورگشایان هخامنشی و ساسانی را با اقدامات خود شاد نمایند.

اراک، زندان شماره ۱۰، زندانی شماره ۳۰۹۴۹۰

حالت محرم

اکنون در حالت برضعت نام خود را بسم و کلام صبر در درو غلط است ثبت نایم بیدار  
و خوشوقت و در عین حال متاسم در بخت و محاسن خود را بطوریکه سائیه در چون لا کفر باکران  
و همین پرت با بجز آبراز نایم -

درست گویای خایانه نباشد محرم است در است و تبه و از نرا، است و طبع بودیم و تصادف در در است  
سادت برای آستانه و دوشی تا تکثیر و الگام بدم در خفا سائیه تبه از حاسن مورد تصادف  
و ابد نرا، است و فصل بهج و بد استن حریه سبب و تر صفات سبب خود را تکثیر نموده -  
گرم آستانه و در سبب سبب سبب و طبعان، است تصادف بودیم در سبب صبر در در است  
و طبع سبب و طبع سبب سبب سبب و طبع سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
و در سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
در سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
زنده ان از ان زنده که سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
و سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
ان عناصر سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
کعبه و گویان زنده سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
، ابد است سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب

## منصور اعلم



منصور اعلم

به یاد ایام اقامت در بازداشتگاه اراک که وسیله آشنایی با رادمردی چون آقای خلعت‌بری گردید نوشته شد و امید است که از خاطر این دوست گرامی محو نشوم. سعادت دوست گرامی را از خداوند متعال خواهانم.

بازداشتگاه اراک، مورخه ۱ بهمن ۱۳۲۲



در بازداشتگاه تهران

از راست به چپ آقایان: گلریز، اعلم، منصور اعلم، فرزین

بدویم قوت و بی‌نیازی. لاله در دست چپ و راست  
 و خستنی گرد زنده در دست چپ و راست  
 و نغمه سحر در دست چپ و راست  
 بهمن ۱۳۲۲  
 منصور اعلم

## بابالیان



آقای خلعت‌بری این یادگاری است از اراک. آرزو می‌کنم که در اراک خوش و خرم باشید. امیدوارم ما به زودی از اراک رها شویم و وطن ما نیز از اشغال آزاد گردد.

بابالیان

دوست عزیز من  
 سلامتی و خوشحالی شما را  
 از اراک به شما می‌گویم. ما  
 به زودی از اراک رها خواهیم شد  
 و به وطن خود خواهیم گشت.  
 ۲۱/۴/۴۴



## عباس ریشارد

یادداشتی از ایشان در دفتر خاطرات خلعت‌بری موجود نیست.

عباس ریشارد

## حسین نیوندی

به نام خداوند مهربان

آزادگی به قبضه شمشیر بسته است مردان همیشه تکیه خود را بدو کنند



حسین نیوندی

یأس و بیعلاقگی که باعث زوال ایمان و فداکاری موجد اقبال است. پس بر آنان که خواهان سعادت خویش و کشور هستند واجب است خویشتن را به نیروی ایمان و سلاح فداکاری مجهز ساخته آماده گردند که متفقاً ریشه فساد را که خیانت، نادانی، دزدی، جبن سستی و رخوت است بر کنده به جای آن نهال ایمان، دانش، راستی، شهامت، فداکاری و کوشش غرس کنند و یقین بدانند به مقصود رسیده موجبات تجدید مجد و عظمت ایران را فراهم ساخته اند.

بازداشتگاه انگلستان در اراک

مورخ ۲۷ دی ماه ۱۳۲۲

بازداشتگاه انگلستان در اراک  
از آنکه به فتنه مشرب شده است مردان همیشه تکیه خود را بدو کنند  
پس بر آنکه که یأس و بیعلاقگی است که باعث زوال ایمان و فداکاری موجد اقبال است  
پس بر آنان که خواهان سعادت خویش و کشور هستند واجب است خویشتن را به نیروی ایمان و سلاح فداکاری مجهز  
ساخته آماده گردند که متفقاً ریشه فساد را که خیانت، نادانی، دزدی، جبن سستی و رخوت است بر کنده  
به جای آن نهال ایمان، دانش، راستی، شهامت، فداکاری و کوشش غرس کنند و یقین بدانند به مقصود  
رسیده موجبات تجدید مجد و عظمت ایران را فراهم ساخته اند.  
بازداشتگاه انگلستان در اراک مورخ ۲۷ دی ماه ۱۳۲۲  
حسین نیوندی

## عزیز زنگنه



عزیز زنگنه

بسی خوشوقت هستم که قبل از بسیاری از آقایان بازداشت شده خدمت آقای خلعت‌بری که یکی از جوانان حساس و میهن‌دوست ایران هستند ارادت پیدا کردم و امیدوارم که همیشه در زندگی موفق شوند. چون ایران میهن عزیز ما به وجود این گونه جوانان بایستی مباهات نماید. پاینده ایران

بیهوشانم به هم می‌زنم و روزهای بد را به یاد می‌آورم  
آشنا شدن به هم می‌زنم و روزهای بد را به یاد می‌آورم  
بیمارم را به هم می‌زنم و روزهای بد را به یاد می‌آورم  
خوب، به یاد می‌آورم و روزهای بد را به یاد می‌آورم

## یحیی ویرا

آقای خلعت‌بری! در این زندان متفقین که آشنا شده و به سعادت دوستی آقا نایل شده‌ام بسیار خرسند و مفتخرم. بهترین هدیه و سوغاتی این زندان تلخ میوه شیرین اتحاد و اتفاق و از بر کردن دروس وطن‌پرستی می‌باشد که برای نسل جوان در درجه اول ضرورت و احتیاج است. امیدوارم تمام جوانان پی به معنی میهن برده و آن را

ما صفت بران  
ما صفت بران  
ما صفت بران  
ما صفت بران  
ما صفت بران  
ما صفت بران  
ما صفت بران  
ما صفت بران  
ما صفت بران  
ما صفت بران

از جان و دل دوست بدارند و بر اثر کوشش و مجاهدت ایشان ایران نجات یابد و در عالم سربلند و سرافراز شود.

## جواد امینی

دوست عزیز محترمم آقای خلعت‌بری، مدتی است که دست تقدیر ما را به این زندان گرفتار کرده است. غنیمتی که برای خود به دست آورده‌ام فقط سعادت زیارت آقایان هم‌زندانی و صمیمیت دوستی هر یک مخصوصاً وجود عزیز شما که از خانواده محترم و از فامیل اصیل نجیب ایران به شمار می‌روید. امیدوارم در موقع آزادی و روزگار خوش ارادتمندان واقعی خود را فراموش نفرمایید. امید و یقین دارم که از این پیش آمد خیلی دل‌تنگ نباشید، زیرا درواقع این زندان یک نوع دبستانی است که برای فراگرفتن درس عبرت طبیعت ایجاد کرده است. البته خیلی موضوعات ندانسته را احساس کرده‌اید همین طور قاعده طبیعت بر این منوال بوده است که اشخاص ضعیف گرفتار چنگال اشخاص قوی هستند. غزال با آن دلربایی طعمه چنگال سیاه و درندگان است. ما اهالی ایران مدتها بوده اشتباه کرده‌ایم مثل گله گوسفندی که خیال می‌کند پاسبان و حارث دارد که او را از دستبرد گرگان مصون می‌دارد. غفلت از اینکه خود همان حارثین گرگانی بوده‌اند که خود را به لباس گوسفندان در آورده تا توانسته‌اند از شیر پشم حتی از بره‌های این گله همه نوع استفاده کرده، در موقع پیدا شدن گرگ لباس خود را عوض کرده، قسمتی خود

طعمه آنها و قسمتی (ناخوانا)

تا وضعیت بر این منوال است این گله گرسنه روی خوش نخواهد دید مگر روح همه عوض شود و نهایت با خون ایرانی در این ملت بزرگوار می‌میریم. عنان قلم از دستم رها شود و جراحات اندرونی محرک شود. مرا هم حال قلم دلگیرم و سلامتی شما و تمام دوستان خاصه سرور عزیزم را خواهانم.

دوست عزیزم! این قسمت از دست تقدیر است که ما را به این زندان گرفتار کرده است. غنیمتی که برای خود به دست آورده‌ام فقط سعادت زیارت آقایان هم‌زندانی و صمیمیت دوستی هر یک مخصوصاً وجود عزیز شما که از خانواده محترم و از فامیل اصیل نجیب ایران به شمار می‌روید. امیدوارم در موقع آزادی و روزگار خوش ارادتمندان واقعی خود را فراموش نفرمایید. امید و یقین دارم که از این پیش آمد خیلی دل‌تنگ نباشید، زیرا درواقع این زندان یک نوع دبستانی است که برای فراگرفتن درس عبرت طبیعت ایجاد کرده است. البته خیلی موضوعات ندانسته را احساس کرده‌اید همین طور قاعده طبیعت بر این منوال بوده است که اشخاص ضعیف گرفتار چنگال اشخاص قوی هستند. غزال با آن دلربایی طعمه چنگال سیاه و درندگان است. ما اهالی ایران مدتها بوده اشتباه کرده‌ایم مثل گله گوسفندی که خیال می‌کند پاسبان و حارث دارد که او را از دستبرد گرگان مصون می‌دارد. غفلت از اینکه خود همان حارثین گرگانی بوده‌اند که خود را به لباس گوسفندان در آورده تا توانسته‌اند از شیر پشم حتی از بره‌های این گله همه نوع استفاده کرده، در موقع پیدا شدن گرگ لباس خود را عوض کرده، قسمتی خود

لطف اللہ زاہدی



بازداشت این جانب به وسیله آرتش انگلیس در اراک موجب خوشوقتی و مسرت خود می‌داند هر چند سلب آزادی غیر قابل تحمل است ولی از طرف دیگر موجب آشنایی بنده با آقایان روشن‌فکر و میهن‌دوست گردیده و در نتیجه بازداشت مفتخرم به دوستی حضرت آقای محمدرضا خلعت‌بری که از خانواده اصیل و

لطف اللہ زاہدی

میهن دوست این

کشور می‌باشند به  
رسم یادگاری نوشته امید است فراموش  
نفرموده و لطفی را که در زندان داشتند نسبت  
به فدوی همیشه ابراز دارند.

٢٢/١٠/٢٨

[illegible]

مهندس قاسم زاده

از بدو بازداشت تا حال با آقای خلعت‌بری با هم بوده‌ایم. امیدوارم که با هم نیز از این توقیف خلاص شویم مدتی را در خارج از زندان دور هم خوشگذرانی نماییم.

[illegible]





## بیوک فتحی

۲۲/۱۰/۱۵ زندان بریتانیا در اراک

[illegible]

این بنده در زندان اراک که به خدمت آقای خلعت‌بری رسیده و از گفتار شیرین ایشان بهرمند می‌شدم بنا به امر ایشان این چند سطر را به عنوان یادگاری مرقوم و امیدوارم پس از استخلاص از این حبس که علت آن غیر معلوم است بنده خود را به کلی فراموش نخواهد فرمود. لیل

٢٢/١٠/١٥ مطابق لیل ١٣٦٣/١/٩ هـ.ق

فهرست کتب و نسخه‌های موجود در کتابخانه  
کتابخانه عمومی و اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران  
تألیف: دکتر محمد علی شهبازی  
چاپ: ۱۳۶۲ هجری قمری - ۱۳۶۲ هجری قمری

## اردلان ناصری

در این موقع که برحسب حکم تقدیر خدمت حضرت آقای خلعت‌بری که زاده (ای) از خانواده اصیل و اشخاص شریفند رسیدم برای اینکه در خاطر مبارک ایشان فراموش نگشته و در جزو ارادتمندان محسوب شوم این چند کلمه را در دفتر خاطرات نوشتیم و در این ایام بازداشت در کیچ شماره ۱۲ ارادت بنده نسبت به ایشان به سر حد کمال رسیده و خلل ناپذیر است.

در این موقع که بر حکم تقدیر خدمت حضرت زاده "میرزا" زاده "صبر"  
و این من شرفیقه رسیدم برادران و فاطمه بزرگ ایشان خوشگفتار و در جزو ارادتمندان  
محسوب شوم این چند کلمه را در دفتر خاطرات نوشتیم و در این ایام بازداشت  
در کیچ شماره ۱۲ ارادت بنده نسبت به ایشان به سر حد کمال رسیده و خلل ناپذیر است.

## عبدالصمد فقیه

یادداشتی از ایشان در دفتر خاطرات خلعت‌بری موجود نیست



عبدالصمد فقیه

## سید احمد شمسائی

حضرت آقای خلعت بری،



سید احمد شمسائی

فدوی یک فرد از ملیونها افراد جامعه ایرانی هستم که مانند اغلب بلکه همه هم‌میهنان ایران عزیزمان را از جان و دل دوست می‌دارم و تصدیق می‌کنم که در نیم قرن اخیر روح ایمان از میان توده ایرانی رخت بر بسته و هر شخص فی‌نفسه دنبال هوی و هوس خویش در تلاش و تقلا است و غافل از این موضوع هستند که منفعت جامعه در منافع شخصی برتری و اولویت دارد. ضمناً امیدوارم با اجرای قانون تعلیمات اجباری در سرتاسر کشور عزیزمان هم‌میهنان ما در اثر رشد و نمو نیروی عقلی خود بتوانند به این اصل مسلم پی ببرند و ایران نوینی به دست کودکان ما به وجود آید که قرن‌ها صیت بزرگی و عظمت آن جهان را به لرزه بیندازد.

۱۳۲۲/۱۰/۱۳

## حضرت آقای خلعت بری

فدوی یک فرد از ملیونها افراد جامعه ایران هستم و مانند اغلب دیگر هم‌میهنان ایران عزیزمان را از جان و دل دوست می‌دارم و تصدیق می‌کنم که در نیم قرن اخیر روح ایمان از میان توده ایرانی رخت بر بسته و هر شخص فی‌نفسه دنبال هوی و هوس خویش در تلاش و تقلا است و غافل از این موضوع هستند که منفعت جامعه در منافع شخصی برتری و اولویت دارد. ضمناً امیدوارم با اجرای قانون تعلیمات اجباری در سرتاسر کشور عزیزمان هم‌میهنان ما در اثر رشد و نمو نیروی عقلی خود بتوانند به این اصل مسلم پی ببرند و ایران نوینی به دست کودکان ما به وجود آید که قرن‌ها صیت بزرگی و عظمت آن جهان را به لرزه بیندازد.

پاینده ایران و افراد ایران است آن

۱۳۲۲/۱۰/۱۳ سید احمد شمسائی

محمد

## علی اکبر کمیلی

ای میهن عزیز



علی اکبر کمیلی

آن طوری که در جریان چندین سال زندگی به بنده ثابت گردیده است هر ایرانی عضو لاینفک اجتماع بشریت شناخته شده و بایستی افکار و کردار خود را طوری تربیت نماید که با دنیای نوین نیز هم‌آهنگ گردد و همچنین لازم است با کمال جدیت در راه پیشرفت

و ترقی میهن خود کوشیده بلکه به موقع فداکاری نماید، چه بدون

این دو خصلت امیدی برای سعادت و بزرگواری ایران و ایرانیان وجود نخواهد داشت. افراد یک آب و خاک برادرانی هستند که وجودشان لازم و ملزوم یکدیگر

شناخته شده و بایستی با کمال

صمیمیت و فعالیت در راه منظور

مشترک که سربلندی و افتخار آن

آب و خاک است جد و جهد

نموده و به هیچ وجه گرد اغراض

شخصی و نفع پرستی نگردند.

به امید سعادت و

پیروزمندی این چند کلمه به رسم

یادگار در دفترچه خاطرات آن

دوست محترم نگاشته شد .

۲۲/۱۰/۱۳

ای میهن عزیز

اکبر که در این میهن عزیز زاده شد، بخت کوراست برادران عزیزان را که در این وقت بخت بدی  
و بدتر از آنکه در این وقت بدی بدید، بدین زبان نیز می‌گوید که در این وقت بدی بدید  
مدله تیرت در این وقت بدی بدید که در این وقت بدی بدید که در این وقت بدی بدید  
بدید که در این وقت بدی بدید که در این وقت بدی بدید که در این وقت بدی بدید  
و در این وقت بدی بدید که در این وقت بدی بدید که در این وقت بدی بدید که در این وقت بدی بدید  
است چه در این وقت بدی بدید که در این وقت بدی بدید که در این وقت بدی بدید که در این وقت بدی بدید

به سعادت و پیروزمندی این چند کلمه به رسم یادگار در دفترچه خاطرات آن دوست محترم نگاشته شد

علی اکبر کمیلی  
۲۲/۱۰/۱۳

## اکبر نراقی

همه با هم در راه میهن

ای وطن پرست بی آرایش.

بشکن بر خویشان تا قدر عنبر بشکنی      خویشان لرزان کنی تا قدر مشک ارزان کنی  
آقای خلعت بری، تغییراتی که انسان به محیط می دهد برای رفع حوائج و ارضاء امیال خویش  
است. آنچه که بر بنده قدر مسلم است حوائج شما به غیر از سعادت ایران و میل شما سربلندی  
ایرانیان است. من به نوبه خود امیدوار چنانم که خود را بتوانم از اینکه شایستگی شرکت در این  
عمل با شما را داشته باشم برخوردار باشم.

بازداشتگاه اراک

آن که پیروزی ایران و ایرانی را خواهان است

۱۴ دیماه ۱۳۲۲

۱۳۲۲.۰۶.۱۴

بازداشتگاه اراک

همه با هم در راه میهن

هر وطن پرست بی تلافی  
بجای برنویشتن تا قدر عنبر بشکنی

خویشان لرزان کنی تا قدر مشک ارزان کنی

کمزورت بود. نیزات و اساتید محیط خود و بدین رخ و ابرو و امیال فریب است  
آنچه بر بنده قدر مسلم است حوائج شما به غیر از سعادت ایران و میل شما سربلندی  
ایرانیان است. من به نوبه خود امیدوار چنانم که خود را بتوانم از اینکه شایستگی شرکت در این  
عمل با شما را داشته باشم.

آنکه پیروزی ایران و ایرانی را خواهان است

اکبر نراقی

تصویر فوق توسط آقای اکبر نراقی دبیر ریاضی دبیرستان هدف شماره ۱ تهران تهیه شده که اسامی اکثر محبوسین بر آن منعکس می باشد



یادداشتی از ایشان در دفتر خاطرات خلعت‌بری موجود نیست.

### سید جعفر فیض بخش

تا رشوه هست و زور در این مملکت رواج حق ضعیف مردم بی نان هدر شود  
به طوری که فلاسفه عالم به دلایل قاطع ثابت کرده اند هر مرض باید دوره تکامل خود را سیر  
کند و امیدوارم از خالق متعال که این آخرین بدبختی ما ملت ایرانیان بوده به زودی دوره خود را سپری نماید.

آرامش و استقامت خود را در این مملکت رواج حق ضعیف مردم بی نان هدر شود  
بطوریکه فلاسفه عالم به دلایل قاطع ثابت کرده اند هر مرض باید دوره تکامل خود را سیر کند  
و امیدوارم از خالق متعال که این آخرین بدبختی ما ملت ایرانیان بوده به زودی دوره خود را سپری نماید.

### میر علی نقی فیض بخش

بسم الله تعالی

برادر عزیزم آقای محمدرضا خلعت بری مرا مفتخر به نوشتن یادبود در دفتر خاطرات خود داشته گرچه خود را قابل نمی دانم به اینکه اظهار عقیده نمایم، فقط این چند کلمه را عرض می دارم خوشبختی ما در این بازداشتگاه این است که ملاقات و مصاحبت آقایانی که در خارج از این زندان برای ما مقدور نبوده در اینجا موفق شده از محضر شریفشان استفاده کرده صفات

بسم الله تعالی  
ممدوحه شان درس علم معاشرت به ما تعلیم داده علی الخصوص آقای نامبرده که حقیقتاً در این مدت از محبتهای بی پایان خود مرا شرمنده کردند. از ایزد متعال امید است هر چه زودتر از این زندان نجات یافته محبت در این قفس از آقایان محترم را فراموش نکنیم.

بابل، دهم دی ماه ۲۲

## حبیب الله خیل‌تاش

خلعت‌بری عزیز، پس از یک سال و چند ماه بازداشت در زندان انگلیسیها مفتخر به دوستی و آشنایی شما شده و برای اینکه فدوی را در صف دوستان خود فراموش نفرمایید سطر ذیل را که اثر فکر یکی از شهدای وطن و یکی از شعراء و نویسندگان بزرگ مرحوم میرزاده عشقی است در دفتر خاطرات شما یادداشت می‌نمایم - برای سعادت جامعه - برای تأمین امنیت حقوق افراد بشر

- برای تحکیم مبادی سعادت نسل آینده بشر ارمغانی را که سفر ناله و غصه و سیاحت بیابانهای اشک برای عاکفان مدینه غصه و اندوه دنیای امروز تهیه نموده‌ام همانا پنج روز عید خون است. عید خون برای مرض اجتماعی و خیانت و تعدیات مودبیانه بشر بر نوع خود بهترین دوا می‌باشد. ای دنیا - ای بشر - ای عاکفان کره ارض - پنج روز خون در سال - پنج روز مجازات خائنین وطن - پنج روز انقلاب واجب است که دیگر بشر ناله مظلومین - گریه غارت زده‌ها - اشک از هستی ساقط شده‌ها - فریاد سیلی خورده‌ها - نفرین ستم‌دیده‌ها را ندیده و نشنود.

اینکه بینی آید از گرفتار عشقی بوی خون از دل خونینی این گرفتار می‌آید برون

دی ماه ۱۳۲۲

۱۳۲۲/۰۴/۰۵  
حضرت سرافراز  
بسم الله الرحمن الرحیم  
خداوند مهربان و بخشنده  
در این روز عید خون  
که برای آزادی و استقلال  
و برای سعادت و رفاه  
و برای تأمین امنیت  
و برای تحکیم مبادی  
سعادت نسل آینده  
بشر ارمغانی را که  
سفر ناله و غصه و  
سیاحت بیابانهای  
اشک برای عاکفان  
مدینه غصه و اندوه  
دنیای امروز تهیه  
نموده‌ام همانا پنج  
روز عید خون است.  
عید خون برای مرض  
اجتماعی و خیانت و  
تعدیات مودبیانه  
بشر بر نوع خود  
بهترین دوا می‌باشد.  
ای دنیا - ای بشر -  
ای عاکفان کره ارض -  
پنج روز خون در سال -  
پنج روز مجازات  
خائنین وطن - پنج  
روز انقلاب واجب  
است که دیگر بشر  
ناله مظلومین - گریه  
غارت زده‌ها - اشک  
از هستی ساقط شده‌ها -  
فریاد سیلی خورده‌ها -  
نفرین ستم‌دیده‌ها را  
ندیده و نشنود.

## سید آقا هاشمی



سید آقا هاشمی

ما نداریم از قضای حق گله عار ناید شیر را از سلسله  
آقای محترم حضرت خلعت‌بری که در بازداشتگاه اراک حضورشان  
تشرف حاصل نموده از حسن نجابت و نیکی اخلاق و فطرت جبلی ایشان  
شکر گذارم و امید است که رشته مودت و دوستی پایدار باشد و امید است  
که این شام فراق مبدل به صبح وصال گرداند. ولی

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش از یک گوهرند  
چه عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار  
مدلول متأسفانه در ما ایرانیها سرایت کرده.

ما نداریم از قضای حق گله عار ناید شیر را از سلسله  
آقای محترم حضرت خلعت‌بری که در بازداشتگاه اراک حضورشان  
تشرف حاصل نموده از حسن نجابت و نیکی اخلاق و فطرت جبلی ایشان  
شکر گذارم و امید است که رشته مودت و دوستی پایدار باشد و امید است  
که این شام فراق مبدل به صبح وصال گرداند. ولی  
بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش از یک گوهرند  
چه عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار  
مدلول متأسفانه در ما ایرانیها سرایت کرده.

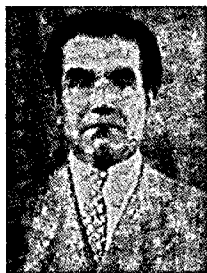
## خانم داراب

یادداشتی از ایشان در دفتر خاطرات خلعت‌بری موجود نیست.

## کالوسکی

یادداشتی از ایشان در دفتر خاطرات خلعت‌بری موجود نیست.

## ابوالحسن علومی



ابوالحسن علومی

تا کی غم روی لاله گون باید خورد

یا گول رقیب زشت و دون باید خورد

چون جام حریف پر ز خون دل ما است

زین بعد به جای باده خون باید خورد

به یادگار بازداشتگاه شماره ۱۲ انگلیس در اراک قلمی گردید.

مدیر مهمانخانه روشن در همدان ۲۲/۱۰/۱۳

تبرستان  
www.tabarestan.info

تا کی غم روی لاله گون باید خورد

یا گول رقیب زشت و دون باید خورد

چون جام حریف پر ز خون دل ما است

زین بعد به جای باده خون باید خورد

به یادگار بازداشتگاه شماره ۱۲ انگلیس در اراک قلمی گردید

مدیر مهمانخانه روشن در همدان

۲۲/۱۰/۱۳

## غلامرضا نظیری پور



غلامرضا نظیری پور

گرچه زندانی شدن بنده در این مدت چهار ماه و نیم بسی باعث  
اندوه گردید ولی از طرفی خوشوقت شدم که با یک قسمت از جوانان  
نیک نفس مربوط شده، خصوصاً با جنابعالی. به یادگار بازداشتگاه اراک.

گرچه زندانی شدن بنده در این مدت چهار ماه و نیم بسی باعث  
اندوه گردید ولی از طرفی خوشوقت شدم که با یک قسمت از جوانان  
نیک نفس مربوط شده، خصوصاً با جنابعالی. به یادگار بازداشتگاه  
اراک قلمی گردید

## نادعلی مشکل گشا شیرازی

حضرت اجل آقای خلعت‌بری در این مدتی که در اثر سوء تفاهمات واهی اشخاص مفتری معلوم الحال که متأسفانه دولت فحیمه انگلیس آلت دست آنان شده و بنده را بدون کوچکترین قصوری از عیال و اطفال و زندگانی خود بدون جهت محروم و در این کیج اراک بازداشت نموده‌اند لذا در این مدت از پاره فرمایشات حضرت‌عالی محظوظ شده البته معلوم است شما و آن خانواده معظم همیشه برای پیشرفت میهن عزیز خود فداکاری فرموده . این بنده هم به نوبه خود نسبت به شخص حضرت‌عالی و آن فامیل معظم باستانی تقدیر می‌نمایم و پایداریتان را از حضرت پروردگار مسئلت می‌نمایم . باز هم امیدوارم هر آینه بقایی در عمر باشد جبران این مدت را بنمایم و خدماتی که در خور آن حضرت باشد در آتیه انجام دهم .

۲۲/۱۰/۲۷

حضرت میرزا یحیی خان صاحب‌الزاد  
در این مدت که در اثر سوء تفاهمات واهی اشخاص مفتری  
معلوم الحال که متأسفانه دولت فحیمه انگلیس آلت دست آنان شده و بنده را بدون کوچکترین  
قصوری از عیال و اطفال و زندگانی خود بدون جهت محروم و در این کیج اراک بازداشت  
نموده‌اند لذا در این مدت از پاره فرمایشات حضرت‌عالی محظوظ شده البته معلوم است شما و آن  
خانواده معظم همیشه برای پیشرفت میهن عزیز خود فداکاری فرموده . این بنده هم به نوبه خود  
نسبت به شخص حضرت‌عالی و آن فامیل معظم باستانی تقدیر می‌نمایم و پایداریتان را از  
حضرت پروردگار مسئلت می‌نمایم . باز هم امیدوارم هر آینه بقایی در عمر باشد جبران این مدت  
را بنمایم و خدماتی که در خور آن حضرت باشد در آتیه انجام دهم .

نادعلی مشکل گشا شیرازی  
۲۲/۱۰/۲۷

## نبی روئیانی طارم الممالک



نبی روئیانی

پس از گذشتن هفتاد و پنج سال از دوره زندگانی که اخیراً گرفتار زندان انگلیسها شدهام خوشوقت می‌باشم از اینکه خدمت بعضی از آقایان و محترمین کشور رسیده و از فیوضات آنان بهره‌مند گردیده فی‌الجمله حضرت آقای خلعت‌بری که واقعاً از رجال کشور محسوب و فامیلاً مثل آفتاب درخشنده است. وضع وطن‌پرستی و دوره خدمت فامیل ایشان برای آزادی کشور، متشکرم از این پیش‌آمد که در خدمت اغلب از محترمین کشور این دوره زندان بریتانیایی را به سر می‌برم.

۱۳۲۲/۱۰/۱۳

بسم الله الرحمن الرحیم  
چشم از این خدمت منور از باری عزوجل  
نزد الجود حضرت هاشم علیهم السلام  
وضع وطن پرستی در خدمت نایل  
در خدمت اغلب از محترمین کشور  
نیز - روئیانی - خادم الممالک

۲۲/۱/۱۳

## خانم گرینفیلد

دوست شفیق محمدرضا خان عزیز

به یاد سلطان آباد، اردوگاهی که همه ما در آن جمع و زندانی بریتانیای کبیر هستیم.

با بهترین آرزوها ۴۴/۱/۲۱

Дорогому другу Михаилу Рудому  
Ваша добрая память. С уважением.  
Абдул. Концентрационный лагерь для  
русских военнопленных в Бельгии  
и т.д. Ваш друг и товарищ  
Васильев М. В. 21/1/44.

## امیر شرفی

آقای خلعت‌بری خوشوقت‌م که در این بازداشتگاه با جنابعالی آشنا شدم و افتخار و سعادت نزدیکی شما برای همیشه برایم محفوظ خواهد ماند. شما باید بدانید که از خانواده شریف و بزرگی هستید و پیوسته پیشوای آزادی‌خواهی و میهن‌پرستی بوده و انشالله خواهید بود. اگر مردن مرحوم سپهسالار را درست در نظر بیاورید خواهید دانست چه مرد بزرگ و رشیدی بوده است. من اطمینانی که آن مرحوم خود را با طپانچه زد دیده‌ام و کیفیات خودکشی او را خوب می‌دانم. وضعیت خودکشی او بهترین دلیل رشادتش بوده و بعد هم اخلاق و اوصاف مرحوم صاعدالدوله را که هر کس در نظر بیاورد هر کدام به نوبه خود افتخار خانواده خلعت‌بری می‌باشد.

۲۲/۱۰/۲۸

کرامت‌مندی که در این بازداشتگاه با جنابعالی آشنا شدم و افتخار و سعادت نزدیکی شما برایم همیشه برایم محفوظ خواهد ماند. شما باید بدانید که از خانواده شریف و بزرگی هستید و پیوسته پیشوای آزادی‌خواهی و میهن‌پرستی بوده و انشالله خواهید بود. اگر مردن مرحوم سپهسالار را درست در نظر بیاورید خواهید دانست چه مرد بزرگ و رشیدی بوده است. من اطمینانی که آن مرحوم خود را با طپانچه زد دیده‌ام و کیفیات خودکشی او را خوب می‌دانم. وضعیت خودکشی او بهترین دلیل رشادتش بوده و بعد هم اخلاق و اوصاف مرحوم صاعدالدوله را که هر کس در نظر بیاورد هر کدام به نوبه خود افتخار خانواده خلعت‌بری می‌باشد.

محبت بریدنی - - -

## نصرت الله رفعت جاه



نصرت الله رفعت جاه

جناب آقای محمدرضا خلعت بیری بنده با جنابعالی سابقه آشنایی نداشتم ولی در اینجا وسیله دوستی فراهم شد. برای بنده افتخار بس است که با جنابعالی که از هر حیث جامع هستید و خصوصاً دارای اخلاق حسنه و صفات حمیده می باشید معرفی شده و دوستی یگانگی فراهم شده است ولی در عین حال باید سعی نمود برای وطن اشخاصی را مثل جنابعالی تهیه نمود زیرا راه ترقی مملکت فقط منوط به داشتن اشخاص پاک که دارای حسن اخلاق و تدبیر باشند می باشد

و از این جهت میهن ما خیلی فقیر است و باید در این راه کوشش و سعی زیادی نمود. ما احتیاج کاملی به آدم داریم نه این آدمی که فقط داریم ولی منظور آدمی است که دارای حقیقت آدمی باشد. این بود یادگاری بنده که در دفتر جنابعالی عرض نمودم. ۲۲/۱۰/۲۸

جناب آقای محمدرضا خلعت بیری بنده با جنابعالی سابقه آشنایی نداشتم ولی در اینجا وسیله دوستی فراهم شد. برای بنده افتخار بس است که با جنابعالی که از هر حیث جامع هستید و خصوصاً دارای اخلاق حسنه و صفات حمیده می باشید معرفی شده و دوستی یگانگی فراهم شده است ولی در عین حال باید سعی نمود برای وطن اشخاصی را مثل جنابعالی تهیه نمود زیرا راه ترقی مملکت فقط منوط به داشتن اشخاص پاک که دارای حسن اخلاق و تدبیر باشند می باشد. ما احتیاج زیادی داریم به آدمی که دارای حقیقت آدمی باشد. این بود یادگاری بنده که در دفتر جنابعالی عرض نمودم. ۲۲/۱۰/۲۸

## خاچیک ملکومیان

آقای خلعت‌بری،

آشنایی ما در اردوگاه شماره ۱۲ باعث شد که ما فردا و یا در آینده که پیش دوستان خود بر می‌گردیم حتی یک روز هم که شده شما به اصفهان بیایید و من به شاهرود؛ چه خوش خواهد بود در اصفهان شراب ناب نوشیدن و در شهسوار پرتقال تناول کردن . ۴۴/۱/۹



سید محمد حسین دشتی

بسم الله و لله محمد، حمد و ستایش می کنم خداوند را که نام مخلوقات را از (ناخوانا) به عدم به عرصه وجود آورده. این دو کلمه را به جهت یادبود در دفتر خاطرات زندان اراک حضور محترم جناب آقای محمدرضاخان خلعت بری عرض می نمایم. البته همه وقت گرفتاری از جهت بزرگان دنیا پیش آمده است. از این جهت جنابعالی هم از خانواده محترم (ناخوانا) در ایران بوده اید باید گرفتار این گونه بلیات بشوید. ملاحظه به بنده البته فرمودید بعد از سنی سلامت ستم را به ایران آوردند و ما را به زندان اراک آورده اند تی گوئی اساس گرفتاری این است که خدمت آقایان شیعیان جدم رسیده ام و از مرحمت های ایشان خوشوقتیم به خصوص جنابعالی که می دانم فراموشم نخواهید فرمود. بنده به قسمت خودم تا جان دارم دعا گوی وجود محترم می باشم.

وصیت می نمایم به فامیل و اولاد خودم که اگر چه در جنوب ایران می باشند همه وقت اظهار بندگی خدمت جنابعالی بنمایند. در خاتمه موفقیت و خلاص جنابعالی را از خداوند و اجداد طاهره ام خواهانم. ۲۲/۱۰/۲۶ سید محمد حسین دشتی

بسم الله و لله حمد و ستایش می کنم خداوند را که نام مخلوقات را از (ناخوانا) به عدم به عرصه وجود آورده. این دو کلمه را به جهت یادبود در دفتر خاطرات زندان اراک حضور محترم جناب آقای محمدرضاخان خلعت بری عرض می نمایم. البته همه وقت گرفتاری از جهت بزرگان دنیا پیش آمده است. از این جهت جنابعالی هم از خانواده محترم (ناخوانا) در ایران بوده اید باید گرفتار این گونه بلیات بشوید. ملاحظه به بنده البته فرمودید بعد از سنی سلامت ستم را به ایران آوردند و ما را به زندان اراک آورده اند تی گوئی اساس گرفتاری این است که خدمت آقایان شیعیان جدم رسیده ام و از مرحمت های ایشان خوشوقتیم به خصوص جنابعالی که می دانم فراموشم نخواهید فرمود. بنده به قسمت خودم تا جان دارم دعا گوی وجود محترم می باشم.

۲۲/۱۰/۲۶  
سید محمد حسین دشتی

بهر روز دشتی

قریب شش ماه است بنده را با پدرم و دو نفر دیگر از اهالی فراشبند فارس از شیراز تحویل کنسولگری دولت انگلیس داده‌اند به اراک فرستادند زندانی هستم. از معاشرت آقایانی که در این زندان تشریف دارند بی‌نهایت از هر جهت بهره‌مند هستم، خصوصاً از اظهار لطف جناب آقای محمدرضاخان خلعت‌بری کمال تشکر را دارم. برای یادبود زندان اراک این مختصر عرض شد.

۲۹/۱۰/۲۹

حسب شش ماه است بنده را با پدرم و دو نفر دیگر از اهالی فراشبند فارس از شیراز تحویل کنسولگری دولت انگلیس داده‌اند به اراک فرستادند زندانی هستم. از معاشرت آقایانی که در این زندان تشریف دارند بی‌نهایت از هر جهت بهره‌مند هستم، خصوصاً از اظهار لطف جناب آقای محمدرضاخان خلعت‌بری کمال تشکر را دارم. برای یادبود زندان اراک این مختصر عرض شد.

حاجی غلامرضا فراشبندی

مدت ۶ ماه است بنده را از شیراز تحویل قونسولگری انگلیس داده‌اند و در زندان اراک به سر می‌بریم. از معاشرت آقایان که در این زندان تشریف دارند از هر جهت بهره‌مند شده‌ام؛ خصوصاً آقای محمدرضاخان خلعت‌بری کمال تشکر را دارم. بقاء عمر و عزت ایشان را از خداوند متعال خواهانم. برای یادبود این مختصر را عرض نموده. ۲۲/۱۰/۲۹ حاجی غلامرضا فراشبندی

مدت شش ماه است بنده را با پدرم و دو نفر دیگر از اهالی فراشبند فارس از شیراز تحویل کنسولگری دولت انگلیس داده‌اند به اراک فرستادند زندانی هستم. از معاشرت آقایانی که در این زندان تشریف دارند بی‌نهایت از هر جهت بهره‌مند هستم، خصوصاً از اظهار لطف جناب آقای محمدرضاخان خلعت‌بری کمال تشکر را دارم. برای یادبود زندان اراک این مختصر عرض شد.

### شاه ویس قاسمی فراشبندی

در سن هفتاد سالگی بدون تقصیر و گناه قریب شش ماه است در اراک زندانی هستم. از خداوند متعال فرج می خواهم که انشاءالله برای عموم زندانیان اراک به زودی پیش بیاید و امورات اصلاح بفرماید. برای یادبود زندان عرض شد. ۲۲/۱۰/۲۹ شاه ویس قاسمی فراشبندی

در سن هفتاد و یک به دن قهر و دنا و قریب شش ماه  
در اراک زندانی هستم از خداوند متعال فرج عاجزانه  
برای همه زندانیان اراک بزرگترش بنام خداوند متعال عرض شد  
برای یادبود زندان عرض شد ۲۲/۱۰/۲۹ شاه ویس قاسمی فراشبندی

### مصطفی صمدی

امروز چهارده ماه تمام است که در زندان شماره ۱۲ نیروی انگلیس زندگی می کنم. در ورود به زندان بسی خام بوده و از اسرار زندگی بهره نداشتیم. این مدرسه روز به روز مرا در معاشرت کنجکاوتر نموده است، به طوری که دانستم هر نعمت تا در دسترس شخص است بی مقدار بوده و پس از فقدانش قدرش آشکار می گردد؛ این است که زندان مرا به مزایای آزادی واقف نموده، امید

است با همدردان به نام

آزادی میهن عزیز خود

پیوسته، دست برادری به

هم داده و ترقیات آن را

از نظر دور نگردانیم.

۲۲/۱۰/۱۳

مصطفی صمدی

امروز چهارده ماه تمام است که در زندان شماره ۱۲ نیروی انگلیس زندانی هستم  
در ورود به زندان بسی خام بوده و از اسرار زندگی بهره نداشتیم. این مدرسه روز به روز مرا در معاشرت کنجکاوتر نموده است، به طوری که دانستم هر نعمت تا در دسترس شخص است بی مقدار بوده و پس از فقدانش قدرش آشکار می گردد؛ این است که زندان مرا به مزایای آزادی واقف نموده، امید  
است با همدردان به نام  
آزادی میهن عزیز خود  
پیوسته، دست برادری به  
هم داده و ترقیات آن را  
از نظر دور نگردانیم.  
۲۲/۱۰/۱۳  
مصطفی صمدی

## حسن ابراهیم خانی

به افتخار شناسایی با آقای محمدرضا خلعت‌بری در بازداشتگاه اراک به رسم یادبود عرض می‌دارد یگانه وسیله سعادت برای بشر خداشناسی و ایمان به مذهب است. هر فردی که بر خوردار به این نعمت شود خود را به شاهراه نیک‌بختی سوق می‌دهد. حسن ابراهیم خانی

بافتخار شناسایی با آقای محمدرضا خلعت‌بری در بازداشتگاه اراک به رسم یادبود  
عرض می‌دارد یگانه وسیله سعادت برای بشر خداشناسی و ایمان به مذهب است  
هر فردی که بر خوردار به این نعمت شود خود را به شاهراه نیک‌بختی سوق می‌دهد  
حسن ابراهیم خانی

## موسی تیموری

آقای خلعت‌بری از دیرباز با شما آشنایی داشته ولی خوشبختانه توقف مدت شش ماه در کیچ بازداشتگاه دولت بریتانیای کبیر در اراک تأسیس شده آشنایی تبدیل به یک دوستی محبت‌آمیز شده که امید است به خداوند متعال تا ابد برقرار باشد. یکی از محسنات این زندان پیدا کردن تقریباً یکصد پنجاه نفر آشنا و دوست بوده که اغلب آنان از خانواده‌های محترم، جوانان تحصیل کرده می‌باشند. این جوانان که به منزله گنجینه کشور می‌باشند مدت هفت ماه است در زندان

بیگانه که در خود کشور تأسیس

نموده عمر خود را عاقل باطل به سر

برده و می‌برند. متأسفانه همه این

پیش‌آمدهای ناگوار و این همه

بدبختی در اثر نداشتن زمامداران

باتعصب می‌باشد. آقای خلعت‌بری،

شما از طایفه معروف ایران می‌باشید،

پدران و نیاکان شما خدمات بزرگی

برای کشور ایران نموده و همیشه

جان و مال خود را...

آقای خلعت‌بری از دیرباز با شما آشنایی داشته ولی خوشبختانه توقف مدت شش ماه در کیچ بازداشتگاه دولت بریتانیای کبیر در اراک تأسیس شده آشنایی تبدیل به یک دوستی محبت‌آمیز شده که امید است به خداوند متعال تا ابد برقرار باشد. یکی از محسنات این زندان پیدا کردن تقریباً یکصد پنجاه نفر آشنا و دوست بوده که اغلب آنان از خانواده‌های محترم، جوانان تحصیل کرده می‌باشند. این جوانان که به منزله گنجینه کشور می‌باشند مدت هفت ماه است در زندان بیگانه که در خود کشور تأسیس نموده عمر خود را عاقل باطل به سر برده و می‌برند. متأسفانه همه این پیش‌آمدهای ناگوار و این همه بدبختی در اثر نداشتن زمامداران باتعصب می‌باشد. آقای خلعت‌بری، شما از طایفه معروف ایران می‌باشید، پدران و نیاکان شما خدمات بزرگی برای کشور ایران نموده و همیشه جان و مال خود را...

## سرتیپ کوبال

آقای خلعت‌بری، من هم مثل همه از سجایای برجسته خانواده شما اطلاع دارم. از دور و نزدیک از گذشته آنها بی‌خبر نیستم. ساعدالدوله مرحوم یکی از دوستان نزدیک من بود. سفرها کردیم. سختیها کشیدیم. آشنای روح همدیگر گشته. بهتر از خویش به هم پیوستیم. دست تقدیر مدتی مرا از فیض حضور افراد آن خانواده اصیل محروم گذاشت تا پنجه چرکین هیولای ادبار گریبانم را گرفت. به کیچ ۱۲ بریتانیای کبیر کشید. به سعادت دیدار شما نائل گردیدم و از نفوذ به روح پاک شما دنیا در نظرم تیره و تار گردید. مشتم به‌سوی بخت ناسازگار گره خورد. بجز هوا چیزی را نکوید. صدای لعن و شتم بلند گردید. گوشم غیر از خنده استهزا چیزی نشنید. عفریت مسلط اقبال واژگون دندان نیشتری خود را نشان داد و با نفرت فریاد کشید، ای ایرانی گمراه سلاح تو فقط زبان تو است؛ آن هم مخالف دل تو. برو خود را بیارای. به بازوی خود توانایی ده. اندیشه و گفتارت را با کردارت توأم کن. بکوش مظهر اعتماد خود شوی تا دیگران

اعتمادات کنند. دست پیمان به دست دهند. یک‌دل و

یک‌جهت شوید؛ آن وقت در مقابل مشت تو سر فرود آرم، به نزدیکت آیم و بگویم حرف حق از گلوی قوی و دل پاک بیرون آید شنونده را می‌لرزاند.

اراک - کیچ ۱۲

۲۰ دیماه ۱۳۲۲

اراک سیم ۱۲  
۱۳۲۲ . ۲۰ د

آقای خلعت‌بری، من هم مثل همه از سجایای برجسته خانواده شما اطلاع دارم. از دور و نزدیک از گذشته آنها بی‌خبر نیستم. ساعدالدوله مرحوم یکی از دوستان نزدیک من بود. سفرها کردیم. سختیها کشیدیم. آشنای روح همدیگر گشته. بهتر از خویش به هم پیوستیم. دست تقدیر مدتی مرا از فیض حضور افراد آن خانواده اصیل محروم گذاشت تا پنجه چرکین هیولای ادبار گریبانم را گرفت. به کیچ ۱۲ بریتانیای کبیر کشید. به سعادت دیدار شما نائل گردیدم و از نفوذ به روح پاک شما دنیا در نظرم تیره و تار گردید. مشتم به‌سوی بخت ناسازگار گره خورد. بجز هوا چیزی را نکوید. صدای لعن و شتم بلند گردید. گوشم غیر از خنده استهزا چیزی نشنید. عفریت مسلط اقبال واژگون دندان نیشتری خود را نشان داد و با نفرت فریاد کشید، ای ایرانی گمراه سلاح تو فقط زبان تو است؛ آن هم مخالف دل تو. برو خود را بیارای. به بازوی خود توانایی ده. اندیشه و گفتارت را با کردارت توأم کن. بکوش مظهر اعتماد خود شوی تا دیگران

## سرهنک اخگر

دوست عزیزم، همان طوری که اجزاء کل را تشکیل می‌دهند ملت را هم افراد تشکیل می‌دهند و همان طور که هر ترکیب کیفیتش بسته به چگونگی اجزای آن است کیفیت هر ملتی هم بسته به این است که افراد تشکیل دهنده آن چگونه باشند، پس در هر ملت هر قدر صلحاء بیشتر باشند قیمت آن ملت بیشتر و هر قدر کمتر باشند کمتر خواهد بود، بنابراین هر کسی علاقه‌مند به اصلاح حال ملت است باید سعی کند صلحاء آن افزایش یابند و این منظور مقدس هم راهی دارد که آن تشویق نیکوکاران و تنبیه بدکاران است تا به موجب دو اصل بیم و امید افراد خود را معروف کنند که در زمره نیکان قرار گیرند و به این طریق کم‌کم از بدکاران کاسته و بر نیکان افزوده می‌شود و هر قدر این جریان بیشتر ادامه یابد به همان قدر افزایش نیکان و کم شدن بدان ادامه می‌یابد تا آنکه پس از مدتی اکثریت را صلحا و نیکان تشکیل می‌دهند، بنابراین برای ترقی و تعالی یک ملت باید در ایجاد دو اصل بیم و امید و در نتیجه تشویق و تخویف کوشش نمود ولی البته آنکه بخواهد این رویه را پیش گیرد بایستی اول در اصلاح نفس خود بکوشد و پیش از آنکه عیب دیگران را ببیند معایب خود را احساس کند و نواقص خود را دریابد تا بتواند محاسن را خود ایجاد و معایب را رفع کند و فرد صالحی بشود تا پس از اصلاح خود بتواند موجب اصلاح دیگران شود.

اگر تمام افراد ملت ما، افکار دیگران را کنار گذارده به اصلاح خویش بکوشند در اندک مدتی ما دارای یک ملت صالح و بالتیجه قادر و عزیز و قوی خواهیم شد و گرنه مادام که بنده خرما بخورم و خرما خوردن را نهی کنم جز زحمت گلوی خویش از این فریادها نفعی حاصل نمی‌شود و روز به روز وضع ما بدتر و بدتر خواهد شد. سرسلسله اصلاح فرد هم پندار نیک، رفتار نیک و گفتار نیک است که از زمانهای باستان و در زبان ما بوده و به آن عمل نشده. ایکاش این سه اصل رویه حقیقی همه ما بشود.





سرهنک بقائی

سرهنک بقائی

به یاد ایام زندانی در اراک

به رسم زندانی در اراک

سرهنک ولی الله انصاری

در ایام بازداشت در اراک خدمت حضرت آقای خلعت‌بری ارادت پیدا کردم و امیدوارم که همواره اوقات به خوشی و سلامتی در هر جا که هستند باشند و این چند سطر را به رسم یادگار ایام زندان خدمتشان تقدیم کردم.

ولی الله انصاری

۲۷/ بهمن/ ۲۲

در این روز است در اراک خدمت حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی را دیدم و در این روز است که  
برادر اوست به خوش و سلامت در هر جا که هستند و این چند سطر را به رسم یادگار ایام زندان  
خدمتشان تقدیم کردم  
صلح انصاری  
۲۷/ بهمن/ ۲۲

خانم پیرایش

یادداشتی از ایشان در دفتر خاطرات خلعت‌بری موجود نیست.

شهاب السلطنه بختیاری

یادداشتی از ایشان در دفتر خاطرات خلعت‌بری موجود نیست.

سرہنگ سید نصر اللہ افطسی



سید نصر اللہ افطسی

هم‌میهن عزیز، گرچه هر فراز نشیبی دارد و به طوری که اطلاع دارید دوره کج ما هم قریباً خاتمه و نیز خواهد گذشت و به مصداق دشمن دانا بلندت می‌کند بر زمینت می‌زند نادان دوست از این پیش‌آمد بایستی بسی استفاده نموده به وضعیت فعلی و جریان ملی و داخلی خودمان آگاه شده، گرگهایی که به لباس میش در

آمده و خود را میهن پرست جلوه می دهند بشناسیم چنانچه گفته اند:

من از بیگانگان هرگز ننالم      که هرچه کرد به من آن آشنا کرد

مدت دوره اسارت، دوره تکمیلی  
زندگانی بوده و در نتیجه ثابت نمودیم،  
علاوه بر اینکه ماها اشخاص خائن و  
میهن فروشی نبوده ایم باطناً و ظاهراً  
میهن پرست و با شرافت، به مصداق  
خوش بود تا محک تجربه آید به میان  
تا سیه روی شود هر که در او غش

باشد

بوده‌ایم و با در نظر گرفتن اینکه  
مرد آن است که در کشاکش دهر  
سنگ زیرین آسیا باشد  
امیدوارم در آتیه با چشمهای باز،  
روح قوی، علاقه‌مندی کامل راهرو  
پاک‌دامن فهیم این کشور بوده، به  
خدمات شایانی موفق و از این قبیل  
پیش‌آمدها کسل و ناامید نشوید

۲۲/۱۰/۲۸.

سرہنگ سید نصر اللہ افطسی

[illegible][illegible]

عزیز من: منک تجیر آید غنای آسب دور شود در دله غنایت  
 ناله کوفت بند دولت در کین فرود شد زین کجا باشد همه دور آید

بسم الله الرحمن الرحيم - درج قمر - حیدرآباد - ۱۰، ۲۸، ۱۳۲۸  
 درج قمر - حیدرآباد - ۱۰، ۲۸، ۱۳۲۸

## سرهنک ستاد ج. منوچهری (آریانا)

دوست زندانی من

اگر می‌خواهید حقیقت اوضاع اسفناک کشور ستم‌دیده ما برایتان مجسم شود، نیمه شب در میان اقیانوس پهناور کشتی شکسته را تصور کنید که دستخوش طوفان گردیده است. دکل شکسته، بادبان خوابیده، سکان معیوب، ناخدا مایوس و کشتی شکستگان با یکدیگر در زد و خورد، لحظه به لحظه مرگ قطعی نزدیک و هیچ‌کس هم در فکر چاره نیست.

تنها اگر رادمرد از جان گذشته، که در این طوفان توانسته باشد آرامش خود را حفظ کند، توانست زمام را در دست گرفته و بین کشتی شکستگان وحشت‌زده آرامش تولید و آنها را تحت اراده خود به کار و دارد، امید نجات می‌رود. خدای ایران هم بی‌عید نیست که چنین ناجی را در این کشتی شکسته برانگیزد. در صدد باشید که تا ندای او را شنیدید با دل و جان تقویتش کنید و

این را هم بدانید که ظهور

چنین شخصی را از میان

توده باید منتظر بود نه از بین

آن عزیز بی‌جهتهایی که به

عناوین مختلفه خون این

ملت را در شیشه کرده‌اند. به

هر حال ایران مقدس ما

میهن جاوید ما نجات پیدا

خواهد کرد. کوشش کنید که

شما هم در این کار سهمی

داشته باشید.

پاینده ایران

به تاریخ پنج‌شنبه ۲۹ دی

۱۳۲۲ سرهنک ستاد

ج - منوچهری

دوست زندانی من

اگر بخواهید حقیقت اوضاع اسفناک کشور ستم‌دیده ما برایتان مجسم شود، نیمه شب در میان اقیانوس پهناور کشتی شکسته را تصور کنید که دستخوش طوفان گردیده است. دکل شکسته، بادبان خوابیده، سکان معیوب، ناخدا مایوس و کشتی شکستگان با یکدیگر در زد و خورد، لحظه به لحظه مرگ قطعی نزدیک و هیچ‌کس هم در فکر چاره نیست.

تنها اگر رادمرد از جان گذشته، که در این طوفان توانسته باشد آرامش خود را حفظ کند، توانست زمام را در دست گرفته و بین کشتی شکستگان وحشت‌زده آرامش تولید و آنها را تحت اراده خود به کار و دارد، امید نجات می‌رود. خدای ایران هم بی‌عید نیست که چنین ناجی را در این کشتی شکسته برانگیزد. در صدد باشید که تا ندای او را شنیدید با دل و جان تقویتش کنید و

این را هم بدانید که ظهور چنین شخصی را از میان توده باید منتظر بود نه از بین آن عزیز بی‌جهتهایی که به عناوین مختلفه خون این ملت را در شیشه کرده‌اند. به هر حال ایران مقدس ما میهن جاوید ما نجات پیدا خواهد کرد. کوشش کنید که شما هم در این کار سهمی داشته باشید.

پاینده ایران

پنجشنبه ۲۹ دی ۱۳۲۲  
سرهنک ستاد ج. - منوچهری

## سرهنگ باتمانقلیچ

تأثر و تألم بی‌مورد است زیرا هر ضعیفی محکوم به فنا است

آقای خلعت‌بری! کو آن ایران باعظمت، چه شد آن مردان فداکار این سرزمین؟ چنانچه توجهی به دفتر خاطرات بفرمایید ملاحظه خواهید داشت که یکی از دوستان بازداشت شده شمه‌ای شیرین مرقوم داشته و به نحوی از انحاء از این پیش آمد اظهار تأثر و تألم نموده‌اند. این بنده تألم و تأثر دوستان را بی‌مورد دانسته، زیرا به حکم طبیعت هر ضعیفی محکوم به فنا است. جملات شیرین دلپسند برای سعادت شما و من و اولادان ما پیشیزی ارزش ندارد. ایران امروز را نبایستی با ایران دیروز مقایسه نمود. بیگانگانی که تا دیروز با دیده احترام به این کشور و عظمت آن می‌نگریستند.

به تحقیق امروز با دیده تحقیر می‌نگرند. تصور می‌نمایم هر بیننده عادل تصدیق دارد که ایرادی بر آنان وارد نیست، زیرا تا دیروز مردانی درستکار، از خود گذشته، فداکار و شجاع حافظ این مهد زرتشت بوده‌اند اما امروز دزدی و رشوه، تریاک و مشروب، عیش و عشرت، مستی و نخوت، تزویر و دروغ جانشین آن شجاعت (و) مردانگی گردیده است. با این وضعیت، بنده و جنابعالی البته بایستی در بند باشیم؛ البته وزیر و سرلشکر، قاضی و وکیل بایستی در ردیف کار سلمانی محسوب گردیده و در یک قفس باشند، البته نبایستی انتظار داشت که همسایگان باعظمت ما را در ردیف خود و دول مترقی امروز محسوب دارند.

طبیعت بیست سال به ما وقت داد که خود را اصلاح نماییم؛ بیست سال وقت داد تا ثابت نماییم ما هم حق حیات داریم؛ بیست سال وقت داد تا وضعیت را تشخیص داده و خود را از گرداب منجلاب نجات دهیم. ولی چه کردیم؟ آنچه که در بالا عرض شد! امروز حاصل کشت خود را درو می‌نماییم. حق گله نداریم؛ حق نداریم در گوشه کنار نشسته و تقصیر را متوجه یک نفر سازیم. اشتباه همین‌جا است. تقصیر از او نبوده، تقصیر از خود ما است؛ تقصیر از ضعف و تملق ما بوده؛ پس تأثر و تألم مورد ندارد. از خود گذشتگی، جانبازی که اولین درد درمان است در ما وجود خارجی ندارد. رابطه ملت ما قطع شده و ایمان به مبدأ وجود ندارد. پس به حرفهای شیرین نبایستی اغفال شد و بدون ترس (ناخوانا) فریاد زد نیستی و زوال در انتظار ماست. تأثر و تألم بی‌مورد است، زیرا هر ضعیفی محکوم به فنا است.



## سرهنگ عامری

بازداشت اینجانب را وسیله ارتش انگلیسی در اراک موجب خوشوقتی و مسرت خود می‌داند، زیرا که هر چند سلب آزادی غیرقابل تحمل است ولی از طرف دیگر همان سلب آزادی موجب

آشنایی بنده از جوانان و آقایان روشن فکر و میهن دوست گردیده است و در نتیجه به این بازداشت افتخار دوستی و آشنایی با حضرت آقای خلعت‌بری که از خانواده اصیل و میهن دوست این کشور می‌باشند نصیب گردیده و امید است این چند سطر که بنا به یادگار در دفتر خاطراتشان نوشته شده سبب گردد که هیچ گاه فراموشم ننموده و لطفی را که در زندان همیشه نسبت به فدوی ابراز می‌دارند همیشه باقی و برقرار بماند.

عامری

## سرهنگ مهین

یادداشتی از ایشان در دفتر خاطرات خلعت‌بری موجود

نیست.



سرهنگ مهین

### سر هنگ محمود جهانگللو

آقای خلعت‌بری، دوران عمر می‌گذرد و در این گذران حوادثی زشت و زیبا در بر دارد. انسان عاقل باید از هر یک حوادث نتیجه خوب گرفته و برای مشی آتیه خود سرمشق قرار دهد. حال هم‌میهن عزیزم تصادف روزگار مدت قریب پنج ماه با یک عده از برادران میهنم در یک قفس جمع نموده و شبانه‌روز به زندگی اجتماعی مجبورم نموده است بایستی درک و استفاده نموده و به نواقص زندگی خود پی برده و نتیجه خوب بگیریم. گرچه دوران خدمتم ایجاب می‌کرد که همیشه با یک عده از افراد ایرانی تماس داشته و شبانه روز نیروی... واحدی توأمأً کوشش و جهد نموده و به نتیجه مطلوبی برسیم ولی متأسفانه از لحاظ فرماندهی زبردستان همیشه کوشش نموده‌اند که نواقص خود را از نظر تیزبین و کنجکاو فرمانده پوشیده دارند. ولی عزیزم زندگی در این قفس و تماس با یک طبقه ممتاز این کشور به ویژه جوانان تا اندازه (ای) آشنا به نواقص زندگی خود و هم‌میهنانم کرده. به عقیده من تا در رفع نواقص خود نکوشیده و با جهد کاملی در پی رفع آن نباشیم در آغوش گرفتن شاهد خوشبختی و سعادت را بایستی از محالات بپنداریم. حال آنچه به نظر ناقص این بنده رسیده از نظر دوست عزیزم می‌گذرانم: ۱. فقر معلومات، ۲. فقر اخلاق، ۳. نواقص تعلیمات، ۴. غرور انفرادی، عدم حس اعتماد، عدم حس احترام (به ویژه به بزرگان و سالمندان)، عدم اتفاق، عادت به خوشگذرانی، عدم تحمل در مقابل شدايد، کوشش به نفع خود نه به نفع دیگران، حس بدبینی نسبت به هم، کوچک و پست کردن بزرگان و اولیای امور و مربیان سابق و جاحز... که امیدوارم هر ایرانی پاکی سرمشقی از این زندگی گرفته و با اتحاد و اتفاق کامل در رفع این نواقص بکوشد.

### حسین نوری

یادداشتی از ایشان در دفتر خاطرات خلعت‌بری موجود نیست.

### عبدالوهاب اقبال

یادداشتی از ایشان در دفتر خاطرات خلعت‌بری موجود نیست.



### سرهنگ فروهر



برای یادبود در مدتی که در زندان اراک مجوس بودم این چند کلمه  
در دفترچه دوست عزیز خودم حضرت آقای خلعت‌بری نوشته شد که  
همیشه این بنده را در نظر داشته، فراموشم ننمایند.

۲۲/۱۰/۲۷

سرهنگ فروهر

تبرستان  
www.tbrstan.info  
برای یادبود در مدتی که در زندان اراک مجوس بودم این چند کلمه در دفترچه دوست عزیز خودم حضرت آقای خلعت‌بری نوشته شد که همیشه این بنده را در نظر داشته، فراموشم ننمایند.  
۲۲/۱۰/۲۷  
فروهر

### سرهنگ مهدی بهرامی

دوستی با مردم دانا نکوست  
دشمن دانا به از نادان دوست  
دشمن دانا بلندت می‌کند  
بر زمینت می‌زند نادان دوست  
سرهنگ مهدی بهرامی

دوستی با مردم دانا نکوست  
دشمن دانا به از نادان دوست  
دشمن دانا بلندت می‌کند  
بر زمینت می‌زند نادان دوست  
سرهنگ مهدی بهرامی

## سرهنگ تقی منتظمی



سرهنگ تقی منتظمی

آقای خلعت‌بری، خیلی خوشوقتم که اسارت در بازداشتگاه اراک باعث آشنایی حقیقی فی‌مابین بنده و جنابعالی شده. بنده فامیل خلعت‌بری را خیلی از پیش می‌شناختم که مردان آنها ایرانیان میهن‌دوست بوده و همیشه جان و مال خود را در این راه مصروف می‌کردند، چون این صفت در وجود جنابعالی هویدا است. امیدوارم که این اسارت بی‌موضوع سرمشق بیشتری به ماها بدهد که بتوانیم به میهن عزیز خود خدمات حقیقی و ملی را انجام دهیم.

در بازداشتگاه اراک، شماره ۱۲ ۲۲/۱۰/۳۰

سرهنگ تقی منتظمی

کار خفت‌بر خجسته‌ترم که اسارت در بازداشتگاه. درک هست از نشانه‌های خفتی

ما می‌بینیم و حتی که نشانه‌های خفت بر روی ما می‌نشیند و می‌فهمیم که مردان آنها ایرانیان

میهن‌دوست بوده و همیشه جان و مال خود را در این راه مصروف می‌کردند و چون می‌توانیم به

میهن عزیز خود خدمات حقیقی و ملی را انجام دهیم.

خجسته‌ترم که اسارت در بازداشتگاه. درک هست از نشانه‌های خفتی

۲۲/۱۰/۳۰

سرهنگ تقی منتظمی

## سرهنک ابطحی



سرهنک ابطحی

دوست عزیزم، چندین سال است که افتخار آشنایی حضرت عالی نصیب من گشته است ولی مدتی بوده که از حال هم بی خبر بودیم تا اینکه در کیچ عراق یکدیگر را ملاقات کردیم. اینک هم دفتری به بنده داده‌اید که به یادگار در آن چیزی بنویسم. قلم بنده توانایی ندارد که چیز تازه‌تری از آنچه که دوستان مرقوم فرموده‌اند در این دفتر بنگارم، ولی با مطالعه دقیق نوشته آقایان، دوستان که حتی به مبارزه قلمی کشیده است نوشتن شعری از خواجه حافظ را نامناسب نمی‌دانم.

خواجه می‌فرماید.

یکی از عقل می‌لافت یکی طامات می‌بافت  
بیا کاین داوری‌ها را به پیش داور اندازیم  
ارادتمند شما

درست فرمود  
پای تو به در راه من می‌فرودم / به به کیج عورت که در مانتو است / کف من به دست تو می‌رسد  
در کجا که در آن غیر من نیست / قلم من در آن می‌لغزد / چه ترانه تو سر را بچه در میان  
رقم و رنده به با در میان / که به نام تو رفته / این ترانه در حق بی‌زوجه  
کسی است / کهن تر سر از حلقه / و دست است / میان

خواجه می‌فرماید  
که در دفتر من نه / است میان / یکایم در دست / و این ترانه را در میان  
ارادتمند شما / سرهنک ابطحی



### سرهنک اشرفی

به یادگار ایام توقف در اراک قلمی گردید.

۲۲/۱۰/۲۴

یادگار ایام توقف در اراک قلمی گردید ۲۴-۱۰-۲۲



تبرستان  
tabarestan.info

### سرهنک مهندس صفاری

در کیچ اراک افتخار آشنایی آقای خلعت‌بری را داشته و از محضرشان مستفیض گردیدم. امیدوارم مرور زمان باعث نگردد که ارادتمند را فراموش فرمایید. ۲۹ دیماه ۲۲

۲۹ دیماه ۲۲

سرهنک مهندس صفاری

در کیچ اراک افتخار آشنایی آقای خلعت‌بری را داشته و از محضرشان مستفیض گردیدم. امیدوارم مرور زمان باعث نگردد که ارادتمند را فراموش فرمایید. ۲۹ دیماه ۲۲

### سرگرد همایون

به یادبود ایامی که در بازداشتگاه اراک در خدمت آقای خلعت‌بری گذراندیم.

۲۴ دیماه ۱۳۲۲

۲۴ / دیماه / ۱۳۲۲  
به یادبود ایامی که در بازداشتگاه اراک در خدمت آقای خلعت‌بری گذراندیم

## سرهنگ ابوالقاسم جهانبگلو



ابوالقاسم جهانبگلو

هم قفس ارجمند آقای خلعت‌بری، خود می‌دانید که قبل از هم قفس شدن با آقا سعادت آشنایی نداشتم. اینک که وسیله این دفتر خاطرات (زندانیان) از بنده خواستار شده‌اید سطری چند در دفتر بنویسم از موقع استفاده نموده نتیجه مطالعات و شناسایی خود را که با نهایت تأسف و تأثر مربوط به عده بسیار ناچیز و محدود هم‌قفسان است از نظر اینکه شاید تذکر آن مفید واقع گردیده درصدد اصلاح خود برآیند ذکر نمایم. بیست سال سازمان غلط موجب بس غلطکاری و

سیاهکاری شد که امروز بدبختانه وبال کشور و افراد آن است. دسته‌ای شیاد، حقه‌باز سالوس، ریاکار، رشوه‌خوار و دزد... در سایه این سازمان غلط حداکثر استفاده سوء را از راه نامشروع نموده موجبات بدبختی، سیاه‌روزی، فلاکت کنونی هم‌میهنان را فراهم، در نتیجه کشور و افراد آن دستخوش نیستی، زوال، بدبختی شد. ولی در مقابل این شدائد ملت اندوخته این دسته چپاولگر هر روز در بانکها رو به تزاید می‌گذاشت این عناصر ناپاک را باکی نبود که در سایه تأمین آتیه عمل خود موجبات بدبختی ملتی را فراهم کرده‌اند و باز هم متأسفانه در طی مدت اقامت در قفس از گذشته خود نادم نشده، بساط باده‌خواری و تریاک به نحوی گسترده که هر روز موجب ابتلاء جوانانی شده‌اند که بایستی در آینده از وجود آنها کشور استفاده نماید و چون در فرصت مناسبی قبح این عمل تذکر لازم داده شده که شاید در آخر عمر سیاه خود تغییر رویه داده یا اینکه لااقل موجب سیاهکاری دیگران نشوند که (ناخوانا) از دیده قوم به پیروی از احساسات و روابط آشنایی و خوشی دلم... منظور نگارنده را به صورت دیگری تلقی نموده‌اند. این آقایان بایستی بدانند به مصداق اینکه

تو اول بگو با چه کس دوستی      من آنکه بگویم که تو کیستی

اگر قبل از این معرفی که خود از خود نموده‌اند احترامی نسبت به آنها بی‌ریا محلول بود یا اینکه اگر در سایه حسن ظنی که به حق موجه آنان بوده و امروز خدای ناکرده خودشان مایلند برخلاف آنچه تظاهر می‌نمودند خود را معرفی نمایند بایستی بدانند برای گوینده حرف حق کوچکترین نگرانی وجود ندارد. بگذارید خود را اصلاح کنند تا آئینه تمام‌نمای معایب این دسته



### سرگرد قاسم مظاهری

بی نهایت خوشوقتم که دوران بازداشتی در زندان اراک موجب آشنایی و مودت جمعی مردان برگزیده میهن پرست گردیده این بنده نیز افتخار نسبت همدردی آنان را پیدا نمودم . امیدوارم که این تجمع و اسارت وحدت حقیقی و از خود گذشتگی واقعی را برای رهایی میهن از لوٹ وجود عناصر ناپاکی که در هر رفورم موجب نکبت و بدبختی ایرانیان هستند فراهم نماید.

به تاریخ ۳۰ دیماه ۲۲

به نسبت وقتیم در دوران بازداشت در زندان اراک در حبس  
در مدت چهار ماه و یک روز میهن پرست گریه و غم نبوده  
افتخار نسبت همدردی و پیوستن اسیران و رفیقان  
در مدت حبس و از خود گذشتگی و قهر و رنج را  
را با میهن داران خود و همپایان که در هر رفورم موجب  
نسبت و تخیر ایرانیان هستند فراهم نمودیم  
به تاریخ ۳۰ دیماه ۲۲  
سرگرد قاسم مظاهری

### سرتیپ زاده

یادگار ایام زندان اراک و ارادت خدمت جناب آقای خلعت بری  
سرتیپ زاده



سرتیپ زاده

یادگار ایام زندان اراک و ارادت خدمت جناب آقای خلعت بری

### سروان احمد متینی



احمد متینی

تنهایی و گوشه‌نشینی کوه بلندی است که از فراز آن مردم را کوچکتر می‌توان دید و از شر مفسدان آسوده حال می‌توان زندگی نمود. علاقه‌مند به آقای خلعت‌بری

تنهایی و گوشه‌نشینی کوه بلندی است و از فراز آن مردم را کوچکتر می‌توان دید و از شر مفسدان آسوده حال می‌توان زندگی نمود. علاقه‌مند به آقای خلعت‌بری

تبرستان

www.tabarestan.info

### سر مهندس ابوالفتح فتحی



مهندس فتحی

به افتخار دوستی آقای خلعت‌بری در بازداشتگاه شماره ۱۲ اراک یادبود خود جهت معظم‌له معروض، که بنده را از دعای خیر فراموش نفرمایند و ضمناً جهت یادآوری بهتر این بیت زیر قلمی شده. نگاه‌دار فرصت که عالم دمی است دمی پیش دانا به از عالمی است سکندر که بر عالمی حکم داشت در آن دم که می‌رفت عالم گذاشت نبودش میسر که از او عالمی ستاینده مهلت دهندش دمی

در خاتمه خدا را قسم می‌دهم به روح پاک حضرت ختمی مرتبت (ص) که تمام بندگان را به راه خیر هدایت فرمایند. ارادتمند تمام دوستان

مهندس فتحی ۲۲/۱۰/۱۱

بسم الله الرحمن الرحیم  
بیت: در خاتمه خدا را قسم می‌دهم به روح پاک حضرت ختمی مرتبت (ص) که تمام بندگان را به راه خیر هدایت فرمایند. ارادتمند تمام دوستان  
۲۷/۱۰/۱۱

## سروان رضا الوندپور

به نام آنکه او نامی ندارد به هر نامی که خوانی سر بر آرد

آشوب بس بزرگ و بی نظیری در عالم به پا خاست. دنیایی به هم ریخت. جویهای خونی جریان یافت. جوانان غیور و نیرومند جهانی چون غنچه‌های دهان باز نکرده دستخوش طوفان حوادث شده، جوان مرگ در دل خاکهای تیره در اعماق اقیانوسها در وسط جنگلها برای همیشه پنهان شدند. این طوفان حوادث در مسیر خود میهن عزیز ما را هم در بر گرفت، دلها را جریحه‌دار ساخت. هنوز اظهار حیاتی نکرده بودیم که امواج سهمگین آن گلوگاهمان را گرفت و فشرده. دلها در سینه‌ها و آرزوی افتخارات در دلها مرد. مردان غیور و رشید ما را چه در زمین و چه در آسمان کشور برای همیشه از ما دور کرد و مادران و زنان و کودکان بیگناه آنان را برای یک عمر داغدار و چشم انتظار گذاشت. به خائنین پست و بی‌حمیتهای دون و مردان زن‌صفت کشور میدانی برای جولان داد. الحق و الانصاف آنها هم داد رذالت و بی‌غیرتی و پستی و بی‌وجدانی و میهن‌فروشی را دادند.

مردانی را که در سکوت مطلق زندگی می‌کردند، با دامن‌پاک مشغول زندگی سخت و کشنده خود بودند، تنها ایده‌آل آنها سعادت و استقلال میهن بود، بدون اینکه به‌جایی متشبث باشند در مقابل متفقین کشور با خود همدست قلمداد کرده خود پست و خائن بودند این مردان پاک‌دامن را هم به متفقین ناپاک معرفی کردند. متفقین هم به علت اضطراب جنگ و ظن بد، این مردان پاک‌دامن را از زندگی و سامان خود دور کردند.

دوست عزیز و سرور گرام، آقای خلعت‌بری، شما هم از این پیش‌آمد برکنار نبوده، گرفتار شده و هم‌قفس شدیم. روی همین توفیق اجباری، من هیچ وقت فراموش نمی‌کنم این پیش‌آمد باعث شد که من هم‌قفس و هم‌منزل مرد شریف و میهن‌پرستی چون شما گردیدم. امیدوارم که در سایه آن خون پاک و پرجوش که در شما موجود است روزهای پرافتخاری نصیب شما شده و آتیه درخشانی را دارا گردید.

آقای خلعت‌بری، چهار ماه بازداشت و محرومیت از آزادی بدون گناه به کلی خسته و کسالم کرده. باور کنید قلم و فکر در موقع نوشتن چنانچه باید در اختیارم نیست. از یزدان پاک خواهانم به زودی این آتش شعله‌ور بیداد که دنیایی را به‌کام کشیده خاموش شود و باز از مهربان دادار پاک خواهانم به زودی از این زندان خلاص شده و به آزادی به دیدار عائله‌هایمان نائل گردیم.





حسین گل محمدی

سروان حسین گل محمدی

نه آن مورم که در پایم بمالند      نه زنبورم که از نیشم بنالند  
چگونه شکر این نعمت گذارم      که زور مردم آزاری ندارم  
بیت بالا از لحاظ یادگار ایام کاژ شماره ۱۲ در دفتر حضرت آقای  
خلعت‌بری نوشته و خدمتشان تقدیم گردید . ۲۲/۱۰/۱۴

نه آن مردم که در پایم بمالند      نه زنبورم که از نیشم بنالند  
چگونه شکر این نعمت گذارم      که زور مردم آزاری ندارم  
بیت بالا از لحاظ یادگار ایام کاژ شماره ۱۲ در دفتر حضرت  
ندشته و خدمتشان تقدیم گردید - ۲۲/۱۰/۱۴

سروان  
حسین گل محمدی



علی گل محمدی

علی گل محمدی

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد      وای گر از پی امروز بود  
فردایی  
بیت بالا را یادگار ایام کاژ شماره ۱۲ در دفتر آقای خلعت‌بری  
نوشته و خدمتشان تقدیم گردید . ۲۲/۱۰/۱۴  
گر مسلمانی از این است که حافظ دارد

و اگر از پی امروز بود فردایی  
بیت بالا را یادگار ایام کاژ شماره ۱۲ در دفتر  
نوشته و خدمتشان تقدیم گردید  
۱۳۶۴ - ۲۲/۱۰/۱۴

## ستوان یکم عبدالحسین مهاجر



به افتخار آشنایی با آقای محمدرضا خلعت‌بری که سعادت آشنایی با معظم‌له در زندان دولت بریتانیای کبیر نصیب من گردید. همین چند سطر را اشعار می‌دارد، که امیدوارم با یاری یزدان پاک به زودی از این بند خلاص شده، در خارج از زندان به خدمتگزاری مشغول شویم. تاریخ یازدهم دی ماه ۱۳۲۲ در زندان دولت در گروه انگلیس

قلمی شد.

ستوان ۱ عبدالحسین مهاجر

سرگرد عبدالحسین مهاجر

بسم الله الرحمن الرحیم در این روزهای که در زندان دولت بریتانیای کبیر هستیم

سرمه، فیضیه و ... در این روزها که در زندان دولت بریتانیای کبیر هستیم

محمدتقی میرزا ... ۱۴۰۰ ...  
ترجمه و تفسیر

## سروان سپهر

با اینکه مدت زیادی است که در زندان دولت بریتانیای کبیر به نام زندانی سیاسی اسیر هستم و مخصوصاً در این اواخر که عده زیادی از آقایان محترم زیارت کرده‌ام هنوز نتوانسته‌ام مردان با شهامتی را که به درد آباد کردن این خرابه باشد بیابم. دوست عزیزم، روزی ما می‌توانیم این

با اینکه مدت زیادی است که در زندان دولت بریتانیای کبیر هستیم ...  
زندان سیاسی اسیر هستم و مخصوصاً در این اواخر که عده زیادی از آقایان محترم زیارت کرده‌ام هنوز نتوانسته‌ام مردان با شهامتی را که به درد آباد کردن این خرابه باشد بیابم. دوست عزیزم، روزی ما می‌توانیم این

خراب‌آباد را از نو بسازیم که دارای مردان باشهامتی باشیم و بس.

## سروان غلامرضا یحیائی



عزیزم .مام میهن زیرپای مشتی ایرانی بی شرف و دزد افتاده است،

چرا؟

برای اینکه ما بی حس، بی ایمان، نادان هستیم .چرا؟

ما را این طور بزرگ کرده اند .چرا؟

برای اینکه بتوانند مقاصد شوم خود را عملی کنند، خون ما ملت

ضعیف را بمکند، با مال و جان ما بازی کنند، ایران را به باد دهند .چرا؟

چون خون ناپاک مغول، و ... در عروق ما جاری شده و خون یک ایرانی پاک را فاسد کرده .

دستهای ناپاکی، جمعی را از راه راست منحرف نموده، جاه طلبی و ... این سازمان پوشالی را بر پا

ساخته است .

باید برعلیه خائنین و دزدان خود را آماده کنیم تا بتوانیم ایران نوی بسازیم و روح نیاکان

خود را شاد کنیم و برای آیندگان عزت و آسودگی آماده نماییم .

غلامرضا یحیائی

عزیزم . مام میهن زیر پای مشتی ایرانی به شرف و دزد افتاده است چرا؟

چرا؟ برای اینکه ما بی حس، بی ایمان، نادان هستیم .

چرا؟ ما را این طور بزرگ کرده اند .

چرا؟ برای اینکه بتوانند مقاصد شوم خود را عملی کنند، خون ما ملت

ضعیف را بمکند، با مال و جان ما بازی کنند، ایران را به باد دهند .

چون خون ناپاک مغول، و ... در عروق ما جاری شده و خون یک ایرانی پاک را فاسد کرده .

دستهای ناپاکی، جمعی را از راه راست منحرف نموده، جاه طلبی و ... این سازمان پوشالی را بر پا

ساخته است . باید برعلیه خائنین و دزدان خود را آماده کنیم تا بتوانیم ایران نوی بسازیم و روح نیاکان

خود را شاد کنیم و برای آیندگان عزت و آسودگی آماده نماییم .

## علی نجومی

پس از پیش آمد قضیه ۷ شهریور ماه ۱۳۲۲ و دستگیر شدن و بازداشت شدن در کیچ ۱۲ اراک، باعث ملاقات جمعی از آقایان عظام گردیده که از شهرستان و استانها دستگیر گردیده بودند فراهم شده، منجمله به زیارت حضرت آقای خلعت‌بری که یکی از نوادگان شریف و نجیب و اصیل و میهن‌پرست می‌باشد نائل گردیده و بنا به تقاضای معظم‌له که دفتر خاطراتی تشکیل و تمام آقایان هر یک به نوبه خود شرحی به عنوان یادگار در آن قید و مزین فرموده‌اند، این جانب هم نظر به ارادتی که نسبت به ایشان پیدا کرد و یکی از ارادتمندان می‌باشد چند شعری به عنوان یادگار ذیلاً می‌نگارد.

www.tabarestan.info  
برستان

به قتل یار دلشاد است و با شادی او شادم  
نیارم داد اگر صدره کند زین بیش می‌دادم  
مه نامهربانم دوستان از راه غمخواری  
به دشنامی نکرد آخر به نزد دشمنان شادم  
به دل گفتم که ای دیوانه، کی آباد خواهی شد  
بگفت از باده چون گشتم خراب آنگاه آبادم  
من آن مرغم که شاخ سدره بد جایم نمی‌دانم  
چرا یارب در این دیر خراب‌آباد افتادم  
به غربت آنچنان با بیگانگان مأنوس گردیدم  
که خویشان وطن یکبارگی رفتند از یادم  
بین با من تطاولهای صیاد ستمگر را  
که بالم در قفس چون ریخت آنگه کرد آزادم

۲۲/۱۰/۱۳

پسر از پیش آمد فضا به زیر ماه ۱۳۳۲ و دیگر شدن و از دست شدن در کج ۱۳ اردیبهشت  
 هفت هفت هفت هفت از میان عظام گردیده در از ترستان و نهانها دیگر گردیده بودند فراموش  
 نموده باریت حضرت آقای خلعت بی دریا از آقا محمد جان تربیت و نجیب و مهر و حسن پرت  
 باشد تا بهر گردیده و بنا به تقاضای عظام که در در خاطر آن کشید و تمام میان هر یک توبه  
 خود مرحی بعنوان الهام در آن قید و ختم فرموده از این جانب نظر به راهی و نسبت  
 به ایشان سپردا کرده و یک از را اقامت در آن باشد چند موی بعنوان اگر کار زیاده نگارد

بقسم ایدشت دست و باشادی لو شادم  
 نیام در دلا رسیده کند این پیش بیدارم  
 نه ابرام و ستان از دلا به محوری  
 بدشامی شود آفر تزد و ثمنان شادم  
 بدل قسم که در درود - که آفرین  
 محبت از بله چون گشتم خراب آگاهم  
 من از غم و شغ سرده بند جانم نیدارم  
 جلا یارب در اینم دیر خراب آید افسوسم  
 غریب در جهان با چاکشان ماوس گردیم  
 که خوشان دهن چاره که دشمنان را بیم  
 بین با شهادت و سحر سحر را  
 که بایم درفش چون نخت آید کرد آزارم

سدان کیم با شمر قتل

شریف امامی

دوست عزیزم، گرچه قبل از این خدمتتان آشنایی نداشتم ولی در اینجا ارادت همیشگی پیدا نمودم و از این لحاظ خوشوقتم. امید است که این گرفتاری رفع و خداوند توفیق عنایت فرماید که ما خدمتی به این کشور نموده و برای میهن عزیز فرزندان خالف نباشیم. بر ماست که دامن همت بر کمر زده و

دست عزیزم (بر چه فرزندان خدمتی داشتیم و نه از شما و نه از این راه است بهشت بدینهم و از این راه خوشترم در راه است در این راه رفیع و دلاور و زنی بنیت و در راه خدمتی به این کشور نموده و برای میهن عزیز فرزندان خالف نباشیم بر ماست در این راه است بر کمر زده و دست بر کمر زده و راه خدمت به این آب و خاک به دست خود میزنیم و میبخشیم

دست به دست یکدیگر داده، در راه خدمت به این آب و خاک سعادت خود جوئیم و نیکبختی بریم.

مهندس داوود رجبی

به یادگار ایام بازداشتی در اراک نوشته شد.

اراک ۲۲/۱۱/۸۱



مهندس داوود رجبی

بیادگار ایام بازداشتی در اراک نوشته شد  
سهم  
اراک ۲۲/۱۱/۸۱

تیمسار پورزند

یادداشتی از ایشان در دفتر خاطرات خلعت‌بری موجود نیست.

## محمد قلی نهرودی



محمد قلی نهرودی

دوست هم قفس من حضرت آقای خلعت بری، از اینکه افتخار دوستی حضرتعالی را در قفس شماره ۱۲ اراک پیدا کرده‌ام بسی خوشحال و مسرورم، اما از طرف دیگر از اینکه یک عده از رجال و دانشمندان در این قفس زندانی می‌باشند نهایت متأسف و متأثرم. امیدوارم پس از طی این چهار ماه دوره اسارت بنده خبری که دائر به آزادی ما رسیده صحت داشته باشد تا هر چه زودتر از این بند خلاصی حاصل کرده هر یک به خانواده خود مراجعت کنیم. سعادت آتی شما را از درگاه خداوند تبارک و تعالی خواستارم.

دوست قفس شما محمد قلی نهرودی جمعه ۲۲/۱۰/۳۰

جمعه ۲۲/۱۰/۳۰

دوست هم قفس من حضرت آقای خلعت بری از اینکه افتخار دوستی در قفس شماره ۱۲ اراک پیدا کردم بسی خوشحال و مسرورم، اما از طرف دیگر از اینکه یک عده از رجال و دانشمندان در این قفس زندانی می‌باشند نهایت متأسف و متأثرم. امیدوارم پس از طی این چهار ماه دوره اسارت بنده خبری که دائر به آزادی ما رسیده صحت داشته باشد تا هر چه زودتر از این بند خلاصی حاصل کرده هر یک به خانواده خود مراجعت کنیم. سعادت آتی شما را از درگاه خداوند تبارک و تعالی خواستارم. دوست قفس شما محمد قلی نهرودی

دولو

یادداشتی از ایشان در دفتر خاطرات خلعت بری موجود نیست.

سروان مهندس مسعود مصطفوی

هم میهن عزیز، این هم یکی از شگفتیهای طبیعت است که با یک قوه مغناطیسی قوی یعنی مهر میهن در پنج ماه قبل بهترین ذرات طلای ناب کشور جم یعنی فرزندان پاک سیروس را از اقصای نقاط این کشور باستانی جمع آوری و در قفس شماره ۱۲ اراک متمرکز نموده تا با ید قدرت خود جام جهان نمای مجددی که نشانه عظمت و استقلال کشور باشد ساخته و استقلال دیرین کشور را تجدید و استوار نماید. دوام و بقاء جام آنقدر بیشتر خواهد بود که خاصیت چسبندگی عناصر متشکله آن بیشتر باشد.

پس بر این فرزندان میهن پرست از لحاظ تکمیل میهن پرستی خود فرض است که صمیمیت و جدیت لایتناهی بین خود ایجاد وحدت مطلق نموده، همه با هم به سوی هدف مشترک حفظ استقلال و عظمت کشور هم آهنگ پیش بروند.

سروان مهندس

مسعود مصطفوی

۲۲/۱۰/۲۹

این ۱۱ کج نه گفتن در طبیعت است که با یک قوه مغناطیسی قوی یعنی مهر میهن در پنج ماه قبل بهترین ذرات طلای ناب کشور جم یعنی فرزندان پاک سیروس را از اقصای نقاط این کشور باستانی جمع آوری و در قفس شماره ۱۲ اراک متمرکز نموده تا با ید قدرت خود جام جهان نمای مجددی که نشانه عظمت و استقلال کشور باشد ساخته و استقلال دیرین کشور را تجدید و استوار نماید. دوام و بقاء جام آنقدر بیشتر خواهد بود که خاصیت چسبندگی عناصر متشکله آن بیشتر باشد.

استقلال و عظمت کشور هم آهنگ پیش بروند سروان مهندس مسعود مصطفوی

۲۲/۱۰/۲۹

سرهنک صولتی

یادداشتی از ایشان در دفتر خاطرات خلعت بری موجود نیست.

### حبیب الله فتحی

آقای محمدرضا خلعت‌بری، از اینکه افتخار آشنایی شما در بازداشتگاه نیروی انگلیس برایم حاصل شد نهایت خرسندم. به طوری که شایع است پس از قریب پنج ماه بازداشت در اراک (ناخوانا) تحویل بازداشتگاه نیروی شوروی در رشت شوید. امیدوارم به زودی به بیگناهی شما واقف شده و شما آزاد شوید.

۲۲/۱۰/۳۰

بسم الله الرحمن الرحیم  
از بهر این که دوستی و در بازداشتگاه شما در رشت  
در دسترس من نیست و در بازداشتگاه شما در رشت  
در دسترس من نیست و در بازداشتگاه شما در رشت  
در دسترس من نیست و در بازداشتگاه شما در رشت

مهندس حسین هاشمی نژاد

از دوستی با آقای خلعت‌بری که در زندان نصیب اینجانب گردیده است خیلی خوشوقت و امیدوارم که نتایج خوبی در بر داشته باشد

از بهر این که دوستی و در بازداشتگاه شما در رشت  
در دسترس من نیست و در بازداشتگاه شما در رشت  
در دسترس من نیست و در بازداشتگاه شما در رشت  
در دسترس من نیست و در بازداشتگاه شما در رشت

سرکار سروان عباس فقیه

یادداشتی از ایشان در دفتر خاطرات خلعت‌بری موجود نیست.

## مهندس جواد فرخو

خاطرات فراموش نشدنی ایام بازداشت نتایج بس گرانبهایی برایم باقی می‌گذارد. از آن جمله شناسایی اشخاص است. به سهم خود خوشوقتم ایامی را در خدمت آقای خلعت‌بری به سر برده و از حسن رفتار و اخلاق و کردارشان بهره‌مند گردیده‌ام.

نگه‌دار فرصت که عالم دمی است      دمی پیش دانا به از عالمی است  
سکندر که بر عالمی حکم داشت      در آن دم که می‌رفت عالم گذاشت  
نبودش میسر کزو عالمی      ستاسند و مهلت دهندش دمی  
به یاد بود ۱۲۷ روز بازداشت قلمی گردید.

مهندس فرخو ۱۳۲۲/۱۰/۱۲

خاطرات فراموش نشدنی ایام بازداشت نتایج بس گرانبهایی

برایم باقی می‌گذارد. از آنجمله شناسایی اشخاص است. به سهم

خوشوقتم ایامی را در خدمت آقای خلعت‌بری به سر برده و

از رفتار و اخلاق و کردارشان بهره‌مند گردیده‌ام.

نگه‌دار فرصت که عالم دمی است      دمی پیش دانا به از عالمی است

سکندر که بر عالمی حکم داشت      در آن دم که می‌رفت عالم گذاشت

نبودش میسر کزو عالمی      ستاسند و مهلت دهندش دمی

به یاد بود ۱۲۷ روز بازداشت قلمی گردید.  
۱۳۲۲/۱۰/۱۲

## حسین گورکانی

آقای خلعت‌بری، بنده بنا به مقتضات شغلم سعادت آن را نداشته‌ام که در رشته ادبیات متبحر گردیده و قدرت قلمفرسایی داشته باشم. اینک که تقاضا شده است در دفتر خاطرات جنابعالی عقیده خود را بنویسم انتظار دارم عدم قدرت قلمی مخلص را ندیده گرفته و به کمی اطلاعم خرده نگیرید.

به عقیده بنده وضعیت فعلی کشور عزیز ما در اثر انحطاط اخلاقی خراب و حتی رو به زوال است. قدرت کامه به یک مشت خودخواه و خودپسند تفویض گردیده. این عده برای اینکه سیادت خود را محفوظ و مشتشان نیز باز نشود از هیچ جناحی خودداری نمی‌نمایند. خود همواره به غارت مشغول ولی در ظاهر خود را غمخوار مردم هم می‌دانند. موقعی که رؤسای قومی فقط به نفع شخصی کار نمایند بدیهی است برای آن جامعه جز زوال چیز دیگری را نبایستی انتظار داشت زیرا آنان به‌منظور تأمین نظریه پلیدشان به طبقات پایینتر ملاکین و تجار و غیره فشار آورده و آنان که بایستی کیسه طمع اینان را پر نمایند برای جبران خسارت به طبقات پایین فشار می‌آورند. این عمل تا به جایی خواهد رسید که فشار واقعی و تحمل‌ناپذیر آن به گروه طبقه آخر که اکثریت ملت را تشکیل می‌دهد وارد شود و موقعی که این فشار بیشتر از حد معینی که قابل تحمل آن طبقه باشد برسد، آن وقت است که این طبقه یا به نابودی می‌رود و یا هر ناملایمی را به خود هموار و در صدد چاره می‌افتد. جلوگیری از نابودی و راه اصلاح واقعی همانا استمداد از مردان شریف است که در اثر مغلطه‌کاری همان اراذل و پست‌فطرتان جامعه را ترک گفته و در زوایای متروکه و دور از مراکز قدرت زندگی می‌کنند. دیگر کیفر طاغیانی است که در زمان توانایی برای نیل به مقصود هزارن قلب شکسته را زیر پای گذارده و به آه و ناله جانگداز آنان وقعی نگذارده‌اند. به نظر بنده موقعیت به جایی رسیده است که بایستی به فکر چاره افتاده و هرچه زودتر از مردان میهن‌پرست استمداد و غارتگران خوش‌ظاهر را به کیفر مظلالمشان رسانید.



هوشنگ سمیعی

در بازداشتگاه اراک به رسم یادگار نوشته شد



هوشنگ سمیعی

در بازداشتگاه اراک به رسم یادگار نوشته شد

تبرستان  
www.tabarestan.info

حسین رودکی

به رسم یادگار در بازداشتگاه اراک و نیل به آشنایی آقای خلعت‌بری که نقش خاطره‌ام شده

است.

بهمن ماه ۱۳۲۲

رسم یادگار در بازداشتگاه اراک در بهمن ماه ۱۳۲۲  
نقشه آلوده به رسم یادگار  
خلعت‌بری

حسین مالکی

به یادبود ایام اسارت در بازداشتگاه اراک

به یادبود ایام اسارت در بازداشتگاه اراک

اسمعیل اشرف

ایام توقف در بازداشتگاه نیروی بریتانیای کبیر در اراک اگرچه طوعم (توأم) با یک رشته ناملایمات فراموش نشدنی بوده ولی فوایدی هم در بر داشت که از آن جمله آشنایی با یک عده جوانان و مردان مرتب و میهن پرست می باشد. فی الجمله اینکه در اینجا توفیق آشنایی و دوستی با آقای خلعت بری نصیب این جانب گردید و بدیهی است که این توفیق را مغتنم شمرده و امیدوارم که وسیله مراودات آتی و تمدید ارادت باشد.

پاینده باد ایران و مردان میهن پرست

اشرف

ایام توقف در بازداشتگاه نیروی بریتانیای کبیر در اراک اگرچه طوعم (توأم) با یک رشته ناملایمات فراموش نشدنی بوده ولی فوایدی هم در بر داشت که از آن جمله آشنایی با یک عده جوانان و مردان مرتب و میهن پرست می باشد. فی الجمله اینکه در اینجا توفیق آشنایی و دوستی با آقای خلعت بری نصیب این جانب گردید و بدیهی است که این توفیق را مغتنم شمرده و امیدوارم که وسیله مراودات آتی و تمدید ارادت باشد.

پاینده باد ایران و مردان میهن پرست

عباس سلجوقی

به یادبود ایام بازداشت در اراک

۲۲/۱۱/۷

عباس سلجوقی

۲۲/۱۱/۷

### صادق فرزائگان

به اغلب فامیل خلعت‌بری در تهران ارادت داشتم، در بازداشتگاه شماره ۱۲ اراک هم به آقای محمدرضا خلعت‌بری ارادت پیدا نمودم و امیدوارم این دوستی و صمیمیت پایدار بماند.

فرزائگان

بهنیب میرفت بر سر دردت نام در بزرگسالی نهاده  
راکم به درخت بر دردت به اینم دادم به نیت  
میر به نیت

www.tabarestan.info



### مهندس بنو عزیزی

رفیق عزیز، گرچه در این مدت به علت دوری از فامیل و خانواده بد گذشت و برای آنها نگران بودیم ولی یک موفقیت نصیب ما شد و آن شناسایی بزرگان این کشور و از نزدیک به روحیه آنها کاملاً آشنا شدیم. رفیق، در هر حال

چون نیک نظر کرد پر خویش در آن دید

گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست

اراک ۲۲/۱۰/۳۰

مهندس بنو عزیزی

دختر عزیز کسی در هیئت لب دور لبهای من نهاده که گرفت و در این راه بودم و با من رفیق  
نصیب به همه پند من در زبان این که در و از نزدیک روحیه آنها را شنیدم و من در حال  
و به نیت نظر کرد پر خویش در آن دید  
اراک ۲۲/۱۰/۳۰

حسین محمدی



حسین محمدی

به یادگار ایام بازداشت در زندان اراک . امیدوارم که این پیوند و بستگی اجباری تولید یگانگی و وحدت ملی نموده و از این پیش آمد درس عبرت گرفته و آتیه خودمان را با طرز شایسته‌ای تأمین نماییم .

زندان اراک ۲۲/۱۱/۳ حسین محمدی

بزرگوارم، بدوشت در زندان اراک ایستادم که این برادر و بزرگوارم را دیدم و بسیار خوشامد بودم. در زندان اراک  
دانشی بسیار در دست گرفته و آتیه فردن را با طرز شایسته‌ای تأمین نمایم.  
۱۳۰۶

اسدالله فرزانه پور

برای یادبود ایام بازداشت در بازداشتگاه اراک

۲۲/۱۱/۱ اسدالله فرزانه پور

بزرگوارم، بدوشت در زندان اراک ایستادم که این برادر و بزرگوارم را دیدم و بسیار خوشامد بودم. در زندان اراک  
دانشی بسیار در دست گرفته و آتیه فردن را با طرز شایسته‌ای تأمین نمایم.  
۱۳۰۶

محمد الهی



محمد الهی

به یادبود ایام فراموش نشدنی در بازداشتگاه نیروی بریطانیای کبیر در اراک  
محمد الهی

بزرگوارم، بدوشت در زندان اراک ایستادم که این برادر و بزرگوارم را دیدم و بسیار خوشامد بودم. در زندان اراک  
دانشی بسیار در دست گرفته و آتیه فردن را با طرز شایسته‌ای تأمین نمایم.  
۱۳۰۶

### محمود کاویانی

بدرود به همه مردم کرد و اردات دوست همدرد

به یادبود ایام اسارت در اراک و  
ارادت خدمت آقای خلعت‌بری قلمی  
گردید.



تبرستان

www.tabarestan.info

### حسین گلریز

یادداشتی از ایشان در دفتر خاطرات خلعت‌بری موجود نیست.

حسین گلریز



### اسماعیل شیردل

آقای محترم، با مراجعه به برگهای دفتر مشاهده نمودم که آنچه را که  
بایستی گفت و نوشت آقایان بزرگان نوشته‌اند، لذا اینجانب از یزدان پاک  
خواستارم که این تراوش فقط قلمی نبوده بلکه آثار گرانبهای قلبی آقایان  
باشد که برای ارشاد چون من شخص جاهل به یادگار گذاشته باشند.

اسماعیل شیردل

آخر حمزه  
بدر ارجع بر برگهای دفتر دیده نمودم آنچه ادب بسته وقت در دست است و اینست از کمال  
نوشته اند که اینست از بزرگان با خرد و استقامت و استر زادن و قضا و قدر نبوده بلکه از گرانمای  
ملک و اینست که در برابر ارشاد منی شکر جا به جا کرده اند - بنده

## رجبعلی شاهورانی



رجبعلی شاهورانی

آقای خلعت‌بری، به طوری که اطلاع داشته و دارید همواره در اثر  
ظاهرسازی حقیقت از بین می‌رود و مانند یک گلی است که در نتیجه  
مختصر نامساعد بودن وضعیت جوئی برگهای آن از هم پاشیده شده و نابود  
می‌گردد، چنانچه شاعر معروف صابر (کتاب هوپ‌هوپ (نامه) را  
جمع‌آوری کرده است) و نظریه خود را نسبت به ظاهرسازان فرموده است:

زاهدان گل سویونا هر گره پالتارمزی

هر کمین آقی‌له قاره اولسا اوتانسون آبالام

پس بنابراین، برای ما لازم است پس از این گرفتاری خود و رفقا و دوستان خود را طوری  
حاضر نماییم که در باطن هر عقیده که دارند در ظاهر نیز همان را داشته باشند تا بدین طریق آنان  
که به طریق ظاهرسازی خودنمایی می‌کنند و کلیه ناگواریها را فراهم می‌سازند از بین رفته و نابود  
شوند تا اشخاص صادق نیکوکار از ملت بد باطن و خوش ظاهر مجزا شده اولی در دنیا و آخرت  
سعادتمند، دومی راه عدم را پیش بگیرد و حقیقتاً در عالم همین ظاهرسازی باعث و علت اصلی

ناتوانی یک ملت

شده است. پس امید

است با یاری

خداوند عزوجل

وسایلی فراهم سازیم

که بیشتر از این

ظاهرسازان قوت پیدا

نکرده و در جهان

پیشرفت نداشته

باشند

هـ خفت میر - بطوریکه اطلاع داشته‌اید، هرگاه در اثر ظاهرسازی حقیقت از بین برود و مانند  
گل مرآت می‌ماند و محققان و دانشمندان و غیره در صورتی که در ظاهر ظاهر می‌شوند و در باطن  
صابر (کتاب هوپ‌هوپ (نامه) را جمع‌آوری کرده است) و نظریه خود را نسبت به ظاهرسازان فرموده است:  
زاهدان گل سویونا هر گره پالتارمزی  
هر کمین آقی‌له قاره اولسا اوتانسون آبالام  
پس بنابراین، برای ما لازم است پس از این گرفتاری خود و رفقا و دوستان خود را طوری  
حاضر نماییم که در باطن هر عقیده که دارند در ظاهر نیز همان را داشته باشند تا بدین طریق آنان  
که به طریق ظاهرسازی خودنمایی می‌کنند و کلیه ناگواریها را فراهم می‌سازند از بین رفته و نابود  
شوند تا اشخاص صادق نیکوکار از ملت بد باطن و خوش ظاهر مجزا شده اولی در دنیا و آخرت  
سعادتمند، دومی راه عدم را پیش بگیرد و حقیقتاً در عالم همین ظاهرسازی باعث و علت اصلی



## ناصر مستوفی

یادداشتی از ایشان در دفتر خاطرات خلعت‌بری موجود نیست.



ناصر مستوفی

## محمود کیانوش

با توجه به دوستی که در این بازداشتگاه از طرف آقای خلعت‌بری نصیب شد بی‌نهایت خوشوقت و از اخلاق پسندیده و گفتار کلمات قصار حضرت علی ابن ابی‌طالب که در شبها ابراز می‌شد باعث انبساط روح و رفع موقع گرفتاری نویسنده نموده با اینکه بی‌گناه دچار شدیم ولی از حسن اخلاق دوستان بهره‌مند گردیده امید است که به یاری خداوند متعال به زودی از این گرفتاری نجات یافته و به خاندان خود باز گشت نماییم.



محمود کیانوش

بازگشت به دوستی که در این بازداشتگاه از طرف آقای خلعت‌بری نصیب شد بی‌نهایت خوشوقت و از اخلاق پسندیده و گفتار کلمات قصار حضرت علی ابن ابی‌طالب که در شبها ابراز می‌شد باعث انبساط روح و رفع موقع گرفتاری نویسنده نموده با اینکه بی‌گناه دچار شدیم ولی از حسن اخلاق دوستان بهره‌مند گردیده امید است که به یاری خداوند متعال به زودی از این گرفتاری نجات یافته و به خاندان خود باز گشت نماییم.



علی انظام وزیری

### علی انظام وزیری

یادداشتی از ایشان در دفتر خاطرات خلعت‌بری موجود نیست.

### مهندس محمد شیمی

یکی از مبانی فلسفه سقراط این است که کم از زیاد و زنده از مرده و روشن از تاریک و بالعکس حاصل می‌شود. این موضوع در این زندان به من ثابت شد. سخت‌ترین روزهای زندگانیم تا به حال در این قفس گذشته است ولی از همه جا بیشتر استفاده نمودم و از استفاده (ای) که از مجاورت دوستان گرامی و رفقای هم‌درد نموده‌ام به صدمه زندان می‌ارزد و روح شاد است که با یک عده میهن‌پرست و پاک‌طینت آشنا شدم.

یکی از مبانی فلسفه سقراط اینست که کم از زیاد و زنده از مرده و روشن از تاریک و بالعکس حاصل می‌شود  
این موضوع در این زندان به من ثابت شد. سخت‌ترین روزهای زندگانیم تا به حال در این قفس گذشته است  
ولی از همه جا بیشتر استفاده نمودم و از استفاده (ای) که از مجاورت دوستان گرامی و رفقای هم‌درد  
نموده‌ام به صدمه زندان می‌ارزد و روح شاد است که با یک عده میهن‌پرست و پاک‌طینت آشنا شدم

### ویلهم فرانس

یادداشتی از ایشان در دفتر خاطرات خلعت‌بری موجود نیست.

## حرمت الله شهراسبی



حرمت الله شهراسبی

دوست عزیزم، من، شما در محیطی زندگانی می‌نماییم که آلودگی و فساد اجتماعی به سر حد کمال رسیده اثری از روح شفقت و مهربانی نوع‌پروری در ما ملت موجود نیست. کلمه اجتماع به‌طور کلی در محیط ما معنی واقعی ندارد و هر کس در فکر زندگانی فردی خود و استفاده مادی می‌باشند. طبقات عالی به برای رسیدن به مقام، اتومبیل و پارک از

هیچ نوع جنایت خودداری نمی‌نمایند. اختلاف طبقات به جد اعلا رسیده، یعنی طبقه دو وجود خارجی ندارد. تمام افراد به دو طبقه تقسیم

شده‌اند ۱ و ۳، در صورتی که در دموکراسی واقعی باید اکثریت توده را طبقه ۲ تشکیل دهد.

برای فداکاری و شهامت اخلاقی کوچکترین ارزشی قائل نیستند، روی همین اصل وجود مردان باشهامت، فداکار و اصلاح‌طلب خیلی کم و محدود آنها نیز در حال اقلیت مانده و به مرور زمان رو به زوال و نیستی می‌روند. اگر حقیقتاً ما ملت به این اصلاح مملکت و ادامه حیات اجتماعی خود و نسل آتیه باشیم باید سعی نمود این کشتی شکسته را از این دریای متلاطم فساد نجات داد. لوازم اولیه برای شروع به کار بسیار و ذکر تمام اینها طول کلام خواهد بود ولی

مقدم بر همه تربیت

اولیه اطفال در محیط

خانوادگی و بعداً

ایجاد روح صمیمیت

و یگانگی و حس

فداکاری و شهامت

اخلاقی در توده

جوان در محیط

مدرسه که جز با

داشتن معارف خوب

به دست نمی‌آید می‌باشد.

بزرگوارترین و مهم‌ترین مسئله در تربیت و پرورش انسان، مسئله اخلاق است. اخلاق همان است که انسان را از حیوان متمایز می‌کند و به او روح و جان می‌بخشد. اگر انسان فاقد اخلاق باشد، مانند حیوان است و در میان او هیچ تفاوتی نیست. از این رو، تعلیم و تربیت باید از کودکی شروع شود و در محیط خانواده و مدرسه ادامه یابد. هدف از تعلیم و تربیت، پرورش انسان‌هایی است که دارای صفات اخلاقی و اجتماعی باشند و بتوانند در جامعه مشارکت کنند و به پیشرفت آن کمک کنند. این امر نیازمند همکاری و هم‌افزایی است و همه باید در این زمینه تلاش کنند.

## رضا زاهدی



رضا زاهدی

به یادبود بازداشتگاه اراک به منظور دوستی همیشگی با سرور عزیزم آقای خلعت‌بری به نگارش چند سطر ذیل مبادرت می‌نماید. البته مصاحبت با نجبا و مردان باشهامت که آقای خلعت‌بری یکی از آنان می‌باشند برای اینجانب بسی مسرت دارد. چندی است در این قفس با ایشان که راستی از بهترین ایرانیان و ایران‌دوست هستند هم‌قفس می‌باشم. ایشان نمونه از ایرانیان باستانی و شایسته همه‌گونه توصیف هستند. امیدوارم با این نیت پاک موفق شوند برای بقاء ایران خدمات لازم را انجام دهند. فقط موضوعی را که لازم می‌دانم در اینجا تذکر دهم آن است که به نظر اینجانب اکثر اشخاصی که در این قفس گرفتار شده‌اند بر اثر سعایت بعضی از مخبرین رذل ایرانی بوده است، معذرا در سرافرازی و پاکدامنی ما بیگناهان کوچکترین اثری نخواهد داشت. انشاءالله خدای متعال موفق نماید تقاض خود را از آنهایی که سبب این گرفتاری شده‌اند بگیریم.

بیا به بازداشتگاه اراک بنظر دوستی همیشگی با سرور عزیزم که خلق‌پرور و خردمند است به یاد  
 این سعادت و مصاحبت با مردان باشهامت که از کسان می‌باشند با اینجانب  
 مسرت دارم و امیدوارم با این نیت پاک که در اینجا تذکر دهم آن است که به نظر اینجانب اکثر  
 اشخاصی که در این قفس گرفتار شده‌اند بر اثر سعایت بعضی از مخبرین رذل ایرانی بوده است، معذرا  
 در سرافرازی و پاکدامنی ما بیگناهان کوچکترین اثری نخواهد داشت. انشاءالله خدای متعال  
 موفق نماید تقاض خود را از آنهایی که سبب این گرفتاری شده‌اند بگیریم.

ساهاک گرینفیلد

به یاد روزهای پر از دوستی زندان شماره ۱۲ اراک.

En souvenir aux jours amitie sous le cage  
En souvenir aux jours soubre dans le cage  
N° 12 Arak

Sahag Greenfield

تبرستان  
www.tabarestan.info

ابوالقاسم بهزادی

به یادگار ایام اسارت بریتانی کبیر این کلمه در دفتر خاطرات دوست خود آقای خلعت‌بری  
به‌وسیله آقای شیمی قلمی گردید. و با کمال ایمان باید گفت بر پدر مردم آزار لعنت.

ابوالقاسم بهزادی - اراک

بیا که در این روزهای اسارت بریتانی کبیر  
در دفتر خاطرات دوست خود آقای خلعت‌بری  
به‌وسیله آقای شیمی قلمی گردید. و با کمال ایمان  
باید گفت بر پدر مردم آزار لعنت.

ژاکوب

یادداشتی از ایشان در دفتر خاطرات خلعت‌بری موجود نیست.

# حسین اسکوئی



حسین اسکوئی

آقای خلعت‌بری خوشوقتم و سعادتمندم از اینکه من را دوست خود  
پنداشته و افتخار نوشتن یادگار را در دفتر خود نصیب می‌فرمایید.

۲۲/۱۱/۷

از آن بخت خوش‌فهمی و دیندارم از اینکه سر این دست‌نویس به دست شما رسید  
مؤلف: حسین اسکوئی  
۲۲/۱۱/۷

تبرستان  
www.tabarestan.info

## ماراس گرینفیلد

به یاد اوقاتی که در کنار هم در کمپ سلطان‌آباد سپری کردیم.

En souvenir aux temps passés  
ensemble au camp à Oultanchad.  
J. Greenfield.

## علی اصغر قزل‌ایاغ

به یادگار ایام اسارت در  
بازداشتگاه انگلیس در اراک و  
افتخار آشنایی و دوستی آقای  
خلعت‌بری این دو سطر نوشته  
شد و امیدوار است که این  
دوستی ادامه داشته باشد.

به یادگار ایام اسارت در بازداشتگاه انگلیس در اراک و  
افتخار آشنایی و دوستی آقای خلعت‌بری این دو سطر نوشته  
شد و امیدوار است که این دوستی ادامه داشته باشد.  
علی اصغر قزل‌ایاغ

محمدجواد اخوان

دوست محترم آقای خلعت‌بری، گرچه آمدن به زندان برای عموم آقایان میهن‌پرست دشوار است ولی اینجانب خود را سعادتمند دانسته که در طی این مدت از حضور جنابعالی استفاده نموده از خداوند متعال سعادت و سربلندی سرکار با فامیل محترم را خواهانم.

صحت و تحمّل و خشنودی گریه‌آمیز بر سر عمر آفتاب سیه دلواری است  
که دلالت خود را سعادتمند دانسته در طبع دنیاست از حضور جناب استعدادهای از حد و اندازه تمایل  
سعادت و سربلندی سرکار با فامیل محترم را خواهانم - محمّد جواد اخوان



حسین دهناد

حضرت آقای خلعت‌بری، با توجه به حس وطن‌پرستی آنجناب که در این مدت مشاهده شده امیدوار است خدمات شایانی به کشور عزیز نموده و به سعادت بزرگی مفتخر بشوید.

حسین دهناد

صحت و خشنودی  
باده به جگر وطن‌پرستان آنجناب که در دینیت شایسته است  
صحت و خشنودی به جگر خورشید و باده به جگر خورشید

### سید علی عالم‌پور



سید علی عالم‌پور

سخت‌ترین دوره زندگانی خودم را در این قفس طی نمودم، ولی از طرفی خیلی خوش‌وقت و شکرگذارم که با عده (ای) از آقایان وطن‌پرست آشنا شدم. از جمله دوست محترم آقای خلعت‌بری و امیدوارم که به همین زودی دوره زندانی این آقایان محترم وطن‌پرست سپری شود.

به یادبود دوره زندانی در قفس شماره ۱۲ اراک . ۲۲/۱۰/۱۲

سخن‌ترین دوره زندگانی خودم را در این قفس طی نمودم ولی از طرفی خوش‌وقت و شکرگذارم که با عده از آقایان وطن‌پرست آشنا شدم. از جمله دوست محترم آقای خلعت‌بری و امیدوارم که به همین زودی دوره زندانی این آقایان محترم وطن‌پرست سپری شود.  
بیادبود دوره زندانی در قفس شماره ۱۲ اراک  
سید علی عالم‌پور

### حسین ماهوت‌چی



حسین ماهوت‌چی

به یادگار ایام بازداشت کیچ شماره ۱۲ اراک که در یک سالون ۲۶ نفری همیشه اوقات رفیق گرامی ما آقای خلعت‌بری که یکی از خوبان ایران به شمار می‌رود و از حسن اخلاق ایشان جملگی رفقا از حسن رفتار ایشان بهره‌مند بودند ایشان هم در اغلب اوقات از تاریخ و سخنان شیرین خود بهره‌مند می‌نمودند.

یادگار ایام بازداشت کیچ شماره ۱۲ اراک که در یک سالون ۲۶ نفری همیشه اوقات رفیق گرامی ما آقای خلعت‌بری که یکی از خوبان ایران به شمار می‌رود و از حسن اخلاق ایشان جملگی رفقا از حسن رفتار ایشان بهره‌مند بودند ایشان هم در اغلب اوقات از تاریخ و سخنان شیرین خود بهره‌مند می‌نمودند.  
حسین ماهوت‌چی

## عزت الله سلیمی



عزت الله سلیمی

برای بنده نهایت خوشوقتی است، این جانب یک نفر فردی کوچک هستم (مثل ذره) در یک میدان خیلی بزرگ در خدمت آقایان در این زندان به سر می‌برم نهایت روشن فکر و متین بودند، از جمله حضرت آقای خلعت‌بری. در واقع از مصاحبت (ناخوانا) فرمایشات متین و دقیق و وطن‌خواهی و نوع‌پروری و منظور نظر داشتن حقوق هر فردی استفاده‌های شایانی نموده سعادت ایشان را در این زمینه از قادر متعال خواهان می‌باشم و نهایت مفتخرم نام بنده در ردیف آقایان محترم در دفتر خاطرات ثبت فرموده‌اند متشکر می‌باشم. این خط ناچیز بنده به نام یادگاری در دفتر خاطرات (ناخوانا) ارادتمند. سلیمی ۲۲/۱۰/۱۲

برادر بنده نهایت خوشوقتی است این جانب یک نفر فردی کوچک هستم (مثل ذره) در یک میدان خیلی بزرگ در خدمت آقایان در این زندان به سر می‌برم نهایت روشن فکر و متین بودند، از جمله حضرت آقای خلعت‌بری. در واقع از مصاحبت (ناخوانا) فرمایشات متین و دقیق و وطن‌خواهی و نوع‌پروری و منظور نظر داشتن حقوق هر فردی استفاده‌های شایانی نموده سعادت ایشان را در این زمینه از قادر متعال خواهان می‌باشم و نهایت مفتخرم نام بنده در ردیف آقایان محترم در دفتر خاطرات ثبت فرموده‌اند متشکر می‌باشم. این خط ناچیز بنده به نام یادگاری در دفتر خاطرات (ناخوانا) ارادتمند. سلیمی ۲۲/۱۰/۱۲

## علینقی غفاری



علینقی غفاری

از افتخار ارادتی که در بازداشتگاه خدمت جناب آقای خلعت‌بری پیدا نموده‌ام بی اندازه خوشوقت و مراتب ارادت خود را بدین وسیله در دفتر خاطرات ایشان ابراز و امیدوارم در ردیف یکی از ارادتمندان معظم‌له محسوب و از خاطر شریفشان محو نشوم.

بزرگوارم که در بازداشتگاه خدمت جناب آقای خلعت‌بری، به این افتخار دست یافته‌ام که در دفتر ارادت خود، به رسم دفتر خاطرات، این دلدار و سید دارم در ردیف یکی از ارادتمندان معظم‌له محسوب و از خاطر شریفشان محو نشوم.

علینقی غفاری

## حسین نجدی

یا هو



حسین نجدی

سرور محترم حضرت آقای خلعت‌بری، یکی از سعادت‌هایی که نصیب این بنده شده شناسایی با مردان شرافتمند و باشهامت است، روی همین نظر سختی دوره زندان جبران می‌شود. از خداوند متعال مسئلت می‌کنم که موفق شوم در خارج از این فیض عظمی مستفیض گردم. به یادبود بازداشتگاه اراک. ۲۲/۱۰/۱۲

یا اهو

سرور محترم حضرت خلعت‌بری، یکی از سعادت‌هایی که نصیب این بنده شده شناسایی با مردان شرافتمند و باشهامت است، روی همین نظر سختی دوره زندان جبران می‌شود. از خداوند متعال مسئلت می‌کنم که موفق شوم در خارج از این فیض عظمی مستفیض گردم. به یادبود بازداشتگاه اراک. ۲۲/۱۰/۱۲

## خلیل وزیر نظامی

نهایت مفتخرم که بازداشت بنده در بازداشتگاه متفقین باعث دوستی و پیدایش ارادت پیش  
 عده‌ای از بزرگان و رجال میهن عزیزم گردید که این سعادت و نیکبختی تصور نمی‌رود بدین  
 آسانی نصیب هر کس بشود. گرچه مقتضیات سالم اینقدرها نبود که بتوانم تشخیص معاشرین  
 خوب و خوبتر را در این مدت بنحو احسن بنمایم، ولی با این حال اینقدر سعادت داشتم که با  
 آقایانی که در یک منزل سکونت و معاشرت داشتم جلب محبت و مهربانی آنها را نسبت به خود  
 معطوف دارم، منجمله از آن آقایان یکی حضرت آقای خلعت‌بری می‌باشد که حقیقتاً یکی از  
 مردان پاک و خوش طینت و باشهامت می‌باشند و می‌توانم ادعا کنم که برای همیشه محبت و  
 علاقه و دوستی مشارالیه در عموم خاطرات بخصوص خاطره بنده محو نخواهد شد. امید است که  
 پیوسته در زندگانی کامران و کامروا باشند انشاء الله . ۲۲/۱۰/۱۲

نهایت مفتخرم که بازداشت بنده در بازداشتگاه متفقین باعث دوستی و پیدایش ارادت پیش  
 عده‌ای از بزرگان و رجال میهن عزیزم گردید که این سعادت و نیکبختی تصور نمی‌رود بدین  
 آسانی نصیب هر کس بشود. گرچه مقتضیات سالم اینقدرها نبود که بتوانم تشخیص معاشرین  
 خوب و خوبتر را در این مدت بنحو احسن بنمایم، ولی با این حال اینقدر سعادت داشتم که با  
 آقایانی که در یک منزل سکونت و معاشرت داشتم جلب محبت و مهربانی آنها را نسبت به خود  
 معطوف دارم، منجمله از آن آقایان یکی حضرت آقای خلعت‌بری می‌باشد که حقیقتاً یکی از  
 مردان پاک و خوش طینت و باشهامت می‌باشند و می‌توانم ادعا کنم که برای همیشه محبت و  
 علاقه و دوستی مشارالیه در عموم خاطرات بخصوص خاطره بنده محو نخواهد شد. امید است که  
 پیوسته در زندگانی کامران و کامروا باشند انشاء الله . ۲۲/۱۰/۱۲

## حیدر قلی نهرودی

بسم الله الرحمن الرحيم

هو العلى الاعلى

ص هو

بده مزدگانی ای دل که شب غمت سر آمد

حیدر قلی - نهرودی - ذره - عماد الاسلام

محبوبعلیشاه - نعمت اللهی

۲۲/۱۰/۱۳

تبرستان

www.tabarestan.info

بسم الله الرحمن الرحيم  
هو العلى الاعلى  
ص هو

به شردگانی دیدل شب غمت سر آمد

حیدر قلی - نهرودی - ذره - عماد الاسلام

محبوبعلیشاه - نعمت اللهی  
نهرودی  
شکرت  
۲۲/۱۰/۱۳

محمد سپاهانی

آقای خلعت بری،



## اشاره:

در اثنای انتقال بازداشت‌شدگان از زندان اراک به زندان رشت، سرلشکر ابوالحسن پورزند یکی از زندانیان نامه‌ای به یکی از دوستان محبوس خود آقای محمدرضا خلعت‌بری می‌نویسد. به نظر می‌رسد این نامه با مداد نوشته شده و به مرور زمان، یعنی پس از گذشت حدود ۶۰ سال از تحریر آن، جملات و بعضی از نوشته‌های آن محو گردیده و به راحتی قابل خواندن نیست، اما بنا به اهمیت مطالب آن دو طرف نامه که روی کاغذ مارک‌دار وزارت جنگ نوشته شده است کلیشه می‌گردد. بدیهی است مطالب اصل نامه همان زمان توسط آقای خلعت‌بری به دلایل بدخطی و ناخوانا بودن روی کاغذ دیگری منتقل می‌شود. به نظر می‌رسد با همه بدخطی و محدودیت‌های موجود، سرلشکر پورزند خواسته با یکی از یاران در بند خود درد دل کند. در ابتدای نامه چنین آمده است.

## نامه سرلشکر پورزند به هم‌قفس اسیر

با آقای خلعت‌بری از دیرباز آشنایی داشته و خوشبختانه توقف مدت شش ماه در کنجی که در اثر عدالت دولت دمکراسی بریتانیای کبیر در اراک تأسیس شد آشنایی تبدیل به یک دوستی محبت‌آمیز شده که امید است به خداوند متعال تا ابد برقرار باشد. یکی از محسنات این زندان پیدا کردن (چند سطر محو شده و ناخوانا) که به منزله ثروت بسیار مهم کشور می‌باشد. متأسفانه در اثر (جملات ناخوانا و محو) ... کشور این جوانان که به منزله گنجینه کشور می‌باشند عاطل و باطل در زندان بیگانه که در خود کشور تأسیس نمود، می‌باشند. آقای خلعت‌بری طایفه شما که امروز فامیل می‌نامند از طوایف سلحشور ایران محسوب و پدران و نیاکان شما خدمات بزرگی به کشور ایران نموده و همیشه جان و مال خود را در حفظ مرز کشور فدا نموده و افسوس افسوس که آن شیران زیان همگی از این کشور رخت برسته، یعنی به درستی رفتند و مملکت را از مردان قوی (ناخوانا) باشهامت تهی ساختند و جای خود را به یک مشت مردمان بزدل بی‌قیمت که نه اهمیت و نه قدمت و نه وطن دارند سپردند و کشور در اثر نداشتن مردمان (ناخوانا) به روز سیاه افتاد که با برقرار بودن نظام وظیفه و آن همه مخارج عریض تأسیس ارتش، در سوم شهریور ۱۳۲۰ غفلتاً پرده عصمت کشور که همان بی‌طرفی باشد از طرف دول همجوار دریده و این نامردان اعم از لشکری و کشوری که سالهای طولانی موجب خوار ملت بودند به طرف جنوب



قبل از رها شدن یک گلوله فرار نمودند. بدبختی در این است این فرار به سمت همان دشمن غدار دیرینه بوده که مسبب اصلی بوده و در اثر حمله خائنانه مزورانه خود حقوق بی‌طرفی ایران یعنی هست و نیست ایران را بر باد داد. آن‌همه بدبختی، قحطی و امراض گوناگون، آن‌همه گران بودن سوخت روشنایی و آن‌همه ذلت را سوم شهریور برای ملت بدبخت ایران باقی گذاشت و ملت را محو و نابود نمود. آقای خلعت‌بری دوست عزیزم با آنکه از سوم شهریور تا به حال کراراً، مخصوصاً در تاریخ ۲۳ از طرف دول، سه دولت معظم استقلال تام و تمام کشور ایران کتباً به رسمیت شناخته و تضمین نموده‌اند، با این ترتیب باز کشور ایران را به دو منطقه نفوذ تقسیم نمودند یک (ناخوانا) در اراک، انگلیسها تأسیس نموده و یک (ناخوانا...) در رشت که اینک شما و من را به رشت می‌برند تا به روسها تسلیم نمایند و به طوری که فوقاً گفته شد جوانان تحصیل کرده به منزله ثروت و گنج گرانهای کشور محسوب می‌شوند. اینک مدت هفت ماه است ما را در اراک بدون علت و سبب و بدون تقصیر بازداشت نموده‌اند. آقای خلعت‌بری، دوست عزیزم، اگر بخواهم آینده برعکس گذشته باشد باید بعد از جنگ بلافاصله دست به دست هم دهیم و خائنین را از بین برده و ریشه فساد را ریشه کن نموده و این خائنین را به نام وکلا ملت در مجلس نشسته‌اند همه را نابود نموده و حکومت دمکراسی ملی برقرار نمود، تا ملت بتواند وکیل حقیقی را برای خود تعیین نماید، البته از چنین مجلسی می‌توان انتظار داشت که همه گونه اصلاحات را در کشور بنماید، اراضی خالصه را فی‌مابین رعایا تقسیم نماید که دارای سروسامانی شده که بتوانند معیشت اهل و عیال خود را تهیه نمایند، مخصوصاً بهداشت و فرهنگ فرزندان خود را، تمام سرمایه کشور برای خرید کارخانجات و تأسیس آن به مصرف برسانند که تولید کار برای عموم شود و بدین وسیله وسایل ترقی کشور فراهم شود تا ملت بدین وسیله ثروتمند شده و از این فقر و بدبختی نجات یابند؛ ضمناً ازدواج اجباری برقرار نمایند که به نفوس کشور افزوده شود که کشور لااقل دارای سی کرور نفوس شود. در این مدت بیست سال یکی از اصلهای بزرگ همین موضوع بوده؛ ضمناً ارتش بسیار نیرومند قوی ملی فراهم نمایند که در موقع لزوم کشور را دفاع نماید و جان خود را حفظ (ناخوانا) و فکر مقدس ایران فدا نماید که مثل قضایای سوم شهریور دیگر پیش نیاید و نصیب وطن عزیز ما دیگر مثل روزگار پیش نباشد.





با همه قدرتی که محمد ولیخان سپهسالار در تصمیم‌گیری‌ها داشت مع‌الوصف همیشه به حضرت حافظ پناه می‌برد. روی همین ارادت خاص بود که موارد مهم زندگی خود را در حاشیه اشعار کتاب حافظ یادداشت می‌نمود. نمونه‌ای از خط او در حاشیه یکی از غزل‌های حافظ ملاحظه می‌شود.



سپهسالار خلعت‌بری تنکابنی (نخست‌وزیر)

## آزادی اسیران

در نیمه دوم اردیبهشت ماه ۱۳۲۴ هجری، برابر با ۱۹۴۵ میلادی شکست آلمان مسلم شد و پس از تسلیم شدن قوای آلمان و از پای در آمدن آنها، سرانجام آزادسازی زندانیان پس از سالها اسارت توسط متفقین شروع شد.

نخست، فهرستی حاوی نام ۱۵ نفر، از سفارت انگلیس در ایران تحویل مأموران مربوطه شد و پس از آن به تدریج تمامی ۱۸۰ نفر ایرانی زندانی و عده‌ای اتباع خارجی، که در بازداشتگاههای متفقین بی‌گناه و بدون هیچ دلیل سیاسی در بند بودند، آزاد شدند. این کار تا مرداد ماه سال ۱۳۲۴ هجری به طول انجامید؛ اما ۵۰ نفر از آنان همچنان در بازداشتگاه ۵۰۰ تختخوابی تهران زندانی بودند. سرانجام آنها نیز آزاد شدند. آخرین فرد آزاد شده سپهد فرج‌الله آقاولی بود.

وقتی خود را آزاد دیدم. هوایی را که استنشاق می‌کردم طعم آزادی و امید می‌داد. پاهایم روی زمین آزادی را حس می‌کرد و در و دشت و بیابان مملو از هوای آزادی بود. تمام سلولهای بدنم از نعمت آزادی، همواره با برگهای درختان می‌رقصیدند. با آنکه در طول مدت زندانیم، که بهترین ایام زندگیم بود، صدمات جانی و مالی بسیاری دیده بودم و با نامالایمات افسران خارجی، که رفتارشان با ما رفتار آقا و برده بود، با این حال، گویی همه آنها از خاطر من رخت بر بسته بود و من همچون سرداری شجاع که به فتحی نمایان رسیده باشد، در خود احساس غرور می‌کردم. زیرا، می‌دانستم که به وطن عزیزم خیانت نکرده و زیر بار زورگوییهای اجانب، به‌خصوص آلمان، انگلیس و روسیه نرفته‌ام. قلبم سرشار از لذت و امید بود. گام برمی‌داشتم و امید داشتم که به زودی وطن عزیزم از لوٲ این بیگانگان پاک خواهد شد. خدای را شکر، طولی نکشید که امید و آرزوی من جامه عمل پوشید و ایران، کشور عزیز من آزاد گردید و با خروج اجانب از کشور احساس آرامش و امید بیشتری کردم.

سؤال اینجاست، اگر این زندانیان متهم و وابسته به ستون پنجم آلمان بودند، چرا مجوز آزادی آنان را انگلیسیها صادر کردند؟ آیا متفقین فقط انگلیسیها بودند؟! نه.

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## پیشینه خاندان خلعت‌بری

حضرت احمد شمیث حلبی، که از رجال نامی شهر حلب بود، هنگام هجرت رسول اکرم (ص) از مکه معظمه به مدینه در حضور آن سرور کائنات به دین اسلام مشرف شد و به ایشان اظهار ارادت و صمیمیت می‌ورزید و مورد عنایت آن حضرت بود، به نحوی که از محارم و نزدیکان آن بزرگوار شد و هنگامی که پیغمبر (ص) به مسلمانان و بزرگان خلعتی می‌بخشید، به دست احمد شمیث حلبی انجام می‌شد. دو پسر احمد شمیث حلبی، که نعمان و خاقان نام داشتند، از شیعیان خالص مولای خود علی (ع) بودند. از این رو، به ظلم و ستمگری بنی‌امیه گرفتار آمده و به دستور عبیدالله هر دو را گردن زدند و در کوفه به خاک سپرده شدند.

یکی از این دو برادر، یعنی نعمان بن احمد شمیث حلبی، پسری به نام محمد داشت که دو فرزند پسر به نامهای ناصر و یاسر داشت. آن دو، بعد از اینکه اوضاع و احوال شیعیان را این‌گونه دیدند، تصمیم گرفتند به ایران، که پناهگاه علویان و شیعیان مولای متقیان علی (ع) بود، مهاجرت کنند.

پس از ورود به ایران، هنگامی که به کوهپایه دارالمرز گیلان به «کله رود» رسیدند، آنجا را دلخواه خود یافته و موطن خویش قرار دادند و به اعتبار خدمت جدشان به حضرت اباعبدالله الحسین (ع) به خلعت‌بری مشهور شدند. صاحب‌نظران، وجه تسمیه نام خلعت‌بری را از آنجا می‌دانند.



سپهسالار خلعت‌بری تنکابنی  
(نخست وزیر)

متأسفانه، از یاسر اولادی باقی نماند، ولی از برادرش ناصر فرزندی به دنیا آمد که خاندان خلعت‌بری را تشکیل دادند. خاندان خلعت‌بری، یکی از قدیمی‌ترین خانواده‌های ایران هستند که مرکز عمده آنها را محال ثلاث تنکابن، سواحل دریای خزر و دامنه‌ها و دره‌های کوهستان البرز تشکیل می‌دهد.

خاندان خلعت‌بری، همواره مردمانی فعال و لایق بوده‌اند. در این خاندان، رجال کتوری و لشکری بسیار بوده، که فداکاری و جانبازی آنان و خدماتشان برای نگهداری، حفظ امنیت و استقلال ایران فراموش‌نشده است.

از میان این خدمتگزاران ملی، می‌توان به دو نفر از برجسته‌ترین آنها، مرحوم فرج‌الله ساعدا الممالک خلعت‌بری و مرحوم محمدولی خان خلعت‌بری، سپهسالار تنکابنی، اشاره کرد که هر دو آنان به گردن مردم این کشور حق دارند. نام خلعت‌بری‌ها از زمان نادر شاه افشار، که در قشون او از جنگجویان بسیار دلیر و پیشرو بوده‌اند، در میان بوده است. از آن جمله است، حمله به هندوستان که یقیناً اقامت شاخه‌ای از خلعت‌بری‌ها در هندوستان به آن دوران باز می‌گردد. همچنین، شرکت در بسیاری از جنگهای دوره قاجاریه، از جمله هرات، قفقاز و نیز جانفشانی در برابر فتنه‌های داخلی که نام آنان را در شمار سپرداران دلیر به ثبت رسانده و شهرت به سزایی یافته‌اند.

اساساً، مردان خاندان خلعت‌بری، همگی سرباز تلقی شده و تعلیمات نظامی را زیر نظر جنگجویان و مربیان کارآزموده فرا می‌گرفته‌اند و در زمان صلح نیز در زمینها و املاک وسیع موروثی خود به کشاورزی و شکار پرداخته و همواره زیر نظر رئیس ایل، که یکی از شایسته‌ترین افراد خاندان بوده است، انجام وظیفه می‌کرده‌اند.

حاج علی اکبر خلعت‌بری، فرزند مهدی خلعت‌بری، پس از فوت پدر به جای وی نشست و مسئولیت اداره خاندان را پذیرفت، زیرا، آن زمان رسم بر این بود که فرزند ارشد قائم مقام پدر شود. بدین ترتیب، او به این مقام برگزیده شد و تمامی افراد خاندان خلعت‌بری، رسماً او را قائم مقام پدر شناخته و از دستورات وی پیروی می‌کردند.

از لحاظ حدود جغرافیایی، می‌توان گفت، کلارآباد کنونی، که در ۱۷ کیلومتری شهرستان چالوس قرار دارد، مرز منطقه «پیه پیش» گیلان بود و به بلوک سرحد معروف شده بود، زیرا چندین آبادی را تحت پوشش داشت و در واقع بلوک کلارآباد را تشکیل می‌داد و مرکزیت داشت. کلارآباد، از شرق به رودخانه کنونی نمک آبرود؛ از غرب به رودخانه خرک آبرود و نزدیکی ساقی گلایه؛ از شمال به دریاچه زیبا و گسترده خزر و سرانجام از جنوب به مراتع جنگلی و نواحی کوههای کلاردشت محدود می‌شد. در آن زمان، تولید ابریشم از ارزش ویژه‌ای برخوردار بود و توتستانهای بسیاری در کلارآباد ایجاد شده بود و برگ حاصل از این درختها برای تغذیه کرم ابریشم مصرف می‌شد و در نتیجه، میزان قابل توجهی ابریشم تولید می‌شد و با توجه به سایر درآمدهای کشاورزی و اینکه، در آن زمان بیش از ۷۰ درصد املاک کلارآباد و قسمتی از حومه آن متعلق به خلعت‌بری‌ها بود، تمکن مالی فراوانی برای آنان فراهم کرده بود و همواره بر بضاعت



فرج‌الله ساعدالممالک خلعت‌بری

مالی آنها افزوده می‌شد. از این رو، و با رسالت و اصالت ذاتی خود، توانستند خدمات شایسته اجتماعی بسیاری را در زمینه‌های گوناگون انجام دهند و در شمار شخصیت‌های ممتاز محال ثلاث تنکابن قرار گیرند. در وطن‌پرستی و خدمات نظامی و اجتماعی خاندان خلعت‌بری کمترین تردیدی وجود ندارد. چنانکه، به طور مستند آمده است، سرهنگ هادی خلعت‌بری، که فرماندهی فوج «قره‌چای» تنکابن را به عهده داشت، در رشادت و دلیری و تیراندازی، چون بسیاری از خلعت‌بری‌ها بی‌نظیر و مشهور بود. به نحوی که توانسته بود، به کمک فوج خود، سالهای سال در محدوده‌های ساخلو ایروان و نخجوان از سرحدات وطن به خوبی پاسداری کند و امنیت واقعی را برقرار سازد.

رضاشاه، ساعدالممالک فرج‌الله خلعت‌بری را به سبب خدمات ارزنده وی در دفع غائله بلشویکها که معضلی شده بودند، به درجه سروانی نایل ساخت و ضمناً فرمانده گروهان مستقل

محال ثلاثه تنکابن شد و مدت ۵ سال آن را اداره کرد، تا اینکه تیپ شمال، به مرکز فرماندهی تیپ که در رشت مستقر شده بود، منتقل گردید و فرماندهی تیپ شمال را سرلشکر محمد حسین آیرم به عهده گرفت.

از همسر اول هادی خلعت‌بری یکی از مردان دلیر و نامی خاندان، پسری به نام علی‌اکبر چشم به جهان گشود که بعدها به ساعدالممالک فرج‌الله مشهور شد. ساعدالممالک، پدر نگارنده «تاریخ خاندان خلعت‌بری» است که خود یکی از بازداشت‌شدگان متفقین در ایران بوده است.



مرحوم ضیغم‌الملک خلعت‌بری ژهری با \* علامت مشخص شده است.

ساعدالممالک فرج‌الله خلعت‌بری، یکی از مردان نظامی ایران بود که در جنگهای داخلی بسیاری، برای برقراری امنیت کشور شرکت کرده بود. روحیه‌ای نظامی و مصمم داشت؛ ضمن اینکه بسیار بخشنده، با گذشت، خیراندیش و مؤمن بود. از جمله کارهای او احداث مسجدی در تنکابن است که به نام خود او «مسجد ساعد» نامگذاری شده است و هم اکنون، به تولیت آخرین فرزند پسرش، آقای هوشنگ خلعت‌بری، اداره می‌شود.

یکی دیگر از فداکاریهای ملی شادروان ساعدالممالک فرج‌الله خلعت‌بری، جنگ با بلشویکهاست، که قدرتی شده بودند. به‌خصوص اینکه، تحت حمایت دولت روسیه شوروی قرار داشتند و اسلحه و مهمات دریافت می‌کردند.

بدیهی است، این رشادتها و موفقیت‌های نظامی در قلع و قمع بلشویکها، با همکاری صمیمانه دوستان وطن‌پرست، از جمله ضیغم‌الممالک خلعت‌بری (ژهری)، که خود از جنگجویان دلیر و از شمشیرزنان برجسته راه آزادی بود و فرماندهی قشون را نیز به عهده داشت، انجام می‌گرفت. در این ماجرا، آقای محمدرضا خلعت‌بری، که جوانی ۱۶، ۱۷ ساله بود، معاونت گروهان فرماندهی نفرات را به عهده داشت.

سرانجام، ساعدالممالک فرج‌الله خلعت‌بری، در سال ۱۳۳۶ شمسی در تهران به رحمت ایزدی پیوست و در حرم حضرت معصومه (ع) به خاک سپرده شد. روانش شاد و یادش همواره زنده و گرامی باد.

## تولد سپهسالار



«... نه در سر من هوسی و نه در دل آرزویی است،  
مگر ملت ایران بعدها این خدمت ناقابل را فراموش  
نکنند و اگر قابل و لایق بدانند در حق بازماندگان من  
ترحم و تلافی کنند. شخصاً که استدعایی ندارم...»  
«از متن یادداشت‌های محمدرولی خان خلعت‌بری»

قائد مشروطیت و رئیس‌الوزراء ایران

روز پنج‌شنبه، نهم ربیع‌الاول سال ۱۲۶۴ هجری قمری (۱۲۲۶ هجری شمسی)، در قریه «اشتاج» از بلوک دو هزار تنکابن، که یکی از بیلاقات خلعت‌بری‌ها بود، کودکی پا به عرصه وجود گذارد که بعدها نقشی سترگ در تاریخ مشروطیت ایران به جا گذاشت.

پدر و مادر این کودک، حبیب‌الله خان و عالیه خانم، دختر عمو و پسر عمو بودند و بنا به دلایل فامیلی و آشنایی خانوادگی و شناخت همه جانبه از تاریخ خاندان، اسم فرزند اولشان را همانم پدر خود، محمدرولی خان، برگزیدند.

محمدرولی خان تحت نظر مادر بافضیلت خود، عالیه خانم، بنا بر آداب و رسوم زمان تربیت شد و مطابق مراسم ایلی در آموزش وی عملیات نظامی، ورزشهای بدنی، سواری، تیراندازی و فراگیری اشعار و مطالب حماسی اهمیت خاصی یافت. روی همین اصل، این جوان با دقت و مراقبت بسیار تربیت شد و سعی گردید، روحیه‌ای جنگی و خشن در او به وجود آید.

وی، در ۱۲ سالگی، با درجه سرهنگی وارد خدمت نظامی شد. این رسم تا آخر دوره سلطنت قاجار و پیدایش مشروطیت متداول بود، که درجات سرداران و مردان جنگی نظامی و

معروف به فرزند آنها بخشیده می‌شد. این موضوع شامل حال این نوجوان نیز شده بود که این درجه را از حبیب‌الله خان (پدر خود) کسب کند و وارث آن شود.

در همین ایام بود که محمدولی خان، با وجود سن و سال کم، در خدمات نظامی و مأموریت‌های جنگی، دلیرانه شرکت می‌کرد و حتی در سرکوبی ترکمانان در استرآباد و گرگان، که به فرماندهی محمدناصرخان ظهیرالدوله برای برقراری امنیت صورت گرفته بود، شرکت داشت. او در کشمکشهای نظامی متعددی حضور یافته و بسیار جسور و بی‌باک بود. شاید همین دلیری او بود که منجر به موفقیت وی در جنگهای بعدی شد و مقامات عالی نظامی را یکی پس از دیگری طی کرد.

محمدولی خان، بر اثر ابراز لیاقت، لقب «سردار اکرم» را به دست آورد و برای مدتی در تنکابن و گیلان حکومت کرد. چندین بار به شمال و استرآباد سفر کرد و در پایان یکی از همین سفرها لقب «نظرالسلطنه» را نیز کسب نمود و در حکومت استرآباد باقی ماند.

به مناسبت شرکت محمدولی خان در شورش ترکمانان و شکست و نابودی آنان، قهرمان این جنگها شناخته شد. در یکی از همین جنگها بود که محمدولی خان، ضمن شکست سخت ترکمانان، آنان را به داخل سرزمین ترکستان روس آن زمان راند، زیرا، بنا به آنچه آمده است، عده‌ای از ترکمانان ناحیه ترکستان روس، بر اثر تحریک و حمایت‌های گوناگون نیروهای تزاری در این اغتشاشات دست داشتند و به این دلیل، محمدولی خان، وارد خاک ترکستان روس شد و از میان ترکمانان و نیز چند افسر روس عده‌ای را به اسارت گرفت.

حمله جسورانه محمدولی خان سروصدای بسیاری در دولت مرکزی به پا کرد؛ به نحوی که دولت مرکزی وارد معرکه شد و برای رفع اختلاف با دولت روس، اسرای روس آزاد شدند و موضوع فیصله یافت.

آخرین شغل این مرد ملی، در زمان سلطنت ناصرالدین‌شاه، ریاست ضرابخانه وزارت مسکوکات بود، که تا مدتی پس از ترور ناصرالدین‌شاه به دست میرزارضای کرمانی، ادامه یافت. البته، اعتبار و اهمیت محمدولی خان و پدرش حبیب‌الله خان، در دوره سلطنت مظفرالدین‌شاه نیز به‌خوبی محفوظ ماند و در شمار درباریان و رجال محبوب وقت قرار داشتند.

در ذیقعه سال ۱۳۱۷ قمری، محمدولی خان نظرالسلطنه به حکومت گیلان منصوب شد و بیش از چهار سال حکومت کرد. هنگامی که مظفرالدین‌شاه برای بار دوم از تهران به گیلان رفت

تا مقدمات سفر دوم خود به اروپا را آغاز کند، به پاس زحمات و خدماتی که محمدولی خان در زمینه عمران و آبادانی منطقه انجام داده بود، مورد تشویق قرار گرفت و به او لقب «سردار معظم» اعطا شد. وی، اکنون «محمدولی خان نظرالسلطنه سردار معظم» شده بود.

پس از اتمام مدت حکومتش در گیلان، در ماه صفر ۱۳۲۲ قمری مأموریت یافت به آذربایجان برود و حکومت اردبیل، مشکین‌شهر، خلخال، طالش و ایلات را در دست گیرد. پس از یک سال به تهران بازگشت و وزارت تلگراف، امیری توپخانه و فرماندهی افواج مازندران، گیلان و قزوین به او واگذار شد و سپس عنوان سپهدار را به دست آورد.

پیش از شروع حوادث مشروطیت، علاوه بر پارهای از امتیازات اقتصادی، از جمله معادن نمک، امتیاز پنج ساله تلگراف‌خانه، امتیاز نفت، اجازه گمرکات و... امتیاز ساختن راه چالوس-تهران (جاده مخصوص هزار چم) طی شرایطی به او واگذار شد.

در آغاز مشروطیت، محمدولی خان نظرالسلطنه سپهدار، که ۶۰ ساله بود، همچون سربازی وفادار به انجام خدمات و مسئولیتهای خویش مشغول بود. در ۲۷ ذی‌قعدة ۱۳۲۴ قمری برابر با ۱۲۸۵ شمسی مظفرالدین شاه وفات یافت و محمدعلی میرزا، ولیعهد به سلطنت رسید. با عداوتی که کامران‌میرزا و صدراعظم، با محمدولی خان داشتند از سمتهای وی کاسته شد ولی وزارت تلگراف و فرماندهی افواج قزوین و ایلات سوار، همچنان در اختیار او باقی ماند.

در این هنگام، بر سر قانون اساسی بگومگوهای در گرفت و نارضایتی در بین مشروطه‌طلبان گسترش یافت. هراس عظیمی دربار محمدعلی‌شاه را فرا گرفت. با اظهار تمایل پاره‌ای از امرا و درباریان درباره مشروطه‌خواهان، نامه‌ای به محمدعلی‌شاه نوشته شد که محمدولی خان نیز آن نامه را امضا کرد.

نامه مزبور از طریق امیراعظم، برادرزاده عین‌الدوله فرستاده شد. البته، شاه نیز جوابیه‌ای در این مورد نوشت. در میان ۶۲ نفری که برای مشروطیت سوگند یاد کرده بودند، محمدولی خان نفر هشتم بود. گرچه بسیاری بر سوگند خود باقی نماندند و این عهد و پیمان را زیر پا گذاردند، ولی محمدولی خان به سوگند خود وفادار ماند و تقریباً زندگی خود را فدای آن ساخت.

یکی از نبردهای محمدولی خان در سن ۶۱ سالگی، جنگ با ترکمانان در استرآباد بود. مردم از فشار و زورگویی آنان به ستوه آمده بودند و به محمدولی خان پناه آوردند. او در رمضان ۱۳۲۵

قمری به این سفر تن داد و از تهران خارج شد و در جمادی‌الثانی ۱۳۲۶ قمری به تهران بازگشت. وی در این جنگ ترکمانان را قلع و قمع کرد و آرامش کامل را برقرار ساخت.

این موفقیتها، موجب حسادت پاره‌ای از درباریان و متنفذان شد و در پی اختلال و کارشکنی در کارهای او برآمدند. نتیجه آن شد که بدبینی محمدولی خان به دربار بیش از پیش فزونی یافت و او ضمن افشاگری، از طریق جراید استعفا کرد.

هنگامی که محمدولی خان درگیر جنگ با ترکمانان بود، محمدعلی‌شاه، خودکامگی را به حد اعلا رساند و مخالفت خود را با مشروطیت اعلام کرد و مجلس را به توپ بست. اخبار گوناگون و ناجور دیگر موجبات ناراحتی فکری را برای محمدولی خان فراهم کرد. به‌طوری که قرائن و پاره‌ای از نوشته‌ها نشان می‌دهد، محمدولی خان تصمیم خود را درباره کمک به نهضت مشروطیت ایران جدی‌تر گرفت و آرام‌آرام وارد کار شد. حتی تلگراف پرخاشگرانه محمدعلی‌شاه، در زمانی که وی در تبریز بود، مؤثر واقع نشد و محمدولی خان، مخفیانه ضمن تماس با تبریزیها، نماینده‌ای نزد ستارخان فرستاد تا به مشروطه‌خواهان بپیوندد. از آنجا که محمدعلی‌شاه از اقدامات محمدولی خان ناراضی و مشکوک بود، استعفاى او را پذیرفت و وی در ۱۰ رمضان ۱۳۲۷ قمری از آذربایجان بازگشت و از طریق لاهیجان، شب پنج‌شنبه مصادف با ۱۷ شوال، وارد خرم‌آباد، مرکز آن روز تنکابن شد و آشکارا، همچنان که با قارخان و ستارخان پیمان بسته بود، به حمایت از مشروطه برخاست و پرچم مشروطه را در تنکابن برافراشت؛ اما طی تلگرافی که از تهران مخابره شده بود وی را یاغی نامیدند و تمامی اقبایی را که طی سالهای بسیار و فداکاریهای بی‌شمار به‌دست آورده بود، لغو کردند. آنگاه او با مراکز انقلابی ایران: تبریز، اصفهان، رشت، مازندران و استرآباد، تهران و سایر نقاط ارتباط برقرار کرد.

به دلایل جغرافیایی و تمایل مردم، زمینه انقلاب در رشت بسیار فراهم بود؛ به‌ویژه اینکه کمیته انقلابی که به دست ستارخان، سردار ملی، ایجاد شده بود، همکاریهای لازم را صورت داد. سرانجام طی زدوخوردهایی، رشت به تصرف مشروطه‌خواهان در آمد. پس از ورود محمدولی خان به این شهر، وی مورد استقبال عمومی قرار گرفت و به رهبری انقلاب برگزیده شد.

پس از مدتی اقامت در رشت و حل و فصل مشکلات، محمدولی خان در ۱۷ ربیع‌الاول وارد قزوین شد و مورد استقبال فراوان مردم این شهر قرار گرفت و سرانجام مجاهدین به سرگردگی یفرم‌خان ارمنی و تنی چند از مبارزان دیگر، از جمله منتظرالدوله به شهر یورش برده و قزوین،

این گذرگاه راههای عمده شمال و مغرب، بدون جنگ و خونریزی چندانی به دست نیروهای انقلابی افتاد و سپس قم نیز سقوط کرد و در اختیار مشروطه‌خواهان قرار گرفت. یقیناً، حمایت‌های مجاهدین بختیاری و ملّیون شمال در سقوط قم بی‌اثر نبود، چه، پس از این واقعه، سپهدار بدون در نظر گرفتن وعده وعیدهای محمدعلی‌شاه، مبنی بر اعلام مجدد مشروطیت و اولتیماتوم و تهدید سفارتخانه‌های روس و انگلیس، در تاریخ ۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ قمری از قزوین عازم تهران شد.

با همه فشارها و تهدیدهای نمایندگان دولتهای روس و انگلیس در ایران، که قدرت بسیار و ایادی فراوان داشتند و حتی به‌رغم ورود قوای روس از طریق دریای خزر به بندر انزلی، محمدولی خان لحظه‌ای درنگ نکرد و حمله به تهران با عزمی جزم صورت پذیرفت. درواقع، در قاسم‌آباد، دو نیروی ملی شمال و جنوب به هم پیوستند و سرنوشت حمله قطعی به تهران رقم خورد. بدین ترتیب، با رفتن سپهدار به بادامک، جنگ معروف بادامک که جنگ فتح تهران بود در گرفت و تهران چهارصد هزار نفری آن زمان، فتح شد و محمدعلی‌شاه و خانواده‌اش به همراه عده‌ای از وزرا و پیروانش به باغ سفارت روس در زرگنده شمیران پناه بردند. در این هنگام، کمیته‌ای از ملیون تشکیل شد و با خلع محمدعلی‌شاه از سلطنت، احمدشاه به تخت نشست.

پس از فتح تهران، محمدولی خان که به هدف خود رسیده بود، درصدد استعفا بود؛ اما کشور در وضع آشفته‌ای به سر می‌برد. او به ریاست وزرایی منصوب شد و در عین حال، سمت وزیر جنگ را نیز به عهده گرفت. یک تصفیه هم صورت پذیرفت. بدین ترتیب که عده‌ای محاکمه و محکوم شدند، که در بین آنها مفاخرالملک نیز دیده می‌شد. همگی آنها به دست عدالت سپرده شده و تیرباران گردیدند و بدین ترتیب بساط حکومت مستبد محمدعلی‌شاه برچیده شد. سپس، مجلس، در مقام سپاسگزاری برای شش نفر از کسانی که با جانفشانی‌های بی‌دریغ خود در برقراری مشروطیت کوشیده بودند، لوح طلا اهدا کرد که یکی از آنها به محمدولی خان اعظم اعطا شد. متن این لوح چنین بود:

## تجلیل مجلس شورای ملی

«از فداکاریها و مجاهدت غیرتمندانه حضرت محمدولی خان سپهدار اعظم و رؤسا و افراد مجاهدین که ممد آزادی ایران از قید اسارت و رقیب ارباب ظلم و عدوان کردید و از مشاق و متاعبی که برای یافتن سعادت استقلال ایران تحمل فرمودند تشکرات صمیمی عموم ملت ایران را تقدیم می‌نماید و تأییدات الهی را در تکمیل اقداماتی که در راه آزادی و آسایش ملت ایران کرده‌اند برای آن وجود محترم از خداوند متعال مسئلت می‌نماید».

رئیس مجلس شورای ملی

محمدصادق مستشارالدوله

محمدولی خان در سه دوره زمامدار امور شد و ریاست وزرایی را به عهده گرفت. در این مدت با مشکلات گوناگون و گسترده‌ای روبه‌رو بود. البته، دور دوم زمامداری وی سه ماه بیشتر طول نکشید و سرانجام استعفا کرد. پس از آنکه نایب‌السلطنه استعفای سپهدار را پذیرفت، وی مدتی بیکار و خانه‌نشین شد و در کارهای سیاسی کشور دخالت نمی‌کرد، ولی از طرف پاره‌ای از روزنامه‌ها مورد انتقاد و حمله قرار گرفت. در محرم ۱۳۳۰ قمری حکومت آذربایجان به او پیشنهاد شد که پذیرفت؛ ولی به علت مداخله قوای روس، وی نتوانست کار چندانی انجام دهد. مقارن شروع سلطنت احمدشاه، که مصادف با جنگ جهانی اول در اروپا بود، انتخابات مجلس سوم شروع می‌شود و محمدولی خان سپهدار، از ولایت خمسه، به نمایندگی مجلس انتخاب شد ولی به مجلس نرفت. پس از سقوط کابینه مستوفی‌الممالک، فرمانفرما مأمور تشکیل کابینه می‌شود و در این کابینه، سپهدار، دوباره به عنوان وزیر جنگ معرفی می‌شود و لقب عالی «سپهسالار اعظم» را دریافت می‌کند.

محمدولی خان، سپهسالار اعظم، در دوره سوم زمامداری خود در سمت رئیس‌الوزرایی کوتاه مدت خود با مشکلات بسیاری روبه‌رو شد. خستگی جسمانی و فشارهای روحی موجب شد، در هفتاد سالگی، به کلی از امور سیاسی کنار بکشد و در امور کشوری دخالت نکند.

## واپسین سالهای عمر

محمودولی خان پس از طی سومین دوره زمامداری خود استعفا کرد و به کارهای خصوصی خویش پرداخت. همچنین، به یک سلسله خدمات عمومی دست زد که از آن جمله می‌توان به ایجاد سد در قزوین، احداث تعدادی قنات در محله‌های مختلف تهران و ساختن مدرسه در محلات گوناگون اشاره کرد. گرچه او بار دیگر به شرکت در مشاغل دولتی دعوت شد، ولی با تصمیمی که گرفته بود آنها را نپذیرفت و ترجیح داد در کارهای دولتی شرکت نکند؛ حتی، وقتی کار دشوار توزیع خواروبار را، که با گرانی و قحطی روبه‌رو شده بود، به او پیشنهاد کردند، وی آن را نپذیرفت. پس از وقایع گوناگونی که طی این مدت در کشور صورت گرفت و منتهی به سفر احمدشاه به انگلستان و کودتای ۱۲۹۹ شمسی سیدضیاء و رضاخان شد، محمودولی خان سپهسالار نیز به دست کودتاچیان دستگیر و در محل قزاقخانه زندانی گردید. در همین زمان، ضمن چپاول بخشی از وسایل منزل و تعدادی اسب، قصد اعدام او را داشتند که این موضوع عملی نشد. در سالهای آخر عمر، مشکلات و مصائب بسیاری گریبانگیر او شد و تحت فشارهای طاقت‌فرسا قرار گرفت. این فشارها چیزی جز تاراج ثروت این مرد ملی و فداکار و ضبط و توقیف املاک او نبود، که به عنوان ثروتمندترین مالک ایران معروف شده بود. مرگ یا قتل ساعدالدوله، پسر دلیرش، نظر محمودولی خان را به‌طور کلی به محیط زندگی و اطرافیان خود تغیر داد و او را به گوشه‌نشینی و انزوا سوق داد و در روحیه او اثر عمیقی گذاشت و بارها تصمیم به خودکشی گرفت و عاقبت نیز آن را عملی ساخت. او از آشفته‌گی امور، نادانیها، بی‌لیاقتی شاه و وزرای او گله‌مند بود. مقارن با همین ایام بود که در شمال کشور، قیام میرزا کوچک خان و بلشویکها شروع شد. به هر حال، پرونده‌سازیهایی علیه سپهسالار شد و در فشار و تنگناهای خاصی قرار گرفت، که البته هدف از این کار چیزی جز تصاحب و تاراج ثروت و املاک وسیع او، که طی سالهای زندگی فراهم ساخته و بخشی را نیز به ارث برده بود، نبود.

سرانجام، در ۲۷ تیر ماه سال ۱۳۰۵، سپهسالار که بر اثر فشارهای شدید روحی به کلی خانه‌نشین شده بود و در باغ بیلاقی خود در زرگنده به سر می‌برد، به اطرافیان خود سفارش کرد که کسی وارد اتاقش نشود. دیری نپایید که صدای شلیک تپانچه حاضران در منزل را به وحشت انداخت. وقتی سراسیمه به اتاق او رسیدند وی را غرقه در خون یافتند. مداوی او ثمربخش نبود، چه، در مقابل آینه پیشانی خود را هدف قرار داده بود.

در وصیت‌نامه‌ای که از خود باقی گذارد، خواسته بود، او را در کنار فرزند دلیرش، علی‌اصغر خان ساعدالدوله، در امام‌زاده صالح شمیران دفن کنند. بدین گونه آرامگاه سردار معظم، نظراسلطنه، سپهدار اعظم، سپهسالار اعظم در کنار پسر دلیرش قرار گرفت. درباره علت خودکشی او می‌توان به اعمال فشار وزارت دارایی وقت برای وصول مالیاتهای گذشته و بدهی بسیار او به بانک سابق استقراضی روس که به ایران واگذار شده بود، اشاره کرد.

بدین ترتیب، پرونده زندگی محمدرولی خان سپهسالار خلعت‌بری، یکی از رجال دوره مشروطیت و قائد مجاهدین و آزادیخواهان، فاتح تهران با آن خدمات شایان و پر افتخار و خادم آزادی، برای همیشه بسته شد. روحش شاد و راهش پررو و باد.

### برگزیده‌ای از یادداشتهای سپهسالار

«... خداوند را حاضر و ناظر می‌دانم. خیالی جز خدمت ملت و آسودگی خلق و آبادی مملکت و پیشرف نیت مقدس مشروطیت نداشته و ندارم»...

«... سه سال تمام است در این راه جان و مال و خانواده، دو کروار تومان متضرر شدم، به هیچ وجه دینار و حبه‌ای اجر و مزد نگرفتم، امید عاطفتی هم ندارم»...

## پی‌گفتار

همان طور که در پیشگفتار آمد، هدف از چاپ این کتاب ارائه وقایع اتفاقیه پنهان اشغال ایران به‌دست سردمداران جنگ است، که چون در موضع قدرت قرار داشتند، حتی برای رسیدن به اهداف استعماری خود در پهنه گیتی و مقابله با حکومتی که همپالکی آنها بوده، از به بند کشیدن کشورهای کوچک و ضعیف و شخصیت‌های ملی ابایی نداشتند. از سویی، آلمان نازی با اشغال کشورهای کوچکی همچون دانمارک، هلند و چکسلواکی، که توان مقابله با آلمان بزرگ را نداشتند، در پی امیال خود بود و از سوی دیگر، انگلستان و شوروی، برای رسیدن به همان مقصود پلید از اشغال عراق که باعث فرار نخست‌وزیر قانونی آن رشید گیلانی شد و تسخیر ایران، که دوران طوفانی مبارزات نهضت مشروطه را پشت سر گذاشته و هنوز وضع آن تثبیت نشده بود، نشان دادند آنان، نه فقط برای حقوق بشر ارزشی قائل نبودند، بلکه برای نیل به مقصود خود از هیچ خیانتی دریغ نورزیدند. به هنگام شروع شکست‌های پی‌درپی آلمان نازی در سال‌های ۴۱ و ۴۲، انگلستان و شوروی، برای زهرچشم گرفتن از کسانی که هر یک بنا به دلایل خاص خود، مخالف پیروز شدن انگلستان بودند به دستگیری مخالفان خود که در میان آنها چند مهره وابسته به دولت نازی نیز به‌چشم می‌خورد، پرداختند تا وانمود کنند کسانی که دستگیر شده‌اند از «آنان» هستند. هدف دیگر این کتاب روشن ساختن گوشه‌ای از تاریخ ایران در زمانی است که به علت شرایط موجود رویدادها منتشر نشد.

امیدواریم با ارائه این کتاب حداقل توفیق را در رسیدن به اهداف ذکر شده داشته و زوایایی از حوادث و رویدادهای جنگ دوم جهانی و تسخیر ایران به‌دست متفقین را روشن کرده باشیم.

فرجام یافت

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## فهرست اعلام

| اسامی                   | صفحه     |
|-------------------------|----------|
| ابراهیم خانی، حسن       | ۱۸۸      |
| ابطحی، سرهنگ حسن        | ۲۰۲      |
| اخگر، سرهنگ احمد        | ۸۱ و ۱۹۱ |
| اخوان، محمدجواد         | ۲۳۶      |
| اردلان، سیف الله        | ۹۷ و ۱۴۲ |
| اسکویی، حسین            | ۲۳۵      |
| اسلامی، دکتر رضی        | ۱۴۸      |
| اشرف، اسماعیل           | ۲۲۴      |
| اشرفی، سرهنگ عبدالله    | ۲۰۴      |
| اعلم، منصور             | ۱۶۳      |
| افطسی، سرهنگ نصرالله    | ۱۹۳      |
| اقبال، خسرو             | ۱۴۰      |
| اقبال، عبدالوهاب        | ۸۳ و ۱۹۸ |
| آقاولی، سپهبد فرج الله  | ۸۱ و ۱۶۹ |
| الوندپور، سروان رضا     | ۲۰۹      |
| الهی، محمد              | ۲۲۶      |
| امینی، جواد             | ۱۶۷      |
| انصاری، سرلشکر ولی الله | ۸۳ و ۱۹۲ |
| بابالیان، دکتر          | ۱۶۴      |
| باتمانقلیچ، سرهنگ نادر  | ۸۴ و ۱۹۵ |
| بختیاری، شهاب السلطنه   | ۱۹۲      |
| بقایی، سرهنگ حسن        | ۱۹۲      |

|          |                       |
|----------|-----------------------|
| ۲۳۴      | بهبادی، ابوالقاسم     |
| ۱۳۶ و ۸۵ | بوشهری، جواد          |
| ۲۰۰      | بهرامی، سرهنگ مهدیقلی |
| ۸۵       | پزشکی، کاظم           |
| ۲۱۶ و ۸۶ | پورزند، ابوالحسن      |
| ۱۹۳      | پیرایش                |
| ۱۸۸      | تیموری، موسی          |
| ۱۴۷      | جوانشیر، مهندس لطیف   |
| ۲۰۵      | جهانبگلو، ابوالقاسم   |
| ۱۹۸      | جهانبگلو، محمود       |
| ۱۵۰      | حکیم معانی، عباس      |
| ۲۲۹      | حجازی، حشمت‌الله      |
| ۸۹       | خلعت‌بری، محمدرضا     |
| ۱۷۷      | خیلناش، حبیب‌الله     |
| ۱۷۸      | داراب                 |
| ۱۸۶      | دشتی، بهروز           |
| ۱۸۵      | دشتی، سید محمدحسن     |
| ۲۱۷ و ۹۶ | دولو، سرلشگر محمود    |
| ۲۳۶      | دهناد، حسین           |
| ۲۱۶      | رجبی، داوود           |
| ۱۹۶      | رضانور، رضی           |
| ۱۸۳      | رفعت‌جاه، نصرالله     |
| ۲۲۹      | رمضانی                |
| ۲۲۳      | رودکی، حسین           |
| ۲۲۹      | رولونز، کارل          |
| ۱۸۱      | روثیانی، کجوری        |
| ۱۶۴      | ریشارد، عباس          |

|           |                        |
|-----------|------------------------|
| ۱۴۸       | زاهدی، مهندس حسین      |
| ۹۶        | زاهدی، سپهبد رضا       |
| ۲۳۳       | زاهدی، مهندس رضا       |
| ۹۷        | زاهدی، سپهبد فضل الله  |
| ۱۶۸       | زاهدی، لطف الله        |
| ۱۴۸       | زنده دل، سرهنگ نصرالله |
| ۲۰۳       | زنده دل، سرهنگ         |
| ۲۳۴       | ژاکوب                  |
| ۲۱۳ و ۱۶۹ | سپهر، ابراهیم          |
| ۱۳۵ و ۱۰۰ | سجادی، محمد            |
| ۱۰۰       | شاملو، احمد            |
| ۲۲۸       | شاهورانی، رجبعلی       |
| ۱۸۲       | شرفی، امیر             |
| ۱۴۱ و ۱۱۶ | شروین، دکتر محمود      |
| ۲۱۶ و ۱۰۶ | شریف امامی، جعفر       |
| ۱۷۲       | شمسائی، احمد           |
| ۲۳۲       | شهراسبی، حرمت الله     |
| ۲۲۷       | شیردل، اسماعیل         |
| ۲۳۱       | شیمی، مهندس محمد       |
| ۱۶۱       | صدیقی، عبدالرحیم       |
| ۲۰۴       | صفاری                  |
| ۱۸۷       | صمدی، مصطفی            |
| ۱۶۰       | صوفی سیاوش، نصرالله    |
| ۱۴۳       | عدل، منوچهر            |
| ۱۹۷       | عامری، سرهنگ مهدی      |
| ۲۳۷       | عالم پور، سیدعلی       |
| ۲۲۵       | عزیزی، مهندس بنو       |

|     |                                    |
|-----|------------------------------------|
| ۲۲۲ | علاءالدین                          |
| ۱۷۹ | علومی، ابوالحسن                    |
| ۱۷۵ | علی آبادی، جواد                    |
| ۱۶۰ | علیزاده، صالح                      |
| ۲۳۹ | غفاری، علینقی                      |
| ۱۷۰ | فتحی، بیوک                         |
| ۲۰۸ | فتحی، مهندس ابوالفتح               |
| ۲۱۹ | فتحی، حبیب الله                    |
| ۲۸۶ | فراشبندی، حاج غلامرضا              |
| ۲۳۱ | فرانس، ویلهم                       |
| ۲۲۰ | فرخو، جواد                         |
| ۲۲۵ | فرزانگان، صادق                     |
| ۲۲۶ | فرزانه پور، اسدالله                |
| ۲۲۹ | فرزین، منوچهر                      |
| ۲۰۰ | فروهر، سرهنگ صادق                  |
| ۲۱۹ | فقیه، عباس                         |
| ۱۷۱ | فقیه، عبدالصمد                     |
| ۱۷۶ | فیض بخش، سیدجعفر                   |
| ۱۷۶ | فیض بخش، میرعلینقی                 |
| ۱۶۸ | قاسم زاده، مهندس مهدی              |
| ۱۸۷ | قاسمی فراشبندی، شاه ویس            |
| ۱۵۹ | قره گزلو، احتشام السلطنه           |
| ۲۳۵ | قزل ایاغ، علی اصغر                 |
| ۱۴۵ | کاتبی، حسینقلی                     |
| ۱۱۷ | کاشانی، آیت الله حاج سید ابوالقاسم |
| ۱۷۸ | کالوسکی                            |
| ۲۲۷ | کاویانی، محمود                     |

|           |                          |
|-----------|--------------------------|
| ۱۹۶       | کدخدا، سلطان علی         |
| ۱۷۳       | کمیلی، علی اکبر          |
| ۱۸۹ و ۱۲۲ | کوپال، سرتپ صادق         |
| ۲۳۰       | کیانوش، محمود            |
| ۲۱۱       | گلمحمدی، سرهنگ حسین      |
| ۲۱۱       | گلمحمدی، علی             |
| ۲۲۱       | گورکانی، حسین            |
| ۱۸۱       | خانم گرینفیلد            |
| ۲۳۴       | گرینفیلد، ساهاک          |
| ۲۳۵       | گرینفیلد، مهندس ماراس    |
| ۱۵۶ و ۱۲۳ | لارودی، نورالله          |
| ۱۵۴       | مارتین، مانوک            |
| ۲۲۳       | مالکی، حسین              |
| ۲۳۷       | ماهوتچی، حسین            |
| ۱۳۵ و ۱۲۴ | متین دفتری، دکتر احمد    |
| ۲۰۸       | متینی، سروان احمد        |
| ۱۴۷       | مجتهدی، محمد             |
| ۲۲۶       | محمدی، حسین              |
| ۱۳۹       | مزدا، عباس               |
| ۱۷۰       | مستشاری، حسین            |
| ۱۳۷       | مشاور، دکتر محمود        |
| ۱۸۰       | مشکل گشای شیرازی، تادعلی |
| ۱۸۴       | ملکومیان، خاجیک          |
| ۱۵۲       | منتظمی، زین العابدین     |
| ۱۴۰       | منشی، دکتر ناصر          |
| ۲۱۸       | مصطفوی، سروان مسعود      |
| ۲۰۷       | مظاهری، قاسم             |

۱۲۹ و ۱۹۴

منوچهری (آریانا)، سرهنگ حسین

۱۲۶

موسوی زاده، علی اکبر

۲۱۲

مهاجر، ستوانیکم عبدالحسین

۱۹۷

مهین، سرهنگ

۱۴۹

میرهادی، فضل الله

۱۷۱

ناصری، اردلان

۲۲۲

ناطق، ناصح

۱۵۹

نامدار، احمد

۲۳۹

نجدی، حسین

۲۱۴

نجومی، علی

۱۷۴

نراقی، علی اکبر

۱۷۹

نظیری پور، غلامرضا

۱۳۶

نفیب زاده مشایخ، حسینعلی

۱۲۷

نوبخت، حبیب الله

۱۹۸

نوری، حسین

۲۴۱

نهرودی، حیدرقلی

۲۱۷

نهرودی، محمدقلی

۱۶۵

نیوندی، حسین

۲۴۰

وزیر نظامی، خلیل

۱۶۶

ویرا، یحیی

۲۱۹

هاشمی نژاد، مهندس حسین

۲۰۴

همایون، سرگرد نبی الله

۱۲۸

هیئت، علی

۲۱۳

یحیایی، غلامرضا

## منابع و مأخذ

- ۱- بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲، ۱۳ و ۱۴ هجری، جلد چهارم، انتشارات زوار، ۱۳۷۵.
- ۲- تفضلی، محمود - سپهسالار تنکابنی - محمد ولی خان خلعت‌بری، چاپ چاپخانه آذر، ۱۳۶۲.
- ۳- جنگلی، میزرا اسمعیل، قیام جنگل، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۷.
- ۴- خامه‌ای، انور، سالهای پر آشوب، چاپ شمشاد، ۱۳۷۸.
- ۵- خلعت‌بری، الله یار، ایرجی کجوری، فضل الله، یادداشت‌های محمدولی خان تنکابنی. سپهسالار اعظم از انتشارات دانشگاه شهید بهشتی ۱۳۷۸.
- ۶- خلعت‌بری، عبدالصمد، سپهسالار تنکابنی، محمد ولیخان خلعت‌بری، تهران، چاپخانه آذر، ۱۳۶۲.
- ۷- خلعت‌بری، عبدالصمد، تاریخ مختصر زندگانی و خدمات محمد ولیخان خلعت‌بری - سپهسالار تنکابنی همراه با یادداشت‌های شخصی او، چاپخانه فردوسی، ۱۳۲۸.
- ۸- خلعت‌بری، محمدرضا، خاندان خلعت‌بری، چاپ تهران، آبان ۱۳۵۴.
- ۹- خلعت‌بری، محمدرضا - دفتر خاطرات زندان اراک ۱۳۲۴-۱۳۲۲.
- ۱۰- روزنامه اطلاعات، ۲۸ هزار روز تاریخ ایران و جهان.
- ۱۱- روزنامه اطلاعات، ایران در جنگ جهانی دوم، بخش اول و سوم، شماره ۲۲۵۷۰، ۲۲۵۷۱ و ۲۲۵۷۲، ۱۰، ۱۱ و ۱۲ شهریور ۱۳۸۱.
- ۱۲- روزنامه اطلاعات، بازداشت رجال و افسران ایرانی توسط متفقین.
- ۱۳- روزنامه ایران، سال ششم، شماره ۱۶۱۴، پنج‌شنبه ۱۷ شهریور ۱۳۷۹.
- ۱۴- روزنامه ایران، نقشه‌های شیطانی و ریشه‌های اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰، شماره ۱۶۰۸، چهارشنبه ۹ شهریور ۱۳۷۹.
- ۱۵- روزنامه ایران، پنجاه و سه سال پیش، پنج‌شنبه ۱۷ شهریور ۱۳۷۹، شماره ۱۶۱۴، طهران - شهریور ۱۳۱۸.
- ۱۶- روزنامه نشاط، ۵۸ سال پس از شهریور ۱۳۲۰، پنج‌شنبه ۱۱ شهریور ۱۳۷۸.

- ۱۷- روزنامه نشاط، ایران زیر چکمه، ۵۸ سال پس از شهریور ۲۰، صفاءالدین تبرائیان، پنجشنبه ۱۱ شهریور ۱۳۷۸، سال اول، شماره ۱۴۸.
- ۱۸- شاملو، احمد شاعر شبانه‌ها و عاشقانه‌ها، به کوشش و گردآوری شهروز صاحب‌اختیاری و حمید باقرزاده، انتشارات هیرمند، تهران، ۱۳۸۱.
- ۱۹- شایر، ویلیام، رایش سوم، ترجمه ابوطالب صارمی، چاپ اول تا سوم، مؤسسه انتشارات قلم، چاپ پنجم، ۱۳۷۵.
- ۲۰- صفائی، ابراهیم، زندگینامه سپهد زاهدی، انتشارات علمی، چاپخانه آشنا، ۱۳۷۳.
- ۲۱- عاقلی، باقر، شرح حال رجال سیاسی و نظامی ایران، جلد اول، دوم و سوم، نشر گفتار با همکاری نشر علم، ۱۳۸۰.
- ۲۲- عاقلی، باقر، ذکاءالملک فروعی و شهریور ۱۳۲۰، انتشارات محمدعلی علمی و انتشارات سخن، ۱۳۵۸.
- ۲۳- قطبی، بهروز، گزیده اسناد جنگ جهانی دوم در ایران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۱.
- ۲۴- کسروی، احمد تاریخ مشروطیت ایران.
- ۲۵- لاجوردی، حبیب، مرکز مطالعات خاورمیانه، دانشگاه هاروارد، خاطرات جعفر شریف امامی، طرح تاریخ شفاهی ایران، تهران، چاپ مهارت، ۱۳۸۰.
- ۲۶- لارودی، نورالله، اسیران، تهران، نشر کانون معرفت، ۱۳۲۲.
- ۲۷- نجاتی، غلامرضا، جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۲۲، شرکت سهامی انتشار، پاییز ۱۳۶۴.
- ۲۸- وارن، ف. کمبل، مکاتبات چرچیل و روزولت درباره ایران، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، چاپ ارژنگ، ۱۳۶۵.



شابک: ۹۶۴-۷۳۱۶-۱۹-۴

قیمت: ۳۷۵۰ تومان

www.tabarestan.info  
تیرستان

بیاد ایام وقف در آید استقامت سیر در انگیز در ادراک که سادت  
استان در صحت: آثار محمد رضا خلعت بر در نصیب ایام  
نقد این خطه سطر با کمال سرت دشتیق در ذکر عاقل است  
بنا به ایست سرایم . بعد از این ایام در قدر هر چه زود و قدر فیه  
لا راه و لایب است . ادراک - ادراک هر چه ۱۳۲۲

دکتر متین دفتری